

رياض السالكين

در شرح
بستان العارفين

تأليف:

شيخ محمد علي بن عبدالرحمن سلطان العلماء

ذيقعه ١٤١٥ هـ



نشر احسان

تهران - خیابان ناصر خسرو - کوچه حاج نایب - تلفن: ۳۹۰۲۷۵۰

نام کتاب : ریاض السالکین
تألیف : دانشمند فاضل شیخ محمد علی بن عبدالرحمن سلطان العلماء
ناشر : نشر احسان
تیراژ : ۳۰۰۰ جلد
نوبت چاپ : اول - ۱۳۸۱
چاپ : چاپخانه مهارت

شابک: ۹۶۴-۳۵۶-۴۴۴-۴ ISBN: 964-356-۴۴۴-۴

قیمت تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَلرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * مَا لِكِ
يَوْمَ الدِّينِ * إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * اهْدِنَا
الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ *

صدق الله العظيم

قال رسول الله ﷺ:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ. وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَّا نَوَى. فَمَنْ
كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ
رَسُولِهِ. وَمَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ
أَمْرَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.

رواه الأئمة من طرق مختلفة

بأسانيد صحيحة

فهرست مطالب

کتاب بستان‌العارفین و شرح آن	نسبت دادن هر سخنی به صاحب آن» ۲۶
ریاض‌الساکین..... ۱۱	«سخنان دانشمندان در نیت» ۲۶
اخلاص..... ۱۳	«نیت از نظر امام شافعی <small>رحمته الله</small> »..... ۲۸
گفته‌های بزرگان دین در اخلاص ۱۴	«گفتار امام ابویوسف <small>رحمته الله</small> » ۲۸
«گفته قُشیری <small>رحمته الله</small> »..... ۱۴	«در نوشته‌شدن خوبیها و بدیها» ۳۰
«گفته ابو علی دقاق <small>رحمته الله</small> » ۱۴	«هجرت»..... ۳۲
«گفته ابویعقوب سوسی <small>رحمته الله</small> » ۱۴	«قسمتی از کرامات اولیاء و سخنانشان» . ۳۴
«گفته ذوالنون مصری <small>رحمته الله</small> » ۱۵	«گفته سفیان ثوری <small>رحمته الله</small> » ۳۷
«گفته ابوعثمان مغربی <small>رحمته الله</small> » ۱۵	«گفته یحیی بن معاذ <small>رحمته الله</small> » ۳۸
«گفته حذیفه مرعشی <small>رحمته الله</small> » ۱۵	«گفته ابوالحسن واعظ <small>رحمته الله</small> » ۳۸
«گفته فضیل بن عیاض <small>رحمته الله</small> » ۱۶	«گفته ابوعبدالله بن عطاءالله
«گفته سهل بن عبدالله تستری <small>رحمته الله</small> » ... ۱۶	اسکندری <small>رحمته الله</small> » ۳۸
«گفته ابوعثمان مغربی <small>رحمته الله</small> » ۱۶	«قول ابوعبدالملک القاسم الجوعی <small>رحمته الله</small> » ۳۹
قول مکحول <small>رحمته الله</small> » ۱۶	«قول ابوبکر زقاق <small>رحمته الله</small> » ۴۰
«قول دیگر سهل تستری <small>رحمته الله</small> » ۱۶	«گفته ابوعبدالله مغربی رحمه الله تعالی» . ۴۱
«قول سِرِّی سقطی <small>رحمته الله</small> » ۱۷	«گفته حماد بن سلمه رحمه الله تعالی» ... ۴۲
صدق..... ۱۸	«دیدن حماد در خواب بعد از وفاتش» .. ۴۴
در احضار نیت..... ۲۲	«گفته عمار بن یاسر رضی الله عنهما»... ۴۵
گفتارهایی درباره این حدیث..... ۲۳	«گفته‌های امامان پیشین» ۴۸
آنچه علما مستحب دانسته‌اند ۲۴	«گفتار امام ربیعہ رحمه الله تعالی» ۴۸

- «روایات دیگر» ۴۹
- «گفتار عبدالله بن عمر رضی الله عنهما» .. ۴۹
- «گفته سلمان رضی الله عنه» ۵۴
- «داستانی شنیدنی» ۵۶
- «سخنان نیکو و پراکنده» ۵۸
- از ثمره‌های صدق و راستگویی ۶۰
- نیرنگ و فریب شیطان ۶۳
- «نامه حضرت عمر رضی الله عنه» ۶۵
- اثر استهزاء و ریشخند و عواقب آن و
داستانهایی در این باره ۷۲
- داستان یکم: ۷۲
- داستان دوم: ۷۲
- داستان سوم: ۷۳
- داستان چهارم: ۷۴
- «نهانی‌های ریا» ۷۹
- «سفارش سرّی سقطی رضی الله عنه» ۸۲
- احمد بن ابی الحواری رضی الله عنه در کتاب «زهد» گفت
که: ۸۲
- فرمان برداری شاگرد از استاد ۸۳
- چگونگی تسلیت به مصیبت‌زدگان ۸۵
- اثر گناه ۸۶
- لحن و خطا در عمل ۸۶
- کرامات اولیاء رضی الله تعالی عنهم ۹۰
- داستان آصف بن برخیا از دوستان
سلیمان علیه السلام ۹۱
- سخنان دانشمندان درباره خضر ۹۳
- «حدیث انس بن مالک رضی الله تعالی عنه» ۹۶
- «یاران غار» ۹۶
- داستان از این قرار است: ۹۸
- کرامت عمر رضی الله تعالی عنه ۹۹
- داستان حُبیب انصاری رضی الله تعالی عنه ۹۹
- نقدی بر معتزله ۱۰۳
- ۱- فرق میان معجزه و کرامت ۱۰۶
- فرق میان سحر و کرامت ۱۰۷
- اثبات کرامات ۱۰۸
- ۲- فرق میان معجزه و کرامت ۱۰۸
- «گفته ابوبکر اشعری باقلانی
رحمه الله تعالی» ۱۱۰
- «عشره مبشره رضی الله تعالی عنهم» .. ۱۱۱
- «انواع کرامات» ۱۱۲
- اشتقاق لفظ ولی ۱۱۳
- «عِصْمَةُ وَ حِفْظُ» ۱۱۵
- «خوف و ترس» ۱۱۵
- «آنچه قشیری گفته است» ۱۱۶
- «آیا می‌توان خدا را دید؟» ۱۱۸
- آیا کسی که به شرف ولی بودن رسید، ۱۱۹
- این مقام از او گرفته می‌شود؟! ۱۱۹
- «کرامات و مواهب» ۱۲۰
- «کرامت ابومسلم خولانی رضی الله عنه» ۱۲۱
- «زندگی نامه ابومسلم رضی الله عنه» ۱۲۲

- از کرامات ابومسلم رضی الله عنه ۱۲۲
- «ابومسلم و سفره غذا» ۱۲۴
- «ابومسلم و دعای طلب باران» ۱۲۴
- «ابومسلم و آتش» ۱۲۵
- «ابومسلم رضی الله عنه و سیدنا، عمر، رضی الله عنه» ... ۱۲۶
- کرامت عبدالواحد بن زید ۱۲۷
- «کرامت سهل بن عبدالله» ۱۲۷
- «کرامت ابوالخیر تیناتی رحمه الله تعالی» ۱۲۷
- چه موقع شیر از ما می ترسد؟ ۱۲۸
- «بابی در بیان داستانهای دلنشین» ۱۲۹
- «کرامت سلیمان بن حرب رحمه الله تعالی» ۱۳۰
- «کرامت قاضی ابوعبدالله محالی رحمه الله تعالی» ۱۳۱
- «کرامت شهاب الدین سهروردی ۱۳۱
- و جمال الدین رحمهما الله تعالی» ۱۳۱
- «کرامات شیخ ابواسحاق شیرازی، صاحب مذهب» ۱۳۳
- «کرامات در بسیار کردن اندک» ۱۳۳
- «کرامت نجم الدین عیسی کردی» ۱۳۴
- «کرامات شمس الدین محمد نووی رحمه الله تعالی» ۱۳۵
- «کرامت ابویعقوب کرامی رحمه الله تعالی» ۱۳۷
- «کرامت عبدالله بن عمر بن مُیسّر رحمه الله تعالی» ۱۳۷
- «آنچه شیخ بدرالدین نقل نموده (رحمه الله تعالی) ۱۳۸
- «کمال الدین سلار رحمه الله تعالی» ۱۳۸
- تألیفات امام غزالی ۱۳۹
- «تصانیف شافعی و اشعری رضی الله عنهما» ۱۳۹
- «آنچه شیخ امام نووی نقل نموده» ... ۱۴۰
- «کرامت ابوبکر کتانی رحمه الله تعالی» .. ۱۴۱
- «قول عزالدین اِرْبُلَی» ۱۴۱
- شرح حال بعضی از بزرگان ۱۴۳
- ۱- «ابوبکر صدیق رضی الله عنه» ۱۴۵
- ۲- «عمر بن خطاب رضی الله عنه» ۱۵۱
- ۳- عثمان ذی النورین رضی الله عنه ۱۵۸
- ۴- علی بن ابی طالب رضی الله عنه ۱۶۳
- ۵- فاطمه زهراء رضی الله عنها ۱۶۶
- ۶- حُذَیْفَه بن یمان رضی الله عنهما ۱۷۰
- ۷- قشیری ۱۷۱
- ۸- دَقّاق ۱۷۱
- ۹- ابویعقوب سوسی رحمه الله تعالی ۱۷۲
- ۱۰- ذوالنون مصری رحمه الله تعالی ۱۷۲
- ۱۱- ابوعثمان مغربی رحمه الله تعالی ۱۷۲
- ۱۲- حذیفه مرعشی رحمه الله تعالی ۱۷۳
- ۱۳- فضیل بن عیاض رحمه الله تعالی ۱۷۳
- ۱۴- سهل بن عبدالله تستری رحمه الله تعالی ۱۷۳

- ۱۵- ابوالخير تيناتي رحمه الله تعالى ۱۷۵
- ۱۶- سليمان بن حرب رحمه الله ۱۷۵
- ۱۷- قاضى ابو عبدالله مَحَامِلِي رحمه الله تعالى ۱۷۶
- ۱۸- سَرِي سَقَطِي رضى الله تعالى عنه .. ۱۷۷
- ۱۹- حارث مُحَاسِبِي رحمه الله تعالى ... ۱۷۷
- ۲۰- جُنَيْد بغدادى رحمه الله تعالى ۱۷۸
- ۲۱- ابواسحاق شيرازى رحمه الله تعالى .. ۱۷۸
- ۲۲- امام امامان ۱۷۹
- ۲۳- امام اهل سنت ۱۸۱
- ۲۴- امام حافظ علامه، ۱۸۳
- ۲۵- امام ابوسعيد عنبرى (ابن مهدى) . ۱۸۵
- ۲۶- امام مالک بن انس رحمه الله ۱۸۶
- ۲۷- امام اعظم رضى الله تعالى عنه ۱۹۰
- ۲۸- امام ابويوسف رضى الله تعالى عنه .. ۱۹۱
- ۲۹- امام ابوسليمان خطابى رضى الله تعالى عنه ۱۹۲
- ۳۰- يحيى بن سعيد بن قيس ۱۹۳
- ۳۱- امام حافظ عبدالقادر ۱۹۳
- ۳۲- ابوعبدالله، سفيان بن سعيد ۱۹۳
- ۳۳- ابومحمد سفيان بن عيينه ۱۹۴
- ۳۴- يزيد بن هارون بن زاذان ۱۹۴
- ۳۵- ابوعباس عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ۱۹۵
- ۳۶- امام دنيا (حسن بن على) ۱۹۶
- ۳۷- امام دنيا (حسين بن على) ۱۹۹
- ۳۸- سعدى رحمه الله تعالى ۲۰۱
- ۳۹- ابوميسره رحمه الله تعالى ۲۰۱
- ۴۰- حماد بن سلمه رحمه الله تعالى ۲۰۱
- ۴۱- احمد بن ابى حواري رحمه الله تعالى .. ۲۰۲
- ۴۲- ابوسليمان دارانى رحمه الله تعالى .. ۲۰۲
- ۴۳- يحيى بن معاذ رازى رحمه الله تعالى .. ۲۰۳
- ۴۴- ابوالحسن واعظ رحمه الله تعالى ... ۲۰۳
- ۴۵- ابوعبدالله بن عطاء الله اسكندرى رحمه الله تعالى ۲۰۴
- ۴۶- قاسم جوعى رحمه الله تعالى ۲۰۴
- ۴۷- ابوبكر زقاق رحمه الله تعالى ۲۰۴
- ۴۸- ربيعۃ الراى رضى الله تعالى عنه ۲۰۵
- ۴۹- عبدالله بن عمر رضى الله تعالى عنهما ۲۰۶
- ۵۰- عايشه صديقه، ام المؤمنين، ۲۰۷
- ۵۱- بشر بن حارث رحمه الله تعالى ۲۰۹
- ۵۲- سلمان فارسى رحمه الله ۲۰۹
- ۵۳- عمار بن ياسر رضى الله تعالى عنهما .. ۲۱۱
- ۵۴- مكحول رحمه الله ۲۱۳
- ۵۵- معروف كرخى رحمه الله تعالى ۲۱۴
- ۵۶- ابراهيم بن ادهم رحمه الله تعالى ... ۲۱۴
- ۵۷- ربعى بن حراش رحمه الله تعالى ۲۱۴
- ۵۸- طلحه بن مُصَرِّف رحمه الله تعالى ... ۲۱۵
- ۵۹- ابن شهاب زهرى رضى الله تعالى عنه ۲۱۵
- ۶۰- ابوعثمان نهدي رحمه الله تعالى ... ۲۱۷

- ۶۱- جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما ۲۱۷
 ۶۲- ابویزید بسطامی رضی الله تعالی عنه ۲۱۹
 ۶۳- خلیل بن احمد رحمه الله ۲۱۹
 ۶۴- سعید بن جبیر رحمه الله ۲۲۰
 ۶۵- شعبه بن حجاج بن ورد عتکی ۲۲۱
 ۶۶- سلیمان بن احمد طبرانی رحمه الله تعالی ۲۲۱
 ۶۷- انس بن مالک رحمه الله ۲۲۲
 ۶۸- حسن بصری رحمه الله ۲۲۳
 ۶۹- واصل بن عطاء رحمه الله تعالی ۲۲۵
 ۷۰- ابواسحاق اسفراینی رحمه الله ۲۲۶
 ۷۱- ابوبکر باقلانی رحمه الله ۲۲۷
 ۷۲- ابوبکر بن فورک رضی الله تعالی عنه ۲۲۸
 اهداف و مقاصد شیطان ۲۳۱
 (رد الملحدين) ۲۳۴
 (سؤال) ۲۴۰
 جواب نامه ۲۴۰

مقدمه

کتاب «بستان العارفین» تألیف دانشمند بلندنام اسلام، امام ابو زکریا یحیی بن شرف نووی است. امام نووی معروف تر از آن است که نیاز به معرفی داشته باشد. وی در عصر خود در حوزه‌های حفظ حدیث، فقه، زهد، نشر و تبلیغ سنت و مبارزه با بدعت سرآمد همگان بود. پیش از این در کتاب‌های «میراث در اسلام»، «شرح اربعین نووی» و «الفوائد الجلیة در شرح المقاصد النوویة» شرح حال وی را نوشته‌ام. در اینجا دیگر نیازی به نگارش مجدد شرح حال آن فقیه بزرگ نمی‌بینم.

کتاب «بستان العارفین» از جمله کتاب‌های نادر و ارزنده و حاوی فواید گرانبهای تربیتی است. «ریاض السالکین» شرحی است بر این کتاب. در آغاز کتاب «بستان العارفین» بیست‌ونه حدیث مهم وجود دارد که مدار اسلام بر آن‌ها است. از آنجا که این احادیث را قبلاً در «شرح اربعین نووی» به تفصیل شرح و بسط داده‌ام، از شرح مجدد آن‌ها در این کتاب خودداری نمودم. خوانندگان گرامی می‌توانند برای آگاهی از شرح آن‌ها به «شرح اربعین نووی» که چندین بار چاپ شده و در دسترس همگان قرار دارد، مراجعه فرمایند.

سایر مطالب کتاب را به دو بخش تقسیم نموده‌ام:

بخش اول: در این بخش مطالب مهم و ارزنده‌ای در باب موضوعات گوناگون تربیتی، اخلاقی، عرفانی و ... درج نموده‌ام. مثلاً درباره‌ی اخلاص، راستی و صداقت و سخنان بزرگان در این باب، مباحث مبسوطی درج شده است. نیت، تعریف نیت، ثبت شدن نیکی و بدی‌ها، هجرت و تعریف آن، کرامات اولیاء و سخنانی از زبان اولیاء، نتایج صداقت و راستگویی، کید و مکر شیطان، داستان‌هایی در مورد تمسخر و عواقب آن،

اقسام و گونه‌های مختلف ریا و تظاهر، آثار گناه و معصیت در عمل، سخنان دانشمندان درباره‌ی خضر، سرگذشت اصحاب کهف، ماجرای جریج معروف، معتزله و تعریف مذهب اعتزال، فرق میان معجزه، کرامت و سحر، تعریف کرامت و اقسام آن، عصمت، خوف و ترس، رؤیت خداوند و بسیاری از موضوعات مختلف و داستان‌های شیرین و آموزنده، در این کتاب شرح و بسط یافته‌اند.

بخش دوم: زندگی‌نامه‌ها در این بخش شرح حال کسانی را که نامشان در کتاب آمده، ذکر کرده‌ام. با آشنایی از نحوه‌ی زندگی و فعالیت‌ها و کوشش‌هایی که در راه فراگیری علم و دانش صرف کرده‌اند، می‌توان در زندگی خود الگوهای خدشه‌ناپذیری بدست آورد و به کمک این الگوها حق را از باطل و راه صحیح را از بیراهه باز شناخت. در پایان کتاب نیز مطالب گرانمایی وجود دارد که هیچ مؤمن خداجویی از آن‌ها بی‌نیاز نخواهد بود.

امید است که این شرح همانند متن آن مقبول، و مورد رضایت پروردگار باشد. از خوانندگان محترم خواستارم ضمن مطالعه‌ی کتاب، این حقیر را در دعای خیر خویش شریک کنند تا بتوانیم در سایه‌ی توفیقات الهی خدمت ناچیزی به جامعه اسلامی تقدیم کنیم.

درود و سلام بر سرور و سید ما محمد، سرور گذشتگان و آیندگان و آخرین برگزیده‌ی خدا، رحمت برای جهانیان و شفاعت‌کننده‌ی گناهکاران و درود بر ایشان و آل اطهار و یارانش همگی و نیز بر آن‌هایی که به نیکی تا روز قیامت از آنان پیروی می‌کنند.

والسلام

محمد علی خالدي

اخلاص

اخلاص به معنی پاک و بی شایبه ساختن است، که منظور از آن هر کاری را خالص برای خدا انجام دادن که هیچ شایبه‌ای از ریا و خودپسندی در آن نباشد. مثلاً کسی که نماز خواندن را به منظور انجام فرض و برای مشهور شدن به نمازخوان انجام می‌دهد یا کسی که به منظور انجام دادن کاری واجب و به گشاده‌دستی مشهور شدن زکات می‌دهد یا آن‌کسی که روزه را به قصد ادای فرض و بهبودی از بیماری می‌گیرد و یا آنکه به هدف ادای فرض و سیر و سیاحت و گردش به حج می‌رود و یا کسی که به منظور ادای سنت و دیدار از وی به عیادت مریض برود و خلاصه هر عبادتی که خالصانه برای خداوند متعال نباشد و مطلبی دیگر به آن آمیخته باشد، آن عبادت، عبادتی است بیهوده، برای این‌که خدای متعال فقط آنچه را که بایستی پاک و خالص باشد و هیچ شایبه‌ای به آن آمیخته نباشد می‌پذیرد.

در قرآن مجید: آیه ۵ سوره بینه آمده که ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾ به ایشان امر نشد مگر این‌که عبادت را خالص برای خدا انجام دهند و پرستقامت باشند.

و آیه ۲ و ۳ سوره زمر ﴿فَاعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ خالصانه خدا را عبادت و بندگی کن که خداوند راهش پاک و بی آرایش است. و در حدیث شریف:

عن حذیقة بن یمان رضی الله عنه قال: سألت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن الإخلاص، ما هو؟ فقال سألت جبریل عن الإخلاص، ما هو؟ فقال سرٌّ من أسرارى أودعته قلب من أحب من عبادى.

حذیفه بن یمان رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم که اخلاص چگونه است؟ رسول الله فرمود: از جبرئیل پرسیدم، اخلاص کدام است؟، جبرئیل علیه السلام گفت: از رب العزة پروردگار متعال پرسیدم: اخلاص چیست؟، پروردگار متعال فرمود: اخلاص سری است از اسرار خودم که آن را در دل بنده ای گذاشتم که او را دوست می دارم، (یعنی آن بنده ای که محبوب خدا است اخلاص، و دیعت خدایی در دل اوست؛ تا عقیده و گفتار و کردارش همه بر پایه اخلاص باشد.)

گفته های بزرگان دین در اخلاص

«گفته قشیری رضی الله عنه»

امام ابوالقاسم قشیری در بیان اخلاص گفت:

اخلاص، عبارت است از این که اطاعت و عبادت مختص پروردگار باشد، و بنده قصدش از طاعت همانا نزدیک شدن به درگاه خدا باشد و بس و هیچ مقصد دیگری به آن آمیخته نباشد.

«گفته ابو علی دقاق رضی الله عنه»

ابوعلی دقاق گفت: اخلاص، خود را نگه داشتن از نظر به خلق است و صدق، خود را پاک ساختن از خودبینی است.

و بنابراین شخص مخلص هیچ ریایی در کارش نیست، و شخص صادق هیچ نوع خودبینی در کارش نیست.

«گفته ابویعقوب سوسی رضی الله عنه»

ابویعقوب سوسی گفت: «مخلصان حقیقی هر وقت در اخلاص خود اخلاص دیدند، اخلاص شان نیاز به اخلاص دیگری دارد. یعنی مخلصان همیشه میان بیم و امید هستند؛ همیشه خود را مقصر می دانند و چنین می پندارند که عملی ندارند؛ نه این که نظر به عمل

خود داشته و مدعی اخلاص در عمل باشند. (و در عمل خود ادعای خالص کنند.)

«گفته ذوالنون مصری رحمته الله»

ذوالنون مصری گفت: «سه چیز علامت اخلاص است:

۱- یکسان بودن ستایش و نکوهش عوام؛ که عوام چه خوب و چه بد او را بگویند، برایش فرقی نکند.

۲- اگر عمل نیکی انجام داد، آن عمل را فراموش کند، یعنی که برای خود عملی نبیند و آنچه بیند از فضل و منت خدا بداند.

۳- هیچ پاداشی را برای عمل خود در دنیا نخواهد، نظرش به سوی آخرت و کوشش او برای قبول عمل در درگاه خدا باشد، که اگر خدا از فضل خود عمل ناچیز او را پذیرفت، رستگاری آخرت را بیاید

«گفته ابو عثمان مغربی رحمته الله»

ابو عثمان مغربی رحمته الله گفت: «اخلاص، فراموش کردن دیدار خلق است، به سبب این همیشه نگاه به سوی خالق باشد. مخلص نظرش در عمل به سوی خدا است. او در اعمال خود غیر خدا را نمی بیند.»

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

«گفته حذیفه مرعشی رحمته الله»

حذیفه مرعشی می گوید: «اخلاص، این است که ظاهر و باطن اعمال بنده یکسان باشد.»

ابویزید بسطامی قدس الله روحه گفت: «یا چنان باش که می نمایی یا چنان نمای که هستی.»

«گفته فضیل بن عیاض رحمۃ اللہ علیہ»

فضیل بن عیاض گفت: «ترک عمل به خاطر مردم ریا، و عمل به خاطر مردم، شرک است، و اخلاص این است که خدا تو را از ریا و شرک، هر دو نگه دارد.»

«گفته سهل بن عبدالله تستری رحمۃ اللہ علیہ»

وقتی که از ابو محمد سهل بن عبدالله تستری پرسیدند: سخت ترین کار بر نفس انسان کدام است؟! گفت:

«اخلاص است. برای این که نفس انسان در اخلاص هیچ بهره‌ای ندارد.»

«گفته ابو عثمان مغربی رحمۃ اللہ علیہ»

ابو عثمان مغربی گفت: «اخلاص بر دو گونه است:

- ۱- اخلاص عوام: و آن اخلاصی است که نفس در آن هیچ بهره‌ای ندارد.
- ۲- اخلاص خواص: که آنچه انجام می‌دهند از خدا می‌دانند نه از خودشان، و بنابراین طاعت از ایشان سر می‌زند بدون این که طاعت خود را ببینند و یا به آن اعتمادی داشته باشند. طوری اخلاص دارند که نظرشان به سوی خدا و مطلوب‌شان رضای خدا است. لذا در فکر این نیستند که طاعتی دارند.»

«قول مکحول رحمۃ اللہ علیہ»

فاضل بزرگوار، مکحول گفت: «هر بنده‌ای که چهل روز اخلاص رابه جا بیاورد، چشمه‌های حکمت از زبان و دلش پدید می‌آید.»

«قول دیگر سهل تستری رحمۃ اللہ علیہ»

أبو محمد تستری گفت: «هر کسی که چهل روز از روی صدق دل، زهد را پیشه کند و در این زهد، مخلص باشد، کرامات او آشکار گردد. اگر کرامات برای او آشکار نشد نشانه

این است که در زهد خود راست نبوده است.»
 به سهل گفته شد: چگونه کرامات برای او آشکار می شود؟ گفت: آنچه می خواهد
 آنچنان که می خواهد از هر جاکه می خواهد برمی دارد.
 سهل علیه السلام در تفسیر اخلاص چنین گفت: «مردم تیزهوش برای یافتن تفسیر اخلاص
 اظهار نظر کردند، جز این نیافتند که مخلص کسی است که حرکت و سکون او نهانی و
 آشکار برای خداوند یکتا باشد،» که در تمام حرکت و سکون و نهانی و آشکار او اثری از
 نفس و هوا و دنیا نباشد.»

«قول سِرِّی سَقَطِی علیه السلام»

سری گفت: «اخلاص، یعنی انجام دادن و ندادن کاری به خاطر مردم نباشد. به خاطر
 مردم چیزی را نپردازی، و به خاطر مردم چیزی را اظهار نکنی.
 یعنی نظرت به سوی خدا باشد؛ آنچه می کنی و یا نمی کنی به خاطر او باشد و بس، و
 آنچه عطا می کنی و آنچه اظهار می داری برای خدا باشد و بس. مردم را هیچ نقشی بر فعل
 و ترک تو نباشد.»

بقول جامی رحمته الله در نصیحت به فرزندان:

ز توفیق عمل چون خلعت خاص	رسد آن را معطر کن به اخلاص
عمل کز معنی اخلاص عاریست	به نزد پخته کاران خام کاری است
ز کار خام کس سودی نیارد	چو حلوا خام باشد علّت آرد

بنابراین قیمت هر عملی در اخلاص نسبت به پروردگار است. عمل بدون اخلاص،
 رنج بیهوده کشیدن است. مؤلف رحمته الله از آیات و احادیث و کلام بزرگان دین، مجموعه
 گرانمایی در اختیار خواننده گذاشت، تا خواننده از خواندن آن، عمل خود را به اخلاص
 معطر کند و خود را از دوستان خدای متعال به شمار آورد.

صدق

رسول الله ﷺ فرمود: «الْصِّدْقُ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَالْبِرُّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَلَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَصْدُقُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدِّيقًا، وَالْكَذِبُ يَدْعُو إِلَى الْفُجُورِ وَالْفُجُورُ يَدْعُو إِلَى النَّارِ، وَلَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا.»

راست‌گویی به نیکوکاری می‌کشانند و نیکوکاری شخص را به بهشت می‌رساند. او می‌کوشد تا همیشه راست بگوید تا به جایی که خدای متعال او را از جمله راست‌گویان قرار می‌دهد. دروغ به بدکاری می‌کشانند و بدکاری شخص را به دوزخ می‌رساند. او می‌کوشد تا همیشه دروغ بگوید تا به جایی که خدا او را از دسته دروغ‌گویان قرار می‌دهد. راستی و راست‌گویی و استقامت، خُلق و خویی است که نیکبختی دنیا و آخرت را به بار می‌آورد. اگر مسلمانان به همین یک خصلت راست‌گویی عادت می‌کردند، سعادت دو جهان را می‌یافتند.

صدق به معنی راستی در گفتار و کردار و در دل و زبان و نهان و آشکار است. خدای تعالی فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ای مؤمنان! از خدا بترسید و همراه راست‌گویان باشید! نشست و برخاست‌تان با راست‌گویان باشد، برای این که طبع آدمی عادتاً از هم‌نشین کسب عادت خیر یا شر می‌نماید.

به قول شاعر:

با بدن کم‌نشین که صحبت بد	گرچه پاکی، تو را پلید کند
با بدن کم‌نشین که در مانی	خوپذیر است نفس انسانی
آفتابی بدین بزرگی را	لکه ابر ناپدید کند

امام نووی می‌فرماید: «ما از استاد قشیری رحمته الله روایت داریم که گفت: «راستی و راست‌گویی، ستون و پایه اعتماد کارهاست. هر کاری با راستی و صدق، کامل می‌شود، و به راستی و صدق نظم و انتظام می‌پذیرد. کمترین درجه صدق این است که، ظاهر و باطنِ شخص با هم برابر باشند.»

از سهل رحمته الله روایت شده که گفت: «بنده‌ای که راه تملق و دورویی در پیش گرفت و خود و دیگران را فریفت و گول زد، بوی راستی نمی‌بوید، برای این که اگر صدق نباشد، سجود طاعت که به خاک مالیدن پیشانی در برابر خدای متعال است، به کاری نیاید. اگر همه امت به صدق آراسته می‌شدند همه از سعادت دنیا و آخرت بهره‌مند می‌گشتند.»

و از ذوالنون روایت شده رحمته الله که گفت: «صدق و راستی شمشیر خداست، بر چیزی نهاده نشده که آن را نبُرد. یعنی صدق، حقیقت و حکم هر چیزی را قطعی می‌سازد. حق را از راه صدق می‌توان ثابت و باطل را از طریق صدق می‌توان نابود کرد.»

از حارث محاسبی رحمته الله روایت شده که گفت: «صادق و راست گو کسی است که اگر همه قدر و منزلتش از دل مردم بیرون رود، اندوهی به دل راه ندهد و دوست نداشته باشد که مردم بر خرد و بزرگ کار او آگاه شوند. آگاه شدن مردم بر بدیهای او، او را نرنجاند، برای اینکه اگر از آگاه شدن کسی بر بدی او برنجد، نشانه این است که می‌خواهد منزلت او در دل مردم افزوده شود. این دلیل بر آن است که نظر او به سوی خلق است و چنین کاری شایسته صدیقان نیست.

یعنی راست و راست‌گو کسی است که به سوی خالق نظر دارد و در همه حال و همه کار رضای خدا را می‌جوید. چه کار دارد مردم او را بستایند و یا نکوهش کنند، و چه کار دارد به این که نزد مردم منزلت دارد و یا ندارد.

هرگاه از خدای متعال طلب صدق و راستی نمایی، خدا به تو آینه‌ای دهد که در آن از عجایب دنیا و آخرت چیزهایی را ببینی.



از أبو القاسم جنید رحمته الله روایت کرده‌اند که گفت: «شخص راست و راست‌گو در هر

روزی چهل بار از حالی به حال دیگر می رود، و ریاکار چهل سال بر یک حالت می ماند.» امام نووی در تفسیر این سخن جنید چنین می گوید: «معنای آن چنین است، که شخص راست و راستگو همراه حق می چرخد. هرچه حق بخواهد او با حق همراه است. وقتی که فضیلت شرعی و ثوابی در کاری ببیند بآن عمل می کند، هرچند که بر خلاف عادت او باشد.

و هرگاه کاری را دید که در شرع مهمتر است و جمع میان این کار و کار قبلی ممکن نیست، همان کاری که بهتر و برتر است را برمیگزیند، و همیشه بر این منوال است، و اگر در یک روز بر صد حالت و یا هزار حالت و یا بیشتر باشد، به حسب دقایق و لطایف است که بر او ظاهر می شود.

دقایق و لطایف: آنچه از راسخ قدمی، و باریک بینی، و دقت در فهم احکام و ظهور لطف و رحمت خدا بر انسان تفاوت می کند.

اما ریاکار، همیشه بر یک حالت است تا جایی که برای او روشن شود که کار مهمی پدید آمده که شریعت آن را بر حال او ترجیح می دهد، او به آنچه در شریعت مهم است اهمیتی نمی دهد: برای این که ریاکار بر حالت خود محافظت می کند. او می ترسد اگر حال خود را تغییر دهد از نظر خلق بیفتد.

ولی شخص راست و راستگو: از عبادت خود رضای خدا را می جوید و بس. هرچا شریعت کاری را ترجیح دهد او آن را می گیرد و کاری به آن ندارد که مخلوقان چه می گویند.

امام نووی می گوید: در شرح این گفتار، در اول شرح مذهب، به تفصیل سخن رانده ام و دلیلهای آن را آورده ام، و با آوردن مثالهایی آن را روشن ساخته ام. مقصود از آن همین معنایی بود که در اینجا آوردم. بنابراین به همین معنی در اینجا اکتفا نمودم.

(مذهب نام کتابی است ارزشمند و معتبر در فقه شافعی، تألیف امام بزرگوار از سرشناسان اسلام، شیخ ابواسحق شیرازی است، امام نووی شرحی بر آن شروع نموده بود که اگر آن را تکمیل می کرد از لحاظ بسط مطالب فقهی و دلایل آن و اقوال دانشمندان از

گذشته تا عهد مؤلف بی مانند بود. آن را مجموع نامیده؛ اما متأسفانه قبل از تکمیل آن دار فانی را بدرود گفته. و کسانی که بعد از او آمده اند نتوانسته اند به سبک او آن کتاب را تکمیل کنند. دانشمندان گفته اند: کاش هیچ کتاب دیگری را نمی نوشت؛ اما مجموع را تکمیل می کرد.)

* * *

در احضار نیت

بدانکه برای هر کسی که اراده و قصد طاعتی دارد، لازم است که نیت کند، و آن بدین معنی است که قصد شخص در کار خود به دست آوردن رضای خدا باشد، و نیت و اراده او در حال عمل همین باشد.

این مطلب شامل همه انواع عبادات می‌گردد، از نماز، روزه، وضو، تیمم، اعتکاف، حج، زکات، صدقه، و رفع نیازمندیها، انجام دادن حاجت مردم در راه خیر، عیادت بیماران، تشییع جنازه، پیش سلام بودن در ملاقات با مردم، جواب سلام گفتن، گفتن یرحمک الله برای کسی که عطسه می‌کند و الحمدالله بگویند، امر به معروف و نهی از منکر، پذیرفتن دعوت عروسی، حضور در مجالس علم و در حلقه‌های ذکر خدا و یاد خدا، به دیدار برگزیدگان دانشمند و نیکوکاران رفتن، نفقه بر اهل و بستگان، مهمان‌نوازی، بزرگداشت دوستان و خویشاوندان، مذاکره علم، مناظره یعنی بحث و تحقیق علمی، تکرار نمودن مطالب علمی، درس دادن و آموختن به دیگران، و مطالعه کتابهای علمی، نوشتن آنچه از علم فرا می‌گیرد، کتاب نوشتن و قتیکه شایستگی آن را یافت، به دست آوردن فتاوا و حکم فقها در مسایل، نوشتن فتوا اگر آمادگی آن را یافته‌است، و به این طریق در تمام اعمال خود قصدش به دست آوردن رضای خدا باشد تا جاییکه اگر خوراک می‌خورد و یا آب می‌آشامد و یا می‌خواهد قصدش در همه اینها نیرومند شدن در طاعت خدا، و یا ایجاد راحتی بدن برای نشاط یافتن در طاعت خدا باشد و همچنان هر وقت خواست با زوجه‌اش نزدیکی کند، قصدش به دست آوردن رضای خدا در پاک دامن ساختن خودش و همسرش باشد و انجام دادن حق همسر و به دست آوردن فرزند صالحی که به عبادت خدا قیام کند، و به قصد نگه‌داری خود و همسرش از افتادن در حرام و از فکر حرام باشد.

هرکس از چنین نیتی در آن کارها محروم بماند از خیری بسیار محروم شده است. کسی که موفق به چنان نیتی شد بر فضلی بزرگ و اجری عظیم دست یافته است. از خدای بزرگ و کریم خواهانیم که ما را توفیق چنان نیتی در آنچه یاد شد، و در همه کارهای خیر عطا فرماید.

دلیل همه اینها که یاد کردیم همان فرموده سرور کائنات، محمد مصطفی ﷺ است «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى» شرح کامل این حدیث را در شرح اربعین نووی بیان کرده ایم.

گفتارهایی درباره این حدیث

حدیث صحیح متفق علیه: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهَجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.»

این حدیث که بر صحت آن اتفاق دارند، و اجماع بر اهمیت و بلندمرتبگی آن است، یکی از قواعد ایمان و نخستین ستون ایمان داری است.

(۱) امام ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی، فرمود: این حدیث در هفتاد باب فقه آمده است. جایی دیگر فرمود: این حدیث یک سوم علم را در بردارد.

(۲) امام ابو عبدالله احمد بن حنبل و دیگران نیز این حدیث را شریک علم دانستند.

(۳) امام حافظ ابوبکر بیهقی در اول کتاب خود، مختصر السنن، در بیان معنی حدیث فرموده: امام شافعی چنین بیان داشت که: کسب بنده به دل و زبان و نیتهای او است. نیت که یکی از اقسام کسب بنده است، بهترین آن سه قسم است. برای این که در عمل زبان ریای می آید و ریا داخل نیت نمی شود.

از این حدیث برمی آید که نیت در وضو، غسل، تیمم، نماز، زکات، روزه، حج، عمره، اعتکاف و غیره ها شرط است.

قسمتی از علما نیت را در همه اینها رکن می دانند. امام غزالی می فرماید: نیت، به شرط

نزدیکتر است برای اینکه نیت نماز، از اول تا آخر نماز باید باشد و تغییر نکند.
 بنابراین، معنی حدیث چنین است که اعمال شرعی بدون نیت صحیح نیست.
 کسی که از هجرت خود قصد رضای خدای متعال و رضای پیغمبر خدا ﷺ را داشته،
 رضای خدا و پیغمبرش نصیبش می شود. کسی که قصد او از هجرتش به دست آوردن
 نکاح زن و یا حصول دنیا باشد، همان بهره اوست و بهره ای دیگر ندارد.
 کلمه (إِنَّمَا)، در حدیث برای حصر است؛ یعنی این است و غیر از این نیست که صحت
 اعمال شرعی به نیتهای آنهاست.
 کلمه نیت، به معنی قصد است. و مراد از آن تصمیم گیری قلب است. غزالی رحمه الله گفت:
 مقصود از نیت، ابتغاء وجه الله تعالی و به دست آوردن رضای خداست؛ یعنی این نیت در
 هر عبادتی از آغاز تا فرجام باید برقرار باشد.

آنچه علما مستحب دانسته اند

علماء مستحب دانسته اند که هر تصنیف و تألیفی با این حدیث آغاز شود. از جمله
 دانشمندانی که کتاب خود را با این حدیث آغاز نمودند، امام ابو عبدالله بخاری است که
 کتاب خود «صحیح بخاری» را که بعد از قرآن صحیح ترین کتاب نزد مسلمانان است با
 این حدیث آغاز فرمود. خداوند او را قرین رحمت بی پایان خود گرداند.
 از امام ابوسعید عبدالرحمن بن مهدی روایت شده که گفت: «اگر من کتابی را تصنیف
 می نمودم هر بابی از آن کتاب را با این حدیث آغاز می نمودم» از او نیز روایت شده است
 که گفت: «هر کسی کتابی می نویسد آن کتاب را با این حدیث آغاز کند.»
 همچنین از امام ابوسعید احمد بن محمد بن ابراهیم خطابی رحمه الله روایتی هست در آنچه
 خوانده ام از کتاب او «الاعلام در شرح صحیح بخاری» که گفت: «پیشینیان بزرگ استقبال
 از حدیث «انما الأعمال بالنیات» را در هر چیزی از امور دین و به خاطر عموم، احتمال
 نیاز به آن در همه امور دینی را دوست می داشتند.»
 سخنان عده ای از علمای پیشین در تأکید بر آغاز به این حدیث و اهمیت دادن به آن،

والله سبحانه و تعالی اعلم.

چیزهای زیادی که از بسیاری از دانشمندان گذشته درباره این حدیث به ما رسیده، یکی این که در اسناد این حدیث چیزی است که نیکو به نظر می آید و نزد دانشمندان علم حدیث عجیب است که مانند آن کمیاب است. مثل جمع شدن سه نفر از تابعین در این حدیث که از یکدیگر روایت می کنند، این سه دانشمند عبارتند از: یحیی بن سعید انصاری، و محمد بن ابراهیم تیمی، و علقمة بن وقاص لثی رضی الله تعالی عنهم. این چنین جمع شدن سه تن از تابعین که از هم دیگر روایت کنند با این که نزد علماء حدیث بسیار ظریف است، در حدیثهای صحیح بسیار آمده که سه تن و یا چهار تن از تابعین حدیثی را از یکدیگر روایت کرده اند.

امام حافظ عبدالقادر رهاوی رحمته الله این گونه احادیث را در تصنیفی خاص جمع آوری نموده است. من روایت همه آنها را دارم و مختصر آنها را در اول شرحی که بر صحیح بخاری نوشته ام، آورده ام. آنچه از امثال آن احادیث یافته ام بر آنها افزوده ام و مجموع آنها به بیش از سی حدیث رسیده است. والله سبحانه و تعالی اعلم.

از آنچه اعتنا به آن نمودن و به آن اهمیت دادن، سزاوار است بیان حدیثهایی است که درباره آنها گفته شده: این حدیثها اصول اسلام یا اصول دین هستند، و یا این که گفته شده: اینها حدیثهایی هستند که مدار اسلام یا مدار فقه یا مدار علم بر آنها می چرخد. یعنی اسلام و فقه و علم بر آنها می چرخد. ما این حدیث را در اینجا یاد می کنیم. برای این که از این احادیث همان حدیث «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» بود. این احادیث همگی مهم هستند و بنابراین شایسته است که آنها را مقدم بداریم.

(آنگاه نووی رحمته الله) بیست و نه حدیث از احادیثی که اصول اسلام را یاد فرمود. نظر به این که ما همه این بیست و نه حدیث را در شرح اربعین به تفصیل یاد نموده ایم، آن احادیث را نیاوردیم. خواننده را به شرح اربعین نووی توصیه می نمایم تا این احادیث و شرح آنها را در کتاب نام برده بخواند.)

«نسبت دادن هر سخنی به صاحب آن»

از نصیحت و اخلاص است که هر بهره‌ای که از کتاب و یا گفتار کسی به دست آمد، آن بهره و یا گفتار به نویسنده و یا گوینده نسبت داده شود. هر کسی که این امانت علمی را رعایت نماید، برکت در علم و حالش می‌افتد، هر کسی که نوشته و یا گفتهٔ علما را در کتاب خود بیاورد و به ایشان نسبت ندهد، و چنان وانمود کند که آن بهره و یا آن نکته از خود او است، چنین کسی سزاوار است که نه برکت در علم او افتد و نه از او فایده‌ای به دیگری برسد، و نه در حال او برکتی افتد.

همیشه اهل علم و فضل این امانت علمی را رعایت نموده و اقوال و فوایدی را که از کتابهای دانشمندان نقل می‌کنند، به صاحبان آن اقوال و فواید نسبت می‌دهند تا بدانند که از خودشان نیست. از خدای متعال خواهانیم ما را توفیق دهد تا این امانت علمی را همیشه رعایت نماییم.

«سخنان دانشمندان در نیت»

علمای لغت، اصول و فقه گفته‌اند: که کلمهٔ «اِنَّمَا» برای حصر است تا این فایده را برساند که آنچه بعد از «اِنَّمَا» یاد شده ثابت و غیر آن منتفی است.

مثلاً «اِنَّمَا اللهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» حصر الوهیت در ذات پاک خدای واحد الاحد است که خدایی فقط برای اوست و غیر او هیچ‌کس و هیچ‌چیز حقّ خدایی ندارد. او پاک و بلندمرتبه است، معبود راستین همهٔ کاینات است و غیر او نمی‌تواند معبود به حق باشد، الوهیت و معبودیت، خدایی و شایستگی معبودیت منحصر در ذات پروردگار است و بس.

گفته‌اند که به مفتی مورد اعتماد اهل کوفه ابویحیی حبیب بن اُبی ثابت تابعی رحمته الله

گفتند: «دشوارترین چیزها کدام است؟»

گفت: نیت پیش از پرداختن به عمل و محکم کردن اخلاص در آن است.»
از سفیان ثوری رحمته الله روایت شده است که گفت: «از هیچ چیزی مثل نیت رنج نبردم. یعنی سعی ما بر این بود که نیت به معنی ابتغاء وجه الله (به دست آوردن رضای خدا) را به کار بندیم و بکوشیم اعمال مان برای خدا خالص باشد و هیچ عیب و ایرادی از ریاء و تظاهر و عدم اخلاص به آن نیامیزد و آن را لکه دار نکند.»

از یزید بن هارون رحمته الله روایت شده است که گفت: «نیت که در حدیث به این درجه از اهمیت یاد شد به خاطر ارجمندی و شرف آن است، یعنی نیت است که عملی را مقبول درگاه خدا می سازد، و نیت است که عملی را مورد خشم خدا قرار می دهد.»

و همچنین از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: «هر شخصی به قدر نیت او نگره داری می شود، یعنی زمانی که نیت او ابتغاء وجه الله و به دست آوردن رضای خدا است، خدا او را از انحراف نگه میدارد و اعمال او را مقبول می گرداند.»

از دیگران روایت شده است که گفتند: «حقیقت واقع این است که به مردم عطا و بخشش از خدا به حسب نیتهای شان به مردم می رسد یعنی هر کس نسبت به مردم نیت خیر روا دارد و غم خوار دین و امت باشد و نفع او بیشتر به مردم برسد عنایت خدای تعالی با او بیشتر است.»

از این آثار فهمیده می شود که پیشینیان احادیث را بر اعمال خود تطبیق می دادند و کوشش داشته اند تا تمام اعمالشان خالص برای خدا باشد و سعی آنان بر آن بوده که ظاهر و باطن شان یکی باشد، تا بتوانند اعمال خود را مقبول درگاه خدا قرار دهند. و هیچ گاه از نیت، معنی قصد به تنهایی را نمی خواسته اند، برای اینکه اگر نیت تنها برای قصد بود نیتی لازم نبود. زیرا هر عملی خواه ناخواه قبل از انجام آن، قصد آن پیش می آید، ولیکن نیت که این همه اهمیت داده شده نیتی است که در آن تصمیم گیری قلب برای به دست آوردن رضای خدا باشد.»

«نیت از نظر امام شافعی (رحمته الله علیه)»

روایت داریم از امام ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی به اسناد صحیح که فرمود: «دوست می دارم همه خلق از من علم می آموختند و یک حرف هم به من نسبت نمی دادند. یعنی قصدشان این نبوده که مردم علم را از او فراگیرند و آنگاه برای او مهم نبوده که نگویند شافعی علم به ما آموخت، «این بلند همتی کجا و وضع ماکجا، که اگر کسی دو کلمه نزد ما آموخت همه جا می گوئیم این تلمیذ ما است و نزد ما درس خوانده است، در حالی که اگر نیت صحیح باشد همین گفته هم بد نیست، وقتی به این قصد باشد که مردم بدانند از منبع مورد اعتمادی علم را فرا گرفته است.»

باز هم امام شافعی فرمود: «با هیچ دانشمندی به قصد این که من بر او پیروز شوم مناظره ننمودم، بلکه با هر دانشمندی که مناظره نمودم دوست داشتم که حق بر دست او آشکار شود.»

باز هم او فرمود: «با هیچ کسی سخن نگفتم مگر این که دوست داشتم او موفق باشد و حفظ و رعایت خدای متعال با او باشد.»

«گفتار امام ابویوسف (رحمته الله علیه)»

امام ابویوسف دوست و همراه امام ابی حنیفه رحمهما الله تعالی فرمود: «بکوشید تا قصدتان از علم به دست آوردن رضای خدای متعال باشد. برای این که در هر مجلسی که من به قصد فروتنی و تواضع نشستم، موقع برخاستن از همان مجلس می دیدم که من بالادست ایشان هستم، و در هر مجلسی به قصد این که خود را برتر از دیگران بدانم نشستم موقع برخاستن از آن مجلس خود را کمتر از همه می یافتم.» مقصود امام ابویوسف (رحمته الله علیه) شاید این باشد که در هر مجلسی که نظرم به عظمت خدا بود و غیر از خدای متعال همه را مخلوق و مقهور او می دیدم و خود را نمی دیدم و فروتنی و تواضع پیشه می کردم، عنایت خدای متعال را با خود می دیدم و هر جا که خود بینی به فکرم خطور می کرد آن عنایت را نمی یافتم. این بود که آن پندگران قدر را فرمودند: «بکوشید تا قصدتان از علم به

دست آوردن رضای خدا باشد، زیرا هر که خدا را می بیند خود را نمی بیند و شخص خودبین خدا را نمی بیند.»

سعدی رحمه الله گفت:

«مرا شیخ دانای مرشد شهاب دو تا پند فرمود بر روی آب
یکم آنکه در نفس، خودبین مباش دوم آنکه در جمع، بدبین مباش»
یعنی شیخ عالم و فاضل من، شهاب الدین سهروردی، صاحب کتاب عوارف المعارف، وقتی که در سفر بر روی دریا با ایشان بودم مرا دو نصیحت فرمود. یکم آنکه در تنهایی راه خودبینی نداشته باش؛ به چشم بصیرت عظمت خلاق جهان و جهانیان را ببین که خود را ذره ای بی مقدار خواهی دید و از خودبینی رهایی خواهی یافت.
هر وقت که میان مردم هستی، بدبین مباش که گمان بد ببری، و دیگران را کمتر از خود شماری، بلکه گمان بد را به خود ببر و خود را کمتر از همه بدان، از کجا معلوم که در جمع اشخاص وارسته و خداشناسی باشد که ناخن او به صدها مثل تو بیرزد؟ و این همان معنی فرموده امام ابویوسف است.

«در نوشته شدن خوبیها و بدیها»

در احادیث صحیح به ثبت رسیده است که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَتَبَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ، فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً، وَإِنْ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا كَتَبَهَا اللَّهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ إِلَى سَبْعِمِائَةٍ إِلَى أَضْعَافٍ كَثِيرَةٍ.»

رسول الله ﷺ فرمود:

«یقیناً خدای متعال خوبیها و بدیهای بندگان را نوشته و آن را روشن نمود، تا فرشتگانی که نویسندگان اعمال بندگان هستند حکم آن را بدانند و بر مؤمنین نیز معلوم باشد، آن نوشته از این قرار است که:

هر کسی که تصمیم بر کار خوبی گرفت و آن را انجام نداد همین عزم انجام کار خیر برای او یک نیکی کامل نوشته می شود، و اگر عزم انجام کار خوبی نمود و آن را انجام داد، خدای متعال آن را ده نیکی می نویسد، تا هفتصد برابر و چندین برابر بیشتر، و اگر قصد بدی نمود و آن را انجام نداد، منصرف شدنش از بدی را برایش یک نیکی می نویسند، و اگر قصد بدی نمود و آن را انجام داد، آن را یک بدی می نویسد.»

فضل و احسان پروردگار را بنگر که عزم خوبی را به یک خوبی آورد و انجام دادن خوبی به هفت صد برابر و بیشتر، و منصرف شدن از بدی به یک نیکی و انجام دادن بدی، یک بدی را بر انسان می نویسد.

تفاوت ثواب خوبی و عقاب بدی به حسب سود و زیان آنهاست، آن کسی که درهمی به فقیر می دهد، تا آن کسی که شخصی را از مرگ می رها کند، در ثوابشان تفاوت بسیار وجود دارد، و آن کسی که یک سیلی به گوش دیگری می نوازد و کسی که جان و مال ضعیفی را غصب می نماید. عقوبتشان با هم قابل مقایسه نیست. کسی که خوبی می کند و یا

عزم انجام آن می‌نماید، تا کسی که عزم او بر خوبی و عمل خوبی او خالص نیست هیچ‌گاه با هم قابل مقایسه نیستند، آن‌که عزم بدی کرد و عقوبت خدا را به یاد آورد و از ترس خدای تعالی ترک بدی نمود، با کسی که به خاطر حیاء از مردم و یا ترس از مخلوق بدی را انجام نداد هیچ‌گاه با هم برابر نیستند.»

در حدیث صحیح بخاری به ثبت رسیده که رسول‌الله ﷺ درباره سپاهی که به قصد ویران کردن کعبه مشرفه می‌آیند فرمود: «يُخْشَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَ آخِرِهِمْ» تمامی آن سپاه به زیرزمین برده و در زمین فرو برده می‌شوند.»

عائشه رضی‌الله‌عنها گفت: «یا رسول‌الله چگونه همگی آنها خسف می‌شوند، در حالیکه میانشان کسانی هستند که مردمی شریف و بزرگوارند و همکار آنان نیستند و کسانی هستند که از آنان نیستند! رسول‌الله ﷺ فرمود: «خسف و به زیرزمین بردن برای همگی شان است، و در روز رستاخیز، هر کدام به حساب نیتش جزاء می‌بیند.» شرح حدیث در شرح اربعین نووی به لفظی که در صحیحین آمده به تفصیل یاد شده است.

* * *

«هجرت»

هجرت به معنی انتقال از دیار کفار به سوی شهرهای ایمن معروف و مشهور است به قبل از فتح مکه، که هر کسی که مسلمان می شده، از اهل مکه لازم بوده که به مدینه هجرت نماید، اما بعد از فتح مکه هجرت کردن از مکه به مدینه لازم نبود. برای این که مکه مکرمه بعد از فتح از جمله شهرهای اسلام شد، چنان که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ وَ لَكِنْ جِهَادٌ وَ نِيَّةٌ»: بعد از فتح مکه، هجرت از آن لازم نیست، و لیکن باید به جهاد رفت و نیت و قصد دل خود را خالص برای خدا قرار داد.

جهاد دو نوع است: جهاد اصغر که جهاد با دشمنان اسلام باشد، و جهاد اکبر که جهاد با نفس باشد، تا آن را از گناه باز دارد و بر طاعت خدا استوار بدارد. امام نووی رحمته الله می گوید: «دانشمندان شافعی و دانشمندان دیگر مذاهب اهل سنت، درباره مقصود از فرموده رسول الله ﷺ «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ»، اختلاف دارند.

بعضی گفته اند: هجرت از مکه به مدینه لازم نیست، برای این که مکه بعد از فتح، از شهرهای اسلام است، و بعضی گفته اند: هجرت بعد از فتح مکه آن ثواب و فضلی را که قبل از فتح مکه داشت ندارد. اما امروزه هجرت از بلاد کفر به سوی دیار اسلام برای کسی که در بلاد کفر نمی تواند اظهار دین اسلام نماید و جوب مؤکد است. اما کسی که در بلاد کفر می تواند دین خود را آشکار نماید، اگر دعوت به سوی اسلام را هم می تواند، ماندنش در آنجا بهتر است، تا دین خدا، اسلام را در آنجا منتشر سازد، و اگر می تواند دین خود را آشکار کند ولی نمی تواند به آن دعوت کند، هجرت او از دیار کفر به سوی بلاد اسلام مستحب است و واجب نیست، و اگر کشوری مسلمان میان کشورهای کفر باشد، محافظت

بر آن کشور واجب است و اگر مورد تجاوز قرار گیرد بر همه مسلمانان است که آن کشور را یاری دهند تا پیروز شود.

* * *

«قسمتی از کرامات اولیاء و سخنانشان»

از دانشمند بزرگوار، ابو میسره مؤمن، رحمۃ اللہ علیہ عمر بن شرجیل تابعی کوفی همدانی روایتی هست (همدان: بفتح هاء و سکون میم و دادل مهلمه و الف ونون: نام قبیله‌ای است).

ابو میسره وقتی که عطاء خود یعنی حقوق خود را می‌گرفت، قسمتی از آن را صدقه می‌داد. وقتی که به خانه می‌آمد آن را می‌شمرد، میدید از آن کم نشده‌است. به پسر برادرش گفت: آیا نمی‌خواهید مثل من صدقه بدهید و چیزی از مالتان کم نشود؟ پسران برادرش گفتند: اگر می‌دانستیم که صدقه از مالمان چیزی کم نمی‌کند صدقه می‌دادیم» ابو میسره گفت: «من چنین شرطی بر پروردگار خود عزوجل نمی‌نمایم.»

* * *

امام ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی، فرمود: «خیر دنیا و آخرت در پنج خصلت است:

- ۱- غنی النفس: یعنی این که انسان دلش غنی باشد و عزت نفس خود را حفظ کند.
- ۲- کف الأذى: اذیت و آزار به کسی نرساند، یعنی خیر او به مردم برسد نه شر او.
- ۳- کسب حلال: درآمد حلال داشته باشد تا نان حلال بخورد و به مردم نیاز نداشته باشد.

- ۴- لباس تقوی: ترس از خدا و پرهیزگاری که مانند لباس همیشه با او باشد.
- ۵- والثقة بالله عزوجل علی کل حال: به خداوند بزرگ اعتماد داشته باشد، و یقین بداند خدایی که او را آفرید، ضامن عمر و روزی او است، تا ذره‌ای از روزی او باقی است و تا لحظه‌ای از عمر او باقی است از جهان نمی‌رود. او راه تقوا و خیررسانی در پیش بگیرد

تا عنایت و مدد خداوندی را مشاهده نماید.»

* * *

فاضل بزرگوار، حماد بن سلمه، که از ابدال شمرده می شد، گفت: «هر کسی که جویای علم حدیث برای کسب خوشنودی خدای متعال باشد مورد عقوبت قرار نمی گیرد. یعنی کسی که می خواهد علم حدیث را فرا بگیرد، باید قصدش برای خدا خالص باشد، برای این که علم حدیث به گفته ها، کارها، حالات و آیام رسول الله ﷺ تعلق دارد و باید آموختن آن برای خدا باشد، تا بتواند پیروی حدیث رسول الله ﷺ پیشه کند، در غیر این صورت خود را مورد عقوبت قرار خواهد داد:

در گفته، حماد: «من طلب الحديث لغير الله تعالى مُكْرِيه»، کلمه مُكْرِيه یعنی: مورد مکر قرار می گیرد مکر عبارت از هر قصدی است که مخفیانه صورت بگیرد مورد مکر بر آن آگاهی نیابد.

* * *

دانشمند بزرگوار، احمد ابی حواری، در کتابی که به نام: «کتاب الزهد» می باشد نوشته است: «امام نوووی فرمود چیزهایی از مسایل گرانبها را که ان شاء الله تعالی از کتاب او نقل می نمایم خواهی دید، اسناد این کتاب به من نرسیده است، ولیکن از آن کتاب نسخه خوبی که از روی تحقیق نوشته شده نزد من موجود است، بعضی از کسانی که از دست نوشته های دانشمندان اطلاع دارند گفته اند، که آن کتاب امام حافظ دار قطنی رحمه الله است.»

احمد بن ابی حواری گفت: «که به ما اسحاق بن خلف خبر داد و گفت و به ما حفص بن غیاث خبر داد و گفت: که عبدالرحمن بن الأسود نان نمی خورد مگر به نیت»، احمد گفت: «به اسحاق گفتم در خوردن نان کدام نیت است؟!»

اسحاق گفت: «عبدالرحمن بن الأسود خوراک می خورد، اگر می دید در نماز سنگین شده خوراک خود را سبک می کرد و خیلی اندک می خورد، تا برای عبادت با نشاط شود. وقتی که می دید از نخوردن ضعیف شده، به قصد نیرومند شدن در طاعت خدا غذا

میخورد، و بنابراین خوردنش برای خدا بود و نخوردنش نیز برای خدا. برای این که او میخواست عبادتش بانشاط و آسان و بالذت باشد.»

احمد بن ابی حواری، به کسر راء خوانده شده و این مشهورتر است، و به فتح راء، خوانده شده و این را بارها از شیخ، حافظ ابی البقاء، شنیده ام که آن را از اهل تحقیق حکایت می کرد.

احمد گفت: «از ابو سلیمان دارانی شنیدم که می گوید: «شما دلہایتان را پاک و باصفا بگردانید و با دلہای تان با خدا معامله نمایید. وقتی که با دلہای تان با خدا معامله دارید، همه اعمالتان ظاهر باشد، یعنی هر گاه دل راست و درست کار شد، ظاهر کردن و پنهان کردن اعمال فرقی نمی کند. کلمه دارانی، به نون بعد از الف دومی، و این مشهورتر است و بیشتر به کار می رود. گفته می شود دارایی، به یاء بعد از الف دومی و این نزدیکتر است به اصل کلمه برای این که ابو سلیمان از روستای داریا است که روستایی بزرگ و آباد و گرانها و نزدیک دمشق می باشد.»

ابو سلیمان دارانی رحمۃ اللہ علیہ از بزرگان عرفا و از صاحبان کرامات آشکار و دارای حالات پسندیده و سخنان حکیمانه بود. نام او عبدالرحمن بن احمد بن عطیه است.

جمله هایی از عبارات دلنشین که از او نقل می نمایم از نظر تان می گذرد. وی از علمای متأخرین برخاسته از شهرهای دمشق و اطراف آن می باشد.

از گفته های او است: «کسانی که از خداشناسی، ورع، تقوا، کرامات، صلاح ها، به گشاده دستی، کرم، سلامت سینه، دل پاکی، نصیحت و اخلاص در حق امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم دست یافتند همراه با بسیاری نماز و روزه، به مطلب رسیدند.»

* * *

امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ فرمود: «هر کسی که بخواهد خدا خیر خواه او باشد و کارهایش را به خوبی فراهم فرماید، باید گمان او نسبت به مردم خوب باشد، یعنی مردم را به دیده احترام بنگرد و کسی را خوار نشمارد و خیر خواه مردم باشد.»

«گفته سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ»

نووی رحمۃ اللہ علیہ می گوید: «شیخ ما ابوالبقاء هنگام درس خواندنم نزد او به ما خبر داد، که سفیان ثوری را به خواب دیدم، از او پرسیدم که خدا با تو چگونه رفتار فرمود؟ سفیان گفت:

نَظَرْتُ إِلَى رَبِّي كَفَاحًا فَقَالَ لِي هَنِيئًا رَضَائِي عَنْكَ يَا أَبْنَ سَعِيدٍ:
به پروردگارم نگاه کردم. آشکارا او به من فرمود (مقصود رؤیت قلبی است چنان که به رضای خدا تعبیر نمود) گوارا باشد و مبارک باد بر تو خوشنودی من از تو ای پسر سعید!
لَقَدْ كُنْتَ قَوَّامًا إِذَا أَظْلَمَ الدُّجَى بِعَبْرَةِ مُشْتَقٍ وَ قَلْبٍ عَمِيدٍ
وقتی که شب تاریک می شد به پا می خواستی در طاعتم

با چشمانی اشک ریزان از سر شوق و با دلی پر از محبت
فَدُوْنَكَ فَاخْتَرِ أَيْ قَصْرِ تَرْيْدُهُ وَ زُرْنِي فَإِنِّي مِنْكَ غَيْرُ بَعِيدٍ
بنابراین هر کاخی از بهشت را که می خواهی بگیر و برگزین
مرا دیدار کن که من از تو دور نیستم.

قول معتمد این است که دیدار با خداوند در دنیا برای اولیاء حاصل نشده و نمی شود برای خاتم الانبیاء نیز حاصل نشده. بنابراین مقصود دیدن به قلب است نه به چشم. که مقصود از آن اطمینان قلب و خوشنودی خداست. امام نووی در اول شرح مسلم این مسأله را به تفصیل بیان نموده.

شرح کلماتی که در آن سه بیت شعر آمده، «کلمه کفاحاً»، به کسر کاف، به معنی معاینه و آشکار، بدون این که حجابی و یا فرستاده ای در میان باشد. کلمه دجی، در «اذا ظلم الدجی». به معنی تاریکی است، کلمه «عمید»، در «به قلب عمید»: قلبی که دوستدار است و در عشق خود صادق است، اهل لغت گفته اند: قلب عمید، دلی است که عشق آن را به لرزه در آورده است.

«گفته یحیی بن معاذ رحمته الله»

امام نووی از یحیی بن معاذ رازی روایت نمود که می فرمود: «چه بسیار کسانی که به زبان، استغفار می کنند و مورد قهر و خشم خدا هستند، و چه بسیار کسانی که خاموش هستند و مورد رحمت خدا هستند.

این یکی می گوید استغفرالله، و دل او فاجر است، و آن دیگری خاموش است و دلش به یاد خدا است، یعنی ابلیس هم ممکن است به زبان بگوید استغفرالله، اما قصد او گمراه کردن مردم و فتنه انداختن میان ایشان است، و چه بسیار افرادی که به زبان استغفار می کنند و در دل نقشه های شوم می کشند. به قول سعدی رحمته الله:

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس نشاید داد در هر دست، دست
دل هم مانند زبان عادت می کند. دلی که حاضر است و پرهیزگار، حرکت آن همراه با یاد خدا است.

«گفته ابوالحسن واعظ رحمته الله»

نووی رحمته الله به همان اسناد که از یحیی بن معاذ روایت نمود، از ابوالحسن روایت کرد، که گفت: «هر کسی که به طلب علم رفت و قصد او عمل به علم است، اندکی از علم او را سودمند آید.»

یعنی علم باید با عمل همراه باشد و علم که همراه عمل باشد اندکی از علم، سودمند و نافع است، و اگر علم بدون عمل باشد بسیار آن هم فایده ای نمی دهد.»
به قول سعدی رحمته الله:

علم آدمیت است و جوانمردی ادب با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری

«گفته ابو عبدالله بن عطاء الله اسکندری رحمته الله»

امام نووی به همان اسناد از ابو عبدالله بن عطاء الله اسکندری روایت می کند که او فرمود: «علم موقوف است بر عمل؛ یعنی علمی که مطلوب، نافع و سودمند است، علمی

است که با عمل همراه باشد.

چنان که امام شافعی رحمته الله فرمود: «لَيْسَ الْعِلْمُ مَا حَفِظَ... أَلْعِلْمُ مَا نَفَعَ عِلْمَ أَنْ نَيْسَتْ كَمَا فَقَطْ مِنْ بَرَكْرَدَه شَوْد، عِلْمٌ وَاقِعِي عِلْمِي اسْتَكْ بَه صَاحِبِ آن سَوْدِي بَرَسَانْد، يَعْنِي عِلْمُ هِمَانِ عِلْمِي اسْتَكْ بَرَايِ خُدا آمُوخْتَه بَاشْد وَ نَفْعَ بَرَسَانْد.

«قَوْلُ ابُو عَبْدِ الْمَلِكِ الْقَاسِمِ الْجَوْعِي رحمته الله»

امام نووی به اسناد خود از سعید بن عبد العزیز حلبی روایت نمود که او گفت: شنیدم از قاسم جوعی که می فرمود: «الدین الورع: دین پرهیزگاری است؛ یعنی این که به حرام نزدیک نشود و از شبهات پرهیزد. برای این که بهترین عبادت، رنج بی خوابی بر خود هموار کردن است تا همه شب به طاعت بپردازد و از خواب بسیار که اتلاف عمر است بپرهیزد، و والاترین راه بهشت، سلامت سینه و خیرخواهی خلق است. بدین صورت که در دل او همه خیرخواهی باشد و دل را از کینه و بداندیشی نگه دارد.

کلمه جوع: به ضمّ جیم به معنی گرسنگی است.

امام حافظ ابو سعید سمعانی رحمته الله در کتاب انساب نوشته است: «که همین قاسم جوعی، صاحب کرامات بود. لقب جوعی شاید بدان سبب بود که زیاد متحمل گرسنگی می شد. یعنی این قدر وقت خود را گرامی می داشت که نمی خواست وقت را صرف خوراک و خواب کند. متحمل گرسنگی می شد، تا از وظایف خود باز نماند. در حقیقت بیشتر وقت مردم در همین خوردن و خوابیدن، ضایع می شود که خوراک زیاد، آب زیاد می خواهد و آب زیاد خواب زیاد می طلبد و در نتیجه عمر گرانها بر سر هیچ پایمال می شود.»

اما خواب:

در خواب بدیدمت من که خردمندی گفت:

از خواب کسی را گل شادی نشکفت

برخیز و نماز کن به شبهای دراز

که اندر لحد تنگ بسی خواهی خفت

و اما خوراک:

به قول سعدی رحمه الله:

اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی
تو کجا نور معرفت توانی دید که پری از طعام تا بینی
ابوعلی بن سینا رحمه الله گفت: «اگر از مردگان، سبب مرگشان پرسیده شود، از هر صدی
نود و نه نفر آنها می‌گویند: سبب مرگشان پر خوری بوده.»
عاقل کسی است که سیرت سرور پیغمبران صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم را در
پیش گیرد، خوراک، آب، خواب، کار و عبادت اندازه‌ای دارد که انسان باید همه وظایف
خود را به درستی انجام دهد.

* * *

«قول ابوبکر زقاق رحمه الله»

نوی رحمه الله به اسناد خود از احمد بن الحسین بن السماک می‌آورد، که ابن السماک
گفت: «از ابوبکر زقاق رحمه الله شنیدم که می‌گفت: پایه کار و طریقت ما بر چهار چیز است:
خوراک نمی‌خورم مگر به حاجت. نمی‌خواهیم، مگر وقتی که خواب بر ما چیره شود.
خاموش نمی‌مانیم، مگر وقتی که از سخن گفتن ترس افتادن در خودپسندی و ریا و مانند
آن باشد. و سخن نمی‌گوییم مگر از روی تحقیق،»

یعنی هیچ‌گاه خوراک بیش از اندازه نمی‌خوریم تا به درستی گرسنه نشویم
نمی‌خوریم. هیچ‌گاه تا خواب چیره نشود نمی‌خواهیم. و وقتی که خفتیم به اندازه‌ای که
تجدید نشاط باشد، می‌خواهیم. خاموش می‌مانیم، اگر ترس زیان آوری سخن باشد که از
سخنان بیهوده می‌ترسیم. نمی‌خواهیم مثل شمع باشیم که خود را بسوزانیم. هرگاه به
سخن آمدم سخن می‌گوییم که شوق به دست آوردن رضای خدا در آن باشد. عبرت
بگیرند که گذشتگان چگونه عمر را گرامی می‌داشته‌اند. وقت را از هر چیز گرانبه‌تر
می‌دانسته‌اند و می‌خواسته‌اند وقت‌شان در کارهای ثمربخش و سخن‌شان در دمیدن روح

تقوی، خدا ترسی و خاموشی شان در بیداری قلب باشد. و غریب است که همین مردم در میدان زندگی از کار و فعالیت به طریقی خستگی ناپذیر استفاده می نموده اند. و برای امرار معاش تلاش شان این بوده که به دست خود برای زندگی سعادت بار کسب نفقه نمایند.

چنان که زقاق صانع الزق، (مشگ ساز) بود. از ساختن و فروختن آن امرار معاش می نمود. عجیب است که با همین گرسنگی و قناعت خنده از لبان شان دور نمی شد. شبها در طاعت و روزها در کار و فعالیت و در میدان جهاد در راه خدا شیر غُران بوده اند.

ابوبکر زقاق، دارای کرامات آشکار و معلومات بسیار و دارای سخنان حکمت بار بوده است. نووی از او نقل می نماید که گفت: «هر کس به نسبی بستگی دارد، مگر فقرا یعنی درویشان، که نسبت آنان به سوی خداست و هر حسب و نسبی از هم می برد، مگر حسب و نسب درویشان، که حسب شان فقر است و نسب شان صدق.»



از فرموده امام شافعی رحمته الله علیه به ما رسیده است، چنان که بیهقی رحمته الله علیه با استناد از امام شافعی روایت نمود: که امام شافعی به دانش آموز خود، یونس بن عبدالله، و گفته شده یونس بن عبدالأعلی، فرمود: «ای ابو موسی! اگر همه کوشش و اجتهاد خود را به کار ببری تا همه مردم از تو راضی نشوند، هیچگاه رضایت همه مردم را به دست نخواهی آورد. وقتی که چنین است، عمل خود را خالص برای خدا قرار ده و نیت خود را یکجا برای به دست آوردن رضای خدا قرار ده.»

«گفته ابو عبدالله مغربی رحمه الله تعالى»

امام نووی رحمته الله علیه به اسناد خود از ابو عبدالله مغربی روایت می نماید که گفت: «صوفی بدون صدق و راستی، روزگار از او بهتر است، و روزگار شاید مُعَرَّبِ روزگار باشد و مقصود از آن فعله است، کسانی که با بیل بامزد روزانه کار می کنند.

صوفی بدون صدق مانند فعله ای که کار بیل و شل می کند هم نیست.»

«گفته حمادبن سلمه رحمه الله تعالى»

امام نووی رحمه الله به اسناد متعدد از مقاتل بن صالح خراسانی روایت می‌کند که او گفت: «به خانه حمادبن سلمه داخل شدم در آن خانه ندیدم جز حصیری که بر آن نشسته و قرآنی که آن را می‌خواند و کیسه‌ای که کتابهای او در آن بود و آفتابه‌ای که با آن وضو می‌گرفت چیزی ندیدم.»

موقعی که نزد او نشسته بودم، صدای دروازه آمد، که کسی در را می‌کوبد، حماد به دختر خردسالی گفت: برو ببین چه کسی در را می‌کوبد؟ کودک رفت و برگشت و گفت: فرستاده محمدبن سلیمان است.

حماد به آن بچه گفت: «برو و به او بگو خودش تنها بیاید داخل» فرستاده محمدبن سلیمان آمد و سلام کرد و نامه‌ای به حماد داد. حماد گفت: نامه را بخوان. در نامه نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحيم، مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَلِيمَانَ إِلَى حَمَادِ بْنِ سَلَمَةَ. أَمَّا بَعْدُ، فَصَبِّحَكَ اللَّهُ بِمَا صَبَحَ بِهِ أَوْلِيَاءُهُ وَ أَهْل طَاعَتِهِ، وَقَعْتَ مَسْأَلَةً فَأَنَا نَسَأُكَ فِيهَا.»

بنام خداوند بخشنده مهربان. از محمدبن سلیمان به حمادبن سلمه، بعد از بسم الله الرحمن الرحيم، خداوند بامداد تو را مانند با مداد دوستانش و اهل طاعتش قرار دهد. سؤالی پیش آمده که از تو می‌پرسم. حماد به کودک گفت: «بشتاب قلم و مداد بیاور و گفت بنویس پشت نامه!»

اما بعد، یعنی بعد از بسم الله الرحمن الرحيم و حمد خدا و درود و سلام بر پیغمبر و آل و اصحاب او. خدا با مداد تو را نیز مانند با مداد دوستان و اهل طاعتش قرار دهد! علمایی که ایشان را دیده‌ایم پیش کسی نمی‌رفته‌اند. اگر مسأله‌ای پیش آمده، خودت تنها پیش ما بیا. و اگر آمدی، تنها بیا و سوارگان و پیادگان خودت را همراه میاور، که اگر با همراهان آمدی نصیح و اخلاص نه برای تو و نه برای خودم به کار می‌آید، والسلام!

مقاتل گفت: «ما هنوز نزد او نشسته بودیم که کسی در زد.»

حماد به کودک گفت: «برو ببین چه کسی در می‌زند؟» کودک آمد و گفت: محمدبن سلیمان است.

حماد به کودک گفت: برو به او بگو خودش تنها بیاید، کودک رفت و به او گفت. او تنها داخل آمد و سلام کرد و جلو حماد نشست، و گفت: چرا وقتی که نظر به تو می‌نمایم ترس همه بدنم را فرا می‌گیرد؟! حماد گفت: «شنیدم از ثابت که او از انس بن مالک رضی الله عنه و او و از پیغمبر خدا که می‌فرمود:

عالم اگر قصدش از علمش فقط رضای خدا باشد، همه چیز از او می‌ترسد، و اگر قصد عالم، پرکردن گنجینه و به دست آوردن ثروت و مال باشد او از همه چیز می‌ترسد؛»
محمد بن سلیمان به حماد گفت: «خدا تو را مورد رحمتش قرار دهد چه می‌گویی درباره کسی که دو پسر دارد. از یکی از آن دو خشنودتر است و می‌خواهد در حال حیاتش دو سوم مالش را به همین یکی، که او را بیشتر دوست می‌دارد بدهد؟»
حماد گفت: «نه، این کار درستی نیست. برای این که از ثابت بنانی و او از انس بن مالک و او از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم نقل کرده که می‌فرمود: «خدای عز و جل، هرگاه اراده فرماید بنده‌ای را دچار عذاب گرداند او را در وقت مرگ بر وصیت ظالمانه از دنیا می‌برد» (یعنی وقت مرگ که باید هرکس به هوش آید و غفلت و خطای خود را جبران کند) او در وقت مرگ غفلت و ظلمش می‌افزاید و وصیت ظالمانه می‌نماید، و میراث‌بری را بر میراث بر دیگر برتری می‌دهد.

محمد بن سلیمان گفت: «حاجتی دارم می‌خواهم رواسازی.»
حماد گفت: «بیار (بگو) مادامی که همراه با مصیبتی در دین نباشد.»
محمد بن سلیمان گفت: «چهل هزار درهم به تو می‌دهم تا با آن در کارهای کمک بجویی.»

حماد گفت: «این چهل هزار درهم را پس بده به کسانی که از ایشان گرفته‌ای.»
محمد بن سلیمان گفت: «این چهل هزار درهم را از من بگیر و میان مستحقین قسمت کن.»

حماد گفت: «اگر از روی عدالت هم قسمت نمایم، کسی که چیزی از آن به او نرسیده می‌گوید قسمت عادلانه نشده است و گنه کار می‌شود. آن را از من دور گردان، خداوند

گناهانت را از تو دور گرداند.»

امام نووی رحمه الله گفت: «این حکایت چه حکایت خوبی است! و چه فایده‌های نیکویی دارد! و چقدر مطالب گرانها در بردارد! و چقدر آگاه ساختن بر قاعده‌های پراهمیت به همراه دارد!»

فواید این حکایت آشکار است و نیازی به بیان ندارد. در آغاز ترجمه زهد و ورع حماد، چند کلمه آمد که آن را روشن می‌سازیم: مقاتل گفت: «وقتی که وارد خانه حماد شدم، دیدم که در آن خانه حصیری است که بر آن نشسته، و مصحفی که آن را تلاوت می‌کند، و جراب علم او، و مِطْهره وضوی او است.»

مصحف: به کسر میم مِصحف و به فتح میم مَصحف و بضم میم مُصحف آمده و به ضم میم فصیح‌تر است و آن، قرآن است. من تفصیل بیان آن را در کتاب تهذیب الأسماء و اللغات نوشته‌ام. جراب، به کسر جیم: جِراب. و به فتح جیم: جِراب: هر دو به معنی کیسه بزرگی است که کتاب را در آن بنهند. مِطْهره: وسیله پاکی و وضو گرفتن مثل آفتابه آب و غیر آن از آنچه وضو به آن گرفته می‌شود. در گفته حماد به بجه‌اش: هَلُمِّ الدَّوَاةَ: مداد و قلم را به من بده، یک لغت از هَلَم این است که به حسب مذکر و مؤنث و مفرد و تثنیه و جمع تفاوت کند: هَلَمٌ، هَلُمِّ، هَلُمَّا، هَلُمُّوا، هَلُمُّنَ، گفته شود.

و لغت دیگر آن، هَلَمٌ، تغییر نمی‌کند، برای مؤنث، مذکر، مفرد، مثنی و جمع به یکسان می‌آید. لغت قرآن بر این است. آیه ۱۵۰ سوره انعام: «هَلُمَّ شُهَدَاءُكُمْ»: گواهان‌تان را بیاورید. و آیه ۱۸ سوره احزاب: «هَلُمَّ إِلَيْنَا».*

«دیدن حماد در خواب بعد از وفاتش»

امام نووی به اسناد خود از ابو عبدالله تمیمی و او از پدرش روایت کرد که گفت: «حماد را به خواب دیدم. گفتم: خدا با تو چگونه رفتار فرمود؟! حماد گفت: به خوبی با من رفتار فرمود؛ گفتم به تو چه گفت؟ حماد گفت: پروردگار به من فرمود: مدت درازی را در طاعت من گذراندی و متحمل مشقاتی شدی. امروز زمان راحتی را طولانی می‌سازیم

و همچنین همه کسانی که به خاطر من رنج می‌کشند، در آسایش همیشگی قرار می‌دهیم. به به! چه خوشیهایی برای شان آماده کرده‌ام؛ در عبادت عربی: بخ. بخ. کلمه بخ به فتح باء و سکون خاء. و بخ: به فتح باء و کسر خاء و تنوین آن معرب کلمه به به به فارسی است.

«گفته عمار بن یاسر رضی الله عنهما»

نووی رحمه الله گفت: در صحیح بخاری رحمه الله از عمار روایت شده که گفت: «ثَلَاثُ مَنْ جَمَعَهُنَّ فَقَدْ جَمَعَ الْإِيمَانَ:

الْإِنصَافُ مِنْ نَفْسِكَ. وَبَذْلُ السَّلَامِ لِلْعَالَمِ. وَ الْإِنْفَاقُ فِي الْإِقْتَارِ.

نووی رحمه الله می‌گوید: «عمار با این چند کلمه خیرهای دنیا و آخرت و دنیا را با هم جمع کرد. مدار اسلام بر همین چند کلمه است:» ۱- برای این که هر کس در حقوق خداوندی و حقوق مردم و حقوق نفس خود که برگردن دارد راه انصاف پیش گیرد به منتهای طاعت رسیده است.»

یعنی چون خدای «عزوجل» او را آفریده و بدن و عقلی سلیم و تندرستی و روزی برای او ارزانی فرمود، انصاف این است که این نعمتها را شکر بگوید. در هیچ امر و نهی خدای متعال را نافرمانی نکند. از طرف دیگر چون مردم چقدر کارها را برای او آسان کرده‌اند همه دست به دست هم داده‌اند تا نان، لباس، کار و آسایش او تأمین شود لذا باید او نیز شکر این نعمتها را به جا آورد و از مردم هم شکر و آنها را یاری کند و هیچگاه راه کبر، بخل و خودپسندی در پیش نگیرد و بداند که خود یکی از افراد اجتماع است، باید برای اجتماع سودمند باشد.

با خود بیاندیشد که بدن او بر او حقی دارد، باید حق آن را رعایت نماید و از آنچه تندرستی را به باد می‌دهد پرهیز کند و سواد بیاموزد و راه طاعت را پیش بگیرد. شایسته است کاری نکند که عاقبت کارش سوختن در آتش باشد، در خوراک، آب، کار و راحت اندازه لازم را در نظر بگیرد، هر کس همه اینها را بداند و رعایت کند نیک‌بختی جهان خود را تأمین نموده است.

۲- هر کسی به آشنا و نا آشنا سلام کند؛ مقصودش لفظ سلام نیست، بلکه او می خواهد بفهماند که همه کس از دست او به سلامت هستند، قصد آزار هیچ کس را ندارد. می خواهد مردم از دست و زبان او به سلامت باشند، و خود خیر خواه عالم باشد، با زبان و عمل مردم را به سوی هدایت و سعادت دعوت کند. بینوایان را دست گیر و نادانها را آموزگار و گمراهان را راهنما باشد. در فرموده سرور پیامبران صلی الله علیه و علیه وسلم بیان دیشد و عمل کند: «وَتَقْرَأُ السَّلَامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ» بر کسی که می شناسی و یا کسی که نمی شناسی سلام کنی. (بر مسلمانان، السلام علیکم و رحمة الله و بر غیر مسلمان، السلام علی من اتبع الهدی، می گوید). هر کس بر این اندیشه و فکر باشد مورد لطف و رحمت خدای بزرگ و بلند مرتبه قرار می گیرد.

۳- کسی که حتی در تنگ دستی با روی گشاده و دست باز مردم را دیدار می کند نشانه آن است که بر فضل خدا اعتماد دارد و تنگ دستی او راز جوانمردی باز نمی دارد.»
انصاف؛ انسان را وادار می کند که هر حقی را به صاحب حق برساند.
پیش سلام بودن و خیر خواه مردم بودن، از بزرگترین مکارم اخلاق است، که انسان را از انواع دشمنی، کینه توزی، خود پسندی و تکبر بر مردم حفظ می نماید.

مصرف کردن در حال تنگ دستی بالاترین نوع کرم و گشاده دستی است. خدای سبحانه و تعالی، چنین مردمی را ستود و فرمود: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» برادران را بر خود مقدم می دارند اگرچه در حال تنگ دستی باشند. این انفاق در حال تنگ دستی به معنی عام آن است که شامل نفقه بر زن، فرزند، پدر، مادر، خویش، نفقه بر مهمان، بر گدا، مردم بینوا، بر طلاب علم و نفقه در خیر عمومی، و نفقه در هر راهی می شود که طاعت خدا در آن باشد.

انفاق در تنگ دستی می رساند که:

۱- او بر خدا، و بر فضل خدا توکل دارد، و بر روزی رسانی خدای عز و جل اطمینان دارد.

۲- می رساند که او رغبتی در دنیا و گرد کردن مال و فخر فروشی به ثروت و مال ندارد.

۳- می‌رساند که او می‌داند گلی که به دست بگیرد، منتهای دوام آن یک‌روز است و از بین می‌رود. گلی که به دوستی بدهد همیشه بوی خوش آن می‌ماند. خوراکی که خود می‌خورد پایش کنار فاضلاب آب است و خوراکی که به یتیم و مسکین و بینوا می‌دهد به عرش خدا می‌رسد و خوشی جاویدان آخرت را به به بار می‌آورد.

نووی رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید که ما آن چند کلمه انصاف و سلام و انفاق را که شرح کردیم، در شرح السنه که تألیف امام بغوی است از عمار بن یاسر رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم آورده، و آن کلمات گهربار از فرموده سرور انبیاء است صلی الله علیه و علیهم و علی آله و صحبه و سلم، والله سبحانه و تعالی أعلم.

«گفته‌های امامان پیشین»

در صحیح مسلم رحمه الله روایت شده که امام مسلم گفت: «یحیی بن یحیی به ما خبر داد و او گفت: «عبدالله بن ابی‌کثیر به ما خبر داد و او گفت: من از پدرم شنیدم که می‌گفت: «لَا يُسْتَطَاعُ الْعِلْمُ بِرَاحَةِ الْجَسْمِ»»

توانایی بر حصول علم، با تن‌پروری میسر نمی‌شود. برای این که گفته‌اند: «الْعِلْمُ إِنْ أُعْطِيَهِ كُلَّكَ أُعْطَاكَ جُزْئُهُ»، اگر تمام وجودت را در اختیار علم بگذاری علم جزئی از خود را به تو می‌دهد.

جامی علیه‌الرحمه گفت: «ولیکن پا بدانش نه از این راه، که علم آمد فراوان عمر کوتاه.»

بنابراین بنگر کدام علم سودمندتر است و نفع آن بیشتر، برای تحصیل آن بکوش و در راه تحصیل آن روز و شب خود را صرف نما، تا به مقامی ارجمند از علم و دانایی برسی. سعدی رحمه‌الله تعالی می‌گوید: از امام محمدغزالی پرسیدند: چگونه بدین پایه از علم رسیدی؟! گفت: هرچه ندانستم از پرسیدن آن ننگ نداشتم:

بپرس هر چه ندانی که ذل پرسیدن دلیل عز تو باشد به روز دانایی

* * *

«گفتار امام ربیعہ رحمه‌الله تعالی»

در صحیح بخاری رحمه الله آمده که «ربیعہ شیخ امام مالک رضی‌الله عنهما فرمود: برای کسی که بهره‌ای از علم به دست آورده شایسته نیست، که خود را خوار دارد، امام نووی رحمه الله فرمود: «در معنی گفته امام ربیعہ دو قول است که توضیح آن دو قول را در

شرح صحیح بخاری بیان داشته‌ام. در اینجا مختصر آن دو قول را می‌آورم:

۱- یکی این است که هر که در علم نجاتی داشت و قسمتی از علم را کسب کرد و علایم تفوق در علم او ظاهر شد، شایسته است که کوشش نماید تا آن علم را تکمیل کند، و دست از تکمیل علم برندارد، زیرا مایه ضایع شدن تحصیلات او می‌شود و همیشه انگشت حسرت از پشیمانی ترک علم به دندان می‌گزد و فایده‌ای ندارد. مثل این است که خود را خوار و بی‌قدر و منزلت نموده باشد.

۲- قول دوم این است، که هر کسی که علم به دست آورد شایسته است که کوشش کند تا آن علم را منتشر سازد و در راه رضای خدا مردم را از آن علم بهره‌ور سازد و در راه نشر علم مهربانی و تواضع و اخلاص به کار برد و راه طلب علم را بر دیگران آسان گرداند، تا جلب اخلاص و نصیحت را رعایت نموده باشد.

اصحاب امام شافعی رحمته الله اختلاف دارند درباره کسی که در معنی اولی یاد شد که اگر استعداد تکمیل علم داشت، آیا فرض عین است که ادامه بدهد تا آن علم را کاملاً فراگیرد (و در این حال ترک طلب علم براو حرام است). و یا اینکه ادامه تحصیل برای تکمیل آن در حق او فرض کفایت است؟ چنانکه از آغاز بود، و هرگاه دیگری به ادامه تحصیل پرداخت برای تکمیل آن، ترک طلب علم برای او حرام نیست؟!

این دومی نظر بیشتر اصحاب امام شافعی است و همین هم قول صحیح و مختار است. والله سبحانه و تعالی أعلم.

«روایات دیگر»

«گفتار عبدالله بن عمر رضی الله عنهما»

از سیدنا عمر بن خطاب، و پسرش عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده که فرمودند: «من رَقَّ وَجْهُهُ رَقَّ عِلْمُهُ»: یعنی کسی که شرم آورد در طلب علم، و جهد نمود، علم او اندک می‌شود و به مراتب بالا در علم او نمی‌رسد.

در صحیح بخاری رحمته الله علیه از مجاهد رحمته الله علیه روایت شد: «لَا يَتَعَلَّمُ الْعِلْمَ مُسْتَح و لَا مُتَكَبِّرٌ» کسی که از تحصیل علم شرم آورد یا تکبر داشته و خود را بالاتر از علم بگیرد علم را نمی آموزد. گفته اند:

الْعِلْمُ حَرْبٌ لِّلْفَتَنِ الْمُتَعَالَى كَالسَّيْلِ حَرْبٌ لِّلْمَكَانِ الْعَالَى
علم مخالف شخص متکبر است و شخص متکبر خود را بالاتر از علم می گیرد و علم به او نمی رسد مانند سیل که به جای بلند نمی رسد.

* * *

روایت داریم در صحیح مسلم از عایشه رضی الله عنها: «نِعَمَ النِّسَاءُ نِسَاءً الْأَنْصَارِ، لَمْ يَكُنْ يَمْنَعُهُنَّ الْحَيَاءُ، أَنْ يَتَفَقَّهْنَ فِي الدِّينِ»: چه خوب زنانی هستند زنان انصار که حیاءشان مانع کسب دانایی در دین نمی شود.

* * *

در صحیح بخاری از عمر روایت شده که فرمود: «تَفَقَّهُوا قَبْلَ أَنْ تَسُوذُوا». نووی گفت که معنای آن چنین است: حریص باشید بر محکم کردن پایه علم تان، و در جوانی موقعی که هنوز به ریاست و سروری نرسیده اید بکوشید تا به مراتب بالای علم و دانش برسید. برای این که هرچه سن تان به بالا برود و مشاغل روزگار و ریاست و مقام فکرتان را مشغول کند دیگر مجال تکمیل تحصیل علم را نمی یابید و هنگامی که متبوع شدید از سر بزیار آوردن جلو استاد و معلم و شاگردی نمودن برای دانا شدن خودداری می کنید.

این فرموده سیدنا عمر رضی الله عنه همان است که امام شافعی رحمته الله علیه گفت: «تَفَقَّهْ قَبْلَ أَنْ تُرَأْسَ فَإِذَا رَأَسْتَ فَلَا سَبِيلَ إِلَى التَّفَقُّهِ».

بکوش تا قبل از این که به ریاست و سروری بررسی دانا و فقیه بشوی، برای اینکه وقتی به ریاست رسیدی دیگر راهی برای دانایی نمی یابی.

* * *

امام نووی به اسناد خود، از جعفر خُلْدی روایت نمود که او گفت: «از جنید شنیدم که می‌گفت: «دوست نمی‌دارم در جایی بمیرم که مردم مرا می‌شناسند. چون می‌ترسم زمین مرا نپذیرد و رسوا شوم. انسان تعجب می‌کند از چنین مردمی که لحظه‌ای را به غفلت نگذراند، و سراسر عمرشان در طاعت بودند. این چنین خود را مقصر می‌دانند که گویا هیچ طاعتی انجام نداده‌اند، کسانی که دوست و دشمن به فضل او اعتراف دارند، چنان‌که در ترجمه او می‌آید.» (در قسمت زندگی نامه‌ها).

* * *

نووی به همان اسناد پیش، از جنید روایت می‌کند که «از سری شنیدم که می‌گفت: «هر روزی دو مرتبه به بینی خود نگاه می‌اندازم، از ترس آنکه مبادا رویم سیاه شده باشد،» سری خالوی جنید است و در فضل و ورع معروف؛ چنان‌که در ترجمه او می‌آید. اینان به حدی از خدای متعال ترس داشته‌اند، که همین ترس باعث شده، تمام لحظات عمر را گرامی بشمارند و در طاعت خدا به کار برند و با این حال همیشه به تقصیر خود در طاعت خدای متعال نظر داشتند، وقتی که انسان در ترس به سر می‌برد تمام وجودش بیدار است و از روی اخلاص رو به درگاه خدا می‌نهد تا انسان را از آن ورطه و خطر نجات دهد. به خاطر دارم در هواپیمای دو موتوره بودم. یکی از دو موتور آن از کار افتاده بود، هواپیما حرکات زشتی می‌کرد و هر لحظه نزدیک بود سقوط کند. ما مسافران دیگر حالی نداشتیم. دست همه‌مان به سوی درگاه خدای متعال بود. آنچنان غرق دعا بودیم که یک لحظه از آن غفلت نمی‌کردیم. سراسر وجودمان بیدار شده بود. در آن وقت من به این فکر افتادم که مردم بیدار و روشن دل همیشه بر این حالتند. این است که لحظه‌ای از عمرشان تلف نمی‌شود. ما پس از ربع ساعت به مقصد رسیدیم. در فرودگاه هر کس سؤال می‌کرد: چرا رنگ تان پریده است؟ حق داشتند. نمی‌دانستند چه بر ما گذشته است. ما وقت خطر آن‌طور بیدار و هوشیار و دست به دعا بودیم، وقتی که به مقصد رسیدیم و سلامت را باز یافتیم غفلت‌مان برگشت. این است تفاوت بین ما و ایشان که سراسر وجودشان بیداری و هوشیاری است.

در نیاکان ما هزارها هستند که قسم یاد می‌کنند که در سراسر عمرشان یک ساعت در روز و شب نخوابیده‌اند. در این امر از علماء حدیث و فقه و طب و غیره بسیارند، مثل امام شافعی و دیگر ائمه، و مثل بخاری و امثال او، و مثل امام محمد غزالی و ابوعلی سینا و امثال آنها علیهم‌السلام عمر زیادی نیافتند. اما در همین عمر، آثار بی‌نظیر و گرانمایی به یادگار گذاشتند. نوبت که به مارسید، می‌شنویم که پزشکان می‌گویند: روز و شبی هشت ساعت خواب لازم است و به این ترتیب ساعتها برای خواب و ساعتها خوراک و ساعتها حمام و به نتیجه‌ای نمی‌رسیم. زمانی که آن بزرگان بودند، سرور دنیا مسلمانان بودند، و امروز که ما هستیم، همه ملل بر ما پیشی جسته‌اند.

* * *

نووی علیه‌السلام گفت: به همان اسناد قبلی از خطیب بغدادی روایت شده که گفت علی بن القاسم به ما خبر داد، و گفت، از حسین بن ارجک شنیدم که می‌گفت: «از بهترین نعمتهای خدا عقل است؛ و از بدترین مصیبتها جهل است.» به گفته خواجه عبدالله انصاری رحمه الله تعالی: «خدایا کسی را که عقل دادی چه ندادی، و کسی را که عقل ندادی چه دادی.» و این همان گفته حسین بن ارجک است: «که عقل از بهترین عطاهای خدا است. و هر کسی که از عقل محروم ماند از هر خیری محروم مانده است.»

* * *

به همان اسناد، نووی تا خطیب روایت می‌کند که خطیب گفت: «به ما عبدالعزیز خبر داد و گفت: «به ما محمد، خبر داد از اباعبدالله محمد بن عبدالله، شاگرد بشر بن حارث از ابن حارث روایت می‌کند که: «كَانُوا لَا يَأْكُلُونَ تَلَذُّدًا وَلَا يَلْبَسُونَ تَعَمًّا» و هم گفت: «همین است طریق آخرت و راهی که انبیاء و صالحین و کسانی که بعد از آنها بودند پیش گرفتند. بنابراین هر کسی که انکار کند برای رسیدن آخرت، راهی دیگر هست، بدون شک او مفتون و فریفته است.»

یعنی پیامبران و نیکوکاران همه برنامه‌هایشان کار کردن برای رضای خدا بود، تا

ثواب آن را در آخرت بیابند. خوراک می‌خورند تا از خوراک برای طاعت خدا و خیررسانی به خلق، نیرو بیابند. هیچ‌گاه از خوراک قصدشان لذت بردن نبود. برای این‌که کسی که دنبال خوراک لذیذ باشد تا از خوراک لذت برد زیاد می‌خورد و از طاعات باز می‌ماند. خوراک و آن هم پرخوری، به آب بسیار و خواب بسیار منجر می‌شود، و در نتیجه عمر گرانها، فدای تن پروری می‌شود. پیامبران و پاکان صلوات‌الله و سلامه‌علیهم قصدشان از لباس تنعم و خوشی نبود. به هر لباسی که بدن را می‌پوشید و دفع گرما و سرما می‌کرد قناعت می‌ورزیدند. برای این‌که کسی که به خوش پوشی عادت کند و لباس نرم بپوشد، خوی زنان رامی‌گیرد و از جهاد در راه خدا و تحمل سختی آن باز می‌ماند. مناعت جسمی را از دست می‌دهد، و به قول عبدالرحمن جامی رحمه‌الله علیه:

چو روبه‌گر شوی از نرم شادان کُشدند پوست از سرِ سگ نهادان

چو برافتد بر خشن پوشی قرار بود ز آفات چون قنفذ حصار

از این روی گفت: «بزرگان ما به خوراک لذیذ عادت نداشتند و قصدشان لذت بردن از خوراک و لباس نبود. قصدشان خوراکی بود که در دسترس همه است و نیازمندان هم به آن دسترسی دارند. نمی‌خواستند خوراکی بخورند که لذت آن باعث غفلت شود و آنان را از فکر بینویان باز دارد.

خوراکی می‌خورند که به آسانی برای آنها هم یافتنی باشد و لباسی می‌پوشیدند که آنها می‌پوشیدند، تا دل درویشان و بینویان را به درد نیاورند.»

به قول سعدی رحمه‌الله تعالی:

نیم نانی گر خورد مرد خدا بذل درویشان کند نیمی دگر

* * *

نووی ذکر می‌کند که با اسناد مذکور از احمد بن علی بن ابی حمید روایت شده که گفت: «از سهل بن عبدالله رضی‌الله‌عنه شنیدم که می‌گفت: «بوییدن بر دل وقتی که در آن دل آسودن به سوی غیر خدا باشد، و بر دل داخل شدن نور، در آن وقتی که در آن دل چیزی باشد که خدا آن را دوست ندارد حرام است.»

هر کس خواهان یقین و اطمینان است، دل خود را از غیر خدا پاک سازد. به طوری که آن چه بخواهد و نخواهد همه برای خدا باشد. در سوره رعد آمده: ﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ آگاه باشید که یاد خدا مایه اطمینان دلها است. وقتی که زبان همیشه به یاد خدا باشد، دل آن را از زبان فرا می گیرد و دقات قلب و تپش خود را به یاد خدا می آورد. هر کس بخواهد دل او، از نور خدا روشن شود، نگذار دهیچ گناهی در دلش خطور کند؛ زیرا گناه تاریکی است. طاعت خدای عزوجل روشنایی است، محال است که نور و تاریکی با هم در یک جا جمع شوند. دل را به یاد خدا صیقل کنید تا نور خدا در آن جای گیرد و دلی که به نور خدا روشن شد تاریکی برای آن نمی ماند.

به قول سعدی رحمه الله تعالی: شب مردان خدا، روز جهان افروز است. روشنان را به حقیقت، شب ظلمانی نیست.

* * *

امام نووی با همان اسناد از خطیب از محمد بن هیصم روایت شده که او گفت، از بشر بن حارث رحمه الله شنیدم که می گفت: «خدا به داود عليه السلام وحی فرستاد که ای داود! میان من و خودت عالمی قرار مده که به فتنه افتاده و از آخرت دور گشته است. برای این که او به مستیش تو را از راه محبتم باز می دارد. آنان راهزنان، راه بندگانم هستند. از خدا می خواهیم ما را عافیت دهد و از راه آنان نگه دارد.

* * *

«گفته سلمان رضی الله عنه»

نووی گفت: «سه تن از مشایخ ما که امامان ما هستند و آنها عبارتند از:

۱- قاضی و امام بقیة مشایخ، ابوالفضل عبدالکریم بن قاضی ابی قاسم عبدالصمد بن محمد أنصاری، رحمه الله ۲- الإمام حافظ، ابوالبقاء خالد بن یوسف، ۳- شیخ امام ابو عبدالله محمد بن عبدالمحسن بن محمد بن منصور أنصاری رحمه الله که همه دمشقی اند.

نووی از آنها که دانشمندان عصر خود هستند، روایت کرده و ایشان به اسنادشان از

شیخ امام ابوالمین کندی تا ابی عثمان نهدی رضی الله عنه روایت نمودند، و ابو عثمان نهدی از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت نمود و فرمود: «لَا يَعْلَمُ النَّاسُ عَوْنَ اللَّهِ بِالضَّعِيفِ مَا عَالُوا بِالظَّهِرِ». در نسخه بستان العارفین که چاپ شده «ما عالو» نوشته شده و محقق فاضل، نوشته که ممکن است در این عبارت تحریف شده باشد. و بعد گفته که اگر «لا» را به لو، و عالوا را به غالوا تبدیل کنیم معنی درست در می آید و درست آن هم، همین است. به نظرم تحریف نیست بلکه نقطه‌ای افتاده و عبارت ما غالوا، به غین می باشد. عین این عبارت را در جایی نیافتم و لیکن با عبارت غالو به غین، معنی چنین می شود. وقتی که به جای «لا» «لو» باشد..

«لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ عَوْنَ اللَّهِ بِالضَّعِيفِ مَا عَالُوا بِالظَّهِرِ» اگر مردم می دانستند که خدای عزوجل چقدر با ضعیفان مددکاری دارد، کرایه حیوان سواری را گران نمی نمودند، و شخص ضعیفی که نیاز به اجاره کردن حیوان سواری داشت به کرایه ارزان در اختیار او می نهادند، تا از کمک و یاری خدای عزوجل به ضعیفان، به ایشان هم بهره‌ای برسد. والله سبحانه و تعالی اعلم.

و اگر عبارت به «لا» باشد: «لَا يَعْلَمُ النَّاسُ عَوْنَ اللَّهِ بِالضَّعِيفِ مَا عَالُوا بِالظَّهِرِ». معنی آن چنین می شود: مادامی که مردم کرایه حیوان سواری را گران می سازند، نمی توانند کمک خدای متعال نسبت به ضعیفان را بدانند. اگر ضعیفان نتوانستند کرایه سنگین سواری را بپردازند از مدد و یاری خدا به ایشان افراد خیری پیدا می شوند که سواری را به رایگان در اختیار آنها بنهند و یا ضعیفان بانیروی جسم سلیم پیاده به مقصد می رسند. والله سبحانه و تعالی اعلم.

و به گفته سعدی رحمه الله تعالی:

خداگر ز حکمت ببندد دری به رحمت گشاید در دیگری

* * *

امام شافعی رضی الله عنه فرمود: «عَلَيْكَ بِالزُّهْدِ، فَالزُّهْدُ عَلَى الزَّاهِدِ، أَحْسَنُ مِنَ الْحُلَى عَلَى النَّاهِدِ»: همیشه ملازم زهد و راستگی باش، زیرا زهد بر شخص وارسته زیباتر است از زر

و زیور بر دوشیزه پری روی. کلمه ناهد به معنی انار پسان و من کلمه پری روی را مناسبتی دانستم. ربیع یکی از شاگردان امام شافعی رحمهما الله تعالی می گوید که امام شافعی فرمود: «سخنی که به کارت نمی آید مگوی، که اگر گفتی نتوانی آن را پس بگیری.» (در عبارت امام: إِنَّكَ إِذَا تَكَلَّمْتَ بِالْكَلِمَةِ، مَلَكَتْكَ وَ لَمْ تَمْلِكْهَا) به همین معنی است.

مزنی یکی از شاگردان امام شافعی رحمهما الله تعالی گفت: «از امام شافعی رحمه الله شنیدم که می فرمود: هر کس دوست و دشمن دارد. وقتی که چنین است، بهتر است شخص همراه مردم طاعت کار باشد که خدای متعال را طاعت می کنند.»

* * *

نووی از حسن بن عمران بن عیینه روایت کرده، که سفیان بن عیینه در مزدلفه در آخرین حجی که انجام داد، به او گفت که: هفتاد بار به این جا آمده ام (یعنی هفتاد حج انجام داده ام) در هر بار گفته ام: خدایا حج امسال را آخرین عهد به اینجا قرار مده! (یعنی توفیق ده، سال دگر به حج آیم) و من امسال از خدا شرم می دارم که بگویم امسال را آخرین عهد به اینجا آمدمم قرارمده از بسیاری این خواهش نمودن. آن سال این دعا را نکرد و از حج فارغ شد و همان سال درگذشت.

* * *

«داستانی شنیدنی»

امام نووی به اسناد خود، تا احمد بن ابی حواری روایت نمود که احمد بن ابی الحواری گفت: «آرزو داشتم و آرزو نمودم که اباسلیمان دارانی رابه خواب ببینم، او را بعد از یکسال به خواب دیدم، به او گفتم: ای آموزگار! خدا با تو چگونه رفتار کرد؟! ابوسلیمان گفت: ای محمد! (شاید ای محمد باشد که مخاطب ابن ابی حواری است و ممکن است یا ابامحمد باشد)، من از باب الصغیر (دروازه ای در دمشق) می آمدم و دیدم پیرمردی یک بار شتر، چوب و هیزم دارد، چوبی از آن بار را گرفتم. و نمی دانم آن را

خلال دندان کردم و یا بیرون انداختم. مدت یکسال تا امشب در پس دادن حساب آن بودم.»

نووی علیه السلام می‌گوید: «این حکایت دارد بر پرهیزگاری و ورع و احتیاط کردن و دوری نمودن از گرفتن و برداشتن مال مردم، بدون اجازه صاحبش و چقدر رسا و بلیغ است اگرچه چوب خلال دندان و چیزهایی بی‌ارزش باشد.

نکته دیگر که بازهم خیلی مهم است این است که این افراد گناه چندانی نداشته‌اند زیرا که می‌دانسته‌اند حساب چه گناهی را پس می‌دهند. اگر گناه ایشان مثل گناهان ما بود چوب خلال دندان در برابر آنها چیزی نبود.»

* * *

امام نووی علیه السلام به اسناد خود از شیخ بزرگوار امام صالح و حافظ، ابواسحاق، تا عبدالله بن محمد و راق علیه السلام روایت می‌کند که او می‌گفت: «در روزهای فتنه و جنگ که مردم با همدیگر می‌جنگیدند، مردمی در بیرون رفتنشان برای جنگ و پیکار، عبورشان به معروف کرخی علیه السلام افتاد، معروف به آنان گفت: «بروید خدا همراهتان باد! بروید خدا در شما برکت بیندازد! به معروف گفتند که اینان برای جنگ و خونریزی می‌روند، چگونه آنان را دعا می‌کنی؟ معروف گفت: «به ایشان گفتم خدا همراهتان - اگر خدا همراهشان باشد هیچ‌گاه با برادران خود نمی‌جنگند» یعنی دعا کردن تا خدا آنان را از برادرکشی نگاه دارد.»

* * *

«سخنان نیکو و پراکنده»

نووی رحمۃ اللہ علیہ گفت: به همان اسناد قبل از شیخ ابواسحاق تا ابوعباس سراج روایت شده که سراج گفت: «کسانی نزد معروف کرخی نشستند، مردی به غیبت دیگری سخن گشود، معروف گفت: «ای بیهوده گو که لب به غیبت دیگری گشودی! به یاد آر روزی را که در آن روز پنبه بر دو چشمت نهند، یعنی به فکر روز مرگ خود باش که چگونه از دنیا بیرون می‌روی، نیک بخت و یا بدبخت، به فکر نیک بختی خود و اعمال خود باش و کارهای خود را به غیبت ناپود مساز؛»

* * *

در حدیثی دیگر از همان راویان آمده است: «از یعقوب پسر برادر معروف شنیدم که می‌گفت: از عمویم معروف شنیدم که: «سخن بیهوده نشانه خذلان است، کسی که بیهوده می‌گوید خدا او را محروم کرده است؛»

* * *

نیز از همان منبع آمده که: «از علی بن موفق شنیدم که از جمله دعا‌های معروف این بود: «یا مالکُ یا قدیرُ یا مَنْ لیسَ لَهُ نَظیرُ»، ای خدا ای دارنده هستیها که هر چه هست مملوک تو است، ای توانا بر همه چیز، هر چه هست مقهور فرمان تو است! ای آنکه تو را همانندی نیست! (حاجت مرا برآورده ساز) یعنی، معروف در آغاز هر دعا، بعد از حمد خدا و صلوات بر خاتم پیامبران، دعای خود را به این سه کلمه آغاز می‌نمود.

* * *

نووی رحمۃ اللہ علیہ گفت: «به همان اسناد از ابواسحاق تا ابواحمد غطریفی (در اسناد قبل ابواحمد از سراج روایت می‌نمود، و در این اسناد ابواحمد از سلمه بن شیب روایت

می‌کند و سلمه از خلف بن تمیم روایت می‌کند) که خلف بن تمیم گفت: «ابراهیم بن ادهم را در شام ملاقات نمودم و از او پرسیدم: چرا به اینجا آمده‌ای؟! ابراهیم بن ادهم گفت: «برای جهاد در راه خدا یا برای مرزداری نیامده‌ام؛ بلکه آمده‌ام تا از نان حلال سیر شوم.»

او می‌دانسته است که مایه نیک بختی و وسیله قبول شدن دعا و باعث نجات در آخرت لقمه حلال است.

چنان‌که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم به سعد فرمود: «أَطِيبْ مَطْعَمَكَ تَكُنْ مُسْتَجَابَ الدَّعْوَةِ». چنان‌که در صحیح مسلم آمده است: «خوراکت از راه حلال و پاک به دست آور دعایت به اجابت می‌رسد.» از همین جاست که دعاها را ما به اجابت نمی‌رسد، چون‌که لقمه حلال را از دست داده‌ایم و گرنه حلال خوری، هم طاعت است، آن‌چنان‌که حرام خوری موجب گناه است.»

* * *

از ثمره‌های صدق و راستگویی

نووی رحمه الله گفت: از حافظ بن عبدالله عجلی روایت شده که ربّعی بن خراش از تابعین و مردی معتبر بود و هیچ‌گاه دروغ نگفته بود. دو پسر داشت که در زمان حجاج عصیان کرده بودند. کسی به حجاج گفت: «تو اگر دنبال پسران ربّعی می‌گردی، از پدرشان پیرس که کجا هستند، او دروغ نمی‌گوید. حجاج کسی را به دنبال ربّعی فرستاد. وقتی که آمد، حجاج از وی پرسید: پسرانت کجا هستند؟ ربّعی گفت: در خانه هستند، حجاج گفت: به برکت راستگویی‌ات تو را عفو کردیم و از این‌که ایشان را در خانه‌ات پناه دادی، گذشت کردیم؟»

حارث غزی گفت که: «ربّعی سوگند یاد کرد که هیچ‌گاه نخندد تا وقتی که بدانند به بهشت می‌رود یا به دوزخ، یعنی خنده کردن کسی که راهی دوزخ می‌شود بی‌معنی است و تا انسان زنده است نمی‌داند عاقبتش به کجا می‌کشد. بنابراین کسی بخندد که یقین به بهشتی بودن خود دارد.»

حارث غزی گفت: «کسی که ربّعی بن خراش را بعد از وفاتش شسته بود، به من خبر داد، که از همان ابتدا که شروع به غسل کردیم تا وقتی که از غسل او فارغ شدیم، لبخند از لبان او دور نشد.»



امام نووی رحمه الله گفت که: «از احمد بن عبدالله (یکی از صالحان) روایت شده که قراء (کسانی که در علوم قرائت قرآن عالمند) در خانه حکم بن عتّیه جمع شدند و اتفاق‌شان براین شد: «که دانایتر از همه قراء کوفه، طلحه بن مُصَرِّف است. وقتی که طلحه این را شنید، به خانه اعمش (سلیمان بن مهران از بزرگان حفاظ و قراء) رفت تا نزد او درس

قراءات بخواند تا آن شهرت از او دفع شود. (عتیبه: به ضم عین و فتح تاء و سکون یاء و فتح باء، و مصرف: به ضم میم و فتح صاد و تشدید و کسر راء) خوانده می‌شود؛»
کسی که نظرش به سوی خداست، او از شهرت می‌گریزد، مبادا که او را به خودپسندی بکشاند.

* * *

از امام شافعی رحمته الله علیه روایت شده است که: «شخصی به ابی بن کعب رضی الله عنه گفت: «مرا پندی بده. ابی گفت: «با برادران به قدر تقوا و خدا ترسی ایشان دوستی کن، و با کسی که رغبتی در سختی ندارد سخن مگو، و به آدم زنده رشک مبر، مگر به قدر رشک بردنت بر مرده؛»

یعنی با کسی دوستی کن که از خدا می‌ترسد. شخص خدا ترس قدر دوستی را می‌داند و در اوقات سختی به کار می‌آید و نیکی را فراموش نمی‌کند. اما کسی که از خدا نمی‌ترسد ارزشی برای دوستی قایل نمی‌شود و دوستی با او، رنج کشیدن است.

با کسی سخن گفتن آغاز کن که در شنیدن سخنان رغبت دارد. او است که به سخنان گوش می‌دهد. اما کسی که میل و رغبتی در شنیدن سخنان ندارد، سخن گفتن با او هدر رفتن وقت و زیان است. شخصی که زنده است بر او رشک مبر، برای این که نمی‌دانی پایان کارش چگونه است. از سعادت‌مندان است یا از شفا و تمندان. اگر مرده دارای نام نیک است و آثار خیر او شایسته است بر او رشک ببر و به او اقتدا کن. بر هر زنده‌ای که پر استقامت است و دلایل حسن عاقبت در او پیدا است می‌توان رشک برد و به او اقتدا نمود. همچنین از او روایت شده است که فضیل بن عیاض رضی الله عنه گفت: «چه بسیار مردمی که خانه خدا را طواف می‌کنند، و چه بسیار افراد دیگری که دور از خانه هستند و ثواب‌شان بزرگتر و بیشتر از آنهاست.»

یعنی آن کسانی که طواف می‌کنند، عبادتی را انجام می‌دهند، که نفع آن به خودشان باز می‌گردد، و آن کسانی که دور از خانه خدا هستند، جان به کف، در راه خدا از جان و مال گذشته‌اند، برای بالا بردن دین خدا، و یا راه تعلیم و تربیت خلق در پیش گرفته‌اند و کسانی

از تعلیم و تربیت ایشان به خداندزیک می‌شوند.

نیز از او روایت شده که فرمود: «داود علیه السلام دعا کرد: که خدایا آن چنان که یار و مددکار من بودی، یار و مددکار پسر من باش! خدای متعال به او وحی فرستاد که ای داود به پسر تو بگو تا در طاعت من مثل تو باشد تا من همان طور که برای تو یار و یاور بودم برای او نیز یار و مددکار باشم.»

در روایتی از او آمده است که: «هشام بن عبدالملک خلیفه اموی به فضیل گفت: «حاجت را به من بگو تا آن را برآورده سازم. فضیل گفت: «حاجت خود را به خدای بسیار کریم و بزرگواری گفته‌ام. او حاجت مرا برآورده می‌سازد. به تو که مثل خودم مخلوقی هیچ حاجتی ندارم.»

* * *

در رساله امام قشیری رحمه الله در بیان کرامات اولیاء آمده است که: «جعفر خُلدی نگینی قیمتی بر انگشترش داشت. روزی آن نگین در دجله افتاد. جعفر خُلدی دعایی می‌دانست که برای گم شده می‌خواند و پیدا می‌شد. آن دعا را خواند. نگین خود را در میان اوراقی که زیر و رو می‌کرد پیدا کرد.»

* * *

نتیجه: دعایی که برای پیداشدن گم شده خوانده می‌شود. امام قشیری فرمود: «از ابی حاتم و او از ابی نصر سراج نقل کرده که می‌گفت: دعایی که برای یافتن گمشده خوانده می‌شود این است: «يَا جَامِعَ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ، اجْمَعُ بَيْنِي وَ بَيْنَ ضَالَّتِي؛»

نوی رحمه الله فرمود: «من این دعا را تجربه کردم و دیدم برای پیداشدن گم شده، مفید است. از شیخ ابوالبقاء شنیدم که مانند همین گفتار را می‌گفت. او بود که این دعا را اولین بار به من آموخت.»

(نتیجه دیگر): «از مرحوم پدرم، سلطان العلماء، شنیدم که برای پیدا شدن گم شده این دعا مفید است: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي

السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ. اَللّٰهُمَّ اِئْتِ بِضَالَّتِي، إِنَّكَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» و می‌فرمود که این دعا نیز برای زود پیدا کردن گم‌شده مفید است: «اَللّٰهُمَّ يَا رَادَّ الضَّالَّةَ وَيَا هَادِيَ الضَّالَّةِ، أَنْتَ تَهْدِي مِنَ الضَّالَّةِ. اُرُدُّ عَلَيَّ ضَالَّتِي فَإِنَّهُمَا مِنْ مَحْضِ عَطَاءِكَ وَ فَضْلِكَ.»

من این دعا را هر وقت برای پیدا شدن گم‌شده خوانده‌ام، به زودی پیدا شده است. آن دعا، «یا جامع الناس» را برای ملاقات کسانی که انسان از مدتی ایشان را ندیده، مفید می‌دانم.

* * *

نیرنگ و فریب شیطان

نیرنگ و فریب شیطان بسیار است؛ او کوشش دارد کارهای پسندیده مؤمن را ضایع بسازد، اگر نتوانست می‌کوشد که ثواب آن را کم کند.

احمد بن ابی حواری از حارث بن ابی‌أسامه و غیر او روایت نمود و در کتاب زهد گفت که: «از بعضی از دوستان شنیدم، و گمان می‌کنم ابو سلیمان دارانی بود، می‌گفت: «که ابلیس شیطانی دارد که نام او متقاضی یعنی خواهنده است. او از آدمیزاد التماس و خواهش می‌کند تا از اعمال خیری که پنهانی انجام می‌دهد به او خبر دهد. بیست سال او را تحت نظر قرار می‌دهد تا به ابلیس بگوید نهانی چه کارهای خیری دارد تا آن را از زبان او بیرون بکشد و او را از فرق عظیم ثواب نهانی که چندین برابر اجر عمل آشکار است، محروم سازد.»

* * *

امام نووی می‌فرماید: «از ابراهیم بن سعید روایت شده: «به ابی‌سعد بن ابراهیم گفتم چگونه ابن‌شهاب زهري در علم و فضل بر همه‌تان پیروز گشت؟! ابو سعید گفت: «زهري گاهی به حلقه علم می‌آمد و در صدر مجلس می‌نشست، و از هر کسی که به آن مجلس می‌آمد، از کودک و جوان و پیر، از همه سؤال می‌کرد،»

بعد از سؤال کردن از مردان، به خانه‌های انصار می‌رفت، و از پیر و جوان و مرد و زن سؤال می‌کرد، و در صدد می‌آمد، از عروس‌ها هم که در حجله‌ها هستند اگر بتواند بپرسد. (معلوم است کسی که از پرسیدن مسایل علمی ننگ ندارد و از هر کسی که گمان می‌برد نزد او علمی هست، می‌پرسد، از راه سؤال و پرسش به بالاترین مقام علمی می‌رسد.)

این همان است که سعدی علیه‌الرحمه می‌فرماید: «که از امام ابو حامد غزالی پرسیدند، چگونه به این پایه از علم رسیدی؟ گفت: هرچه ندانستم از پرسیدن آن ننگ نداشتم: بپرس هرچه ندانی که ذل پرسیدن دلیل عز تو باشد به روز دانایی.»

«نامه حضرت عمر رضی الله عنه»

از بهترین گفتاری که می شود از آن ادب آموخت، و به خوش پوشی و خوش خوراکی و خوش آشامی و غیره اعتنا نکرد، آن چیزی است که با اسناد از ابی عوانه اسفرايينی از سیدنا، عمر بن الخطاب، روایت شده است.

ابو عوانه گفت که ابو حبيب مصيبي به ما خبر داد که حجاج گفت: «از ابی عثمان نهدي شنيدم که گفت: موقعی که در آذربایجان همراه عتبّه بن فرقد رفته بودیم، نامه عمر رضی الله عنه به ما رسید که محتوی آن چنین بود: «أَمَّا بَعْدُ فَأَتَزَرُّوْا، وَارْتَدُّوْا، وَانْتَعَلُوْا، وَارْمُوْا بِالْخَفَافِ، وَالْقَوَالِ السَّرَوِيَّاتِ، وَعَلَيْكُمْ بِلِبَاسِ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ. وَآيَاكُمْ وَالتَّنْعَمُ، وَزَيِّ الْعَجَمِ، وَعَلَيْكُمْ بِالشَّمْسِ، فَإِنَّهَا حَمَامُ الْعَرَبِ، وَتَمَعَّدُوا، وَاحْشَوْشَنُوءَا، وَاخْلَوْ لِقَوَّ، وَاقْطَعُوا الرُّكْبَ، وَارْمُوْا الْأَغْرَاضَ، وَتَرَوْا.»

بعد از حمد خدا و صلوات و سلام بر رسول الله، شما لنگ پا، و لنگ دوش، و نعلین بپوشید، و کفشها را بیرون بیندازید، و شروال از دست بنهید و لباسی بپوشید که پدرتان اسماعیل علیه الصلاة والسلام آن را می پوشید.

و شما را از تنعم و خوشی و لذت و لباس عجم پوشیدن بر حذر می دارم ملازم آفتاب باشید. یعنی زیر آفتاب بنشینید. زیرا آن گرمابه عرب است، و بر اخلاق و عادت پدرتان، معدبن عدنان، باشید و بر خشونت عیش و زندگی ساده عادت کنید، و راست و مستقیم باشید، و رکابها را قطع کنید، و تیر به نشانه بزنید، و بر پشت اسب، پریده، سوار شوید.»
خدای متعال از سرورمان عمر، راضی باد که در نامه اش همه نوع درسی را گنجانید. سیاست و نشاط و طب و حکمت و پای بندی به عادات عرب را یاد فرمود.

کلمات اِتَزَرُّوْا: یعنی لنگ پا بپوشید، ازار= لنگ پا- اِرْتَدُّوْا: یعنی لنگ دوش بپوشید،

رداء= لنگ دوش. در واقع لنگ پا و لنگ دوش، ساده ترین و ارزان ترین و بهداشتی ترین لباس و شستنشان آسان است. پوشیدن یکی و شستن دیگری، و پوشیدن یکی و فرش کردن دیگری نیز آسان است. بنابر همین اصول است که لباس حاجیان در موقع احرام به حج و یا عمره، همین ازار و رداء است. تهیه آن بر همه مردم آسان است و مساوات همه در آن میسر است.

انتعلوا: نعلین بپوشید که هم پوشیدنش آسان و هم کندن آن آسان است. وارموا بالخفاف: و کفشها را بیرون بیندازید، زیرا مورد استعمال عرب نیست، و استعمال آن هم چندان راحت نیست.

واتقوا السراويلات: شروالها را کنار بگذارید، و همان لباس خودتان ازار و رداء را بپوشید که آسان و ارزان و مساوات در آن سهل و ساده است، اما شروال اگر بند آن گره افتاد چقدر مزاحم می شود.

و عليكم لباس ابيكم اسماعيل عليه الصلاة والسلام: و بر شما باد لباس پدرتان پوشیدن، اسماعیل عليه السلام را که او همان لباس ساده عربی می پوشید.

و اياكم و التمتع: شما را از خوش گذرانی، برحذر می داریم که خوش خوراکی و خوش پوشی و تن پروری باعث کسالت و سستی و بیحالی و ترسویی و از دست دادن روح شهامت و شجاعت است. تنعم اگر برای زنان باشد زن را از انجام وظایف باز می دارد چه رسد به مردان.

و زى العجم: شما را از پوشیدن لباس عجم برحذر می داریم. شما عرب هستيد بايد خوى شجاعت و مليت در شما قوى باشد. لباس و عادات خودتان را گرامی بداريد که هرگاه لباس عجم پوشيدید در عادات و اخلاق هم از عجم تقليد می کنید و رفته رفته اخلاق و سلوک خود را از دست می دهید. بايد در آفتاب بمانيد: و عليكم بالشمس فانها حمام العرب، آفتاب را دوست بداريد و بدن را در برابر نور آفتاب قرار دهيد که آفتاب گرمابه عرب است.

امروز غریبها را ببینید که با بدن عریان خود را در برابر نور آفتاب قرار می دهند و

می خواهند رنگ بدن، به قول خودشان، برنزی بشود.

خلیفه راشد و برحق ما، یک هزار و چهارصد سال قبل به این کار دستور داده اند. و تَمَعَدُوا: مانند پدرتان، معدبن عدنان، در خشونت عیش همراه با عزت نفس و استقلال و متکی به خود باشید، وَاَحْشَوْشُوا: به زندگی خشن عادت کنید که خوشی همیشه نمی ماند.

وَاخْلَوْقُوا: استووا: راست و مستقیم باشید. از انحراف و کج روی بپرهیزید که سعادت دو جهان در راستی و استقامت است.

وَاقْطَعُوا الرُّكْب: موقع اسب سواری، رکاب را قطع کنید و مرد میدان باشید.

وَارْمُوا الْأَغْرَاضَ: و تیراندازی کنید و تیر را به هدف و نشانه بزنید، و بر پشت اسب بپرید، نه این که اسب را به جایی بیرید که گود است و از آنجا سوار شوید، که این روش شاید برای زنان و پیران سالخورده مناسب باشد نه برای مردان. اسب سواری و تیراندازی و پریدن بر پشت اسب همیشه به کار می آید. برای این که روح دلاوری را می آموزد، و یادگرفتن اسب سواری و تیراندازی و فنون جنگی، ملت را همیشه آماده دفاع می سازد، و ملت دلیر و دانا به فنون نظامی همیشه در جهان به سربلندی زندگی می نماید. مردمی که به فنون نظامی وارد نیستند، هزار نفرشان با یک مرد مجهز به فنون نظامی نمی توانند مقاومت بکنند. در این سفارش امیرالمؤمنین نمونه عدالت در جهان رضی الله عنه انواع حکمت و نصیحت و اندرز نهفته است، هم در فنون نظامی، هم در علم، هم در بهداشت و هم در پای بندی به رسوم و آداب اجتماعی و هم در معیشت همراه با عزت و هم در دمیدن روح شجاعت و سربلندی. رضی الله عنه و ارضاه.

* * *

ابوعثمان نام او عبدالرحمن و نام پدرش مَلّ (به فتح میم و به ضم میم و کسر میم با تشدید لام و گفته می شود نام پدرش ملء، بوده، مل به معنی خاکستر. و ملء: به معنی پری).

(و نَهْدی: به فتح نون نسبت به یکی از اجداد او که به نام نهْد است).

ابوعثمان نهدی از تابعین، و مخضرم می‌باشد. (مخضرم به کسی گویند که جاهلیت و اسلام هر دو را دریافته باشد).

یک صد و سی سال عمر کرده و در سال نود و پنج ه. ق وفات یافت.

ابوعثمان رضی الله عنه شخص بلند پایه و عظیم‌القدر و بلند مرتبه در ایام صدیق فاروق در جنگهای بسیار شرکت جست.

از سخنان او است: «به یک صد و سی سال رسیده‌ام و همه چیز در بدنم تغیر نموده، مگر آرزو که به حال خود باقی است.» او در کوفه اقامت داشت.

اما موقعی که حضرت حسین رضی الله عنه شهید شد، ابوعثمان گفت: شهری که پسر دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم در آن کشته می‌شود قابل اقامت نیست و به بصره نقل مکان کرد.

* * *

امام نووی رحمه الله به اسناد خود، از شیخ فقیه مسند، ابو محمد عبدالرحمن بن محمد بن یحیی أنباری، (مُسْنِد: کسی که حدیث را به سند کامل روایت می‌کند، أنبار: نام شهری در عراق) از جابر بن عبدالله أنصاری رضی الله عنهما روایت کرده که جابر نزد شخصی آمد از او حدیثی درباره پوشش مسلمانان بپرسد. گفت: «مَنْ سَتَرَ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهُ.»

آن شخص گفت من روایت این حدیث را ندارم. روایت این حدیث نزد شهاب است.

جابر به شهری که شهاب در آنجا بود سفر سفر کرده، وقتی که به آن شهر رسید، به خانه حاکم که مَسْلَمَه نام داشت، رفت و به دربان گفت: «برو به امیر بگو نزد من بیاید.» دربان در حالی که لبخند می‌زد داخل شد. مَسْلَمَه گفت: «چرا می‌خندی؟» دربان گفت: «مردی شترسوار است، می‌گوید: به امیر بگو به نزد من بیاید. مسلمه گفت: «چرا نپرسیدی که او چه کسی است؟!»

دربان رفت و نام او را پرسید، گفت من جابر بن عبدالله أنصاری هستم. دربان آمد و به

امیر خبر داد، امیر از مجلس خود برخاست و از بالا به جابر گفت: بیا بالا، جابر گفت نمی‌خواهم بیایم بالا، ولیکن به من خبر ده که خانه شهاب کجا است؟ امیر گفت: بیا بالا، من کسی را می‌فرستم تا او را به اینجا بیاورد. جابر گفت: دوست نمی‌دارم مأمور تو بروم و او را صدا زنم. شاید ناراحت شود. نمی‌خواهم به سبب من مسلمانی به ترس و ناراحتی افتد.

امیر پایین آمد و همراه جابر پیاده به خانه شهاب آمدند. در زدند. شهاب از بالا سری کشید و گفت: یا شما بیایید بالا و یا من پایین می‌آیم. جابر گفت: «نمی‌خواهم تو پایین بیایی و نه ما بالا بیاییم ولیکن می‌خواهیم آن حدیثی را که از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم شنیده‌ای برایم روایت نما، شهاب گفت: «از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «مَنْ سَتَرَ عَلَى مُسْلِمٍ فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهُ» کسی که مسلمانی را پرده‌پوشی کند آن چنان است که گویا او را زنده کرده است.

این حدیث می‌رساند که هر کدام از صحابه و رجال بعدشان کوشش داشته‌اند، روایت حدیث را از خود کسی که راوی آن است بشنوند. دیگر این که امیر شهر نمی‌گوید من نمی‌آیم نزد کسی که مرا می‌خواهد. بلکه او خود را یکی از مسلمانان می‌داند که امیر بودن او را از جای خود بیرون نبرده است، و عزت نفس مسلمان که می‌گوید: بگو امیر بیاید پیش من و امیر بودنش در نظر کسی که او را می‌خواند، امیر را برتر از خود نمی‌داند. همچنین فرسنگها برای روایت حدیثی می‌رفته‌اند و به خاطر آن رنج سفر را بر خود هموار می‌نموده‌اند. نیز نمی‌خواهد مأمور به دنبال او برود. شاید رفتن مأمور مایه فکر او شود. مقصودش که روایت حدیث است، می‌گوید و نمی‌خواهد برای همین روایت، او را از خانه بیرون بیاورد و یا مهمان او شود. این در روزی بود که مسلمانان مالک جهان بودند. اینها همه درسهایی است که می‌رساند، اسباب پیشرفت مسلمانان کدام است و پایه انحطاطشان کدام است.

از اشعاری که برگرامی داشت هرچه به محبوب منسوب است دلالت دارد این بیت

شعر است:

أَلَا حَىِّ الدِّيَارِ بِسُعْدٍ إِنِّي أُحِبُّ لِحُبِّ فَاطِمَةَ الدِّيَارِ

آگاه باش و زنده باد بگو به خانه‌هایی که در سُعد هستند، برای این که من به خاطر دوست داشتن فاطمه، شهری را که فاطمه در آن است دوست می‌دارم. که به خاطر زنی، تمام شهر و مردم آن را دوست می‌دارد، سعد: به ضم سین و سکون عین نام محلی است، در نَحْلَه.

ابوبکر همدانی در کتابش که «الاشقاق» نام دارد، گفت: «سُعد: اصل آن سُعد است به ضم سین و عین که جمع سعید باشد، سعید و سُعد مثل رغیف و رُغْف است، سعید به معنی نیکبخت و سُعد: نیک بختان. و رغیف به معنی قرص نان و رغف: نانها. شاعر: بِسُعد گفت و آن را غیر منصرف ساخت، با آنکه سعد مذکر است، به خاطر این که او آن را نام زمینی معین دانست و در این جا سُعد به معنی قریه آمده و عَلَم بودن و مؤنث بودن باعث غیر منصرف شدن کلمه سُعد شد.

مانند آن بیت است در محبوب دانستن آنچه نسبتی به محبوب دارد، گفته شاعر:

«أُحِبُّ الْأَيَّامِي إِذْ بُثِّئَتْ أَيْمٌ وَ أَحْبَبْتُ لَمَّا أَنْ عَنَيْتِ الْغَوَانِي»

من زنان بیوه را دوست می‌داشتم در زمانی که بُثِّئَتْ بیوه و بی شوهر بود، و از موقعی که شوهر کرد، من زنان شوهردار را دوست می‌دارم، یعنی من اگر بشینه بیوه باشد، بیوه‌ها را دوست می‌دارم و اگر بشینه شوهر کرد زنان شوهردار را دوست می‌دارم. برای این که محبت من برای زنها تابع محبتم برای بشینه است. الایامی: جمع ایام است، اَیْم: زن بیوه و بی شوهر است، و ایامی: زنان بیوه و بی شوهر. عَنَيْتِ: به معنی تَزَوَّجَتْ: شوهر گرفتی، الغوانی: جمع غانیة است. غانیة: زن شوهردار که به سبب شوهرداری مستغنی از غیر شده است، الغوانی: زنان شوهردار.

این وضعی که شاعر به کار برد و اول بشینه را به منزله غایت آورده، و بعد به کلمه عنیت او را مخاطب قرار داد، از غیاب به خطاب رفت، و این از سخنان نغز به شمار می‌رود، و در قرآن مجید نظایر بسیار دارد. مانند: ﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَ مَا يُدْرِيكَ﴾ اول به لفظ غایب آورد و بعد به لفظ مخاطب. (الحمد لله رب العالمین) تا (ایا ک نعبد) اول به

لفظ غایب و بعد به لفظ مخاطب آمده. و بر عکس هم آمده که اول به لفظ خطاب و بعد به لفظ غیبت باشد؛ مثل: «حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ»، اول به لفظ خطاب آمده و بعد به لفظ غایب.

* * *

اثر استهزاء و ریشخند و عواقب آن و داستانهایی در این باره

داستان یکم:

نووی با اسناد خود تا امام حافظ طبرانی روایت کرده که: «طبرانی گفت:» از ابویحیی (زکریا بن یحیی ساجی رحمه الله) شنیدم گفت:» در بعضی از کوچه های بصره راه می رفتیم تا در جلو خانه بعضی از علماء حدیث، من به شتاب می رفتم، یکی از مردمی که از جمله مسخره کنندگان به دین بود وقتی که دید من به شتاب راه می روم به مسخره گفت:» پاهای تان را بلند کنید تا پره های ملایکه را نشکنید. هم این را گفت و هنوز از جای خود تکان نخورده بود که هر دو پایش خشک شد و بر زمین افتاد؛»

امام حافظ عبدالحافظ می گوید:» اسناد این حکایت از امامان سرشناس است و بنابر آن، مثل این است که انسان آن را به چشم می بیند، و خود آن را دیده است.

آن نادان که گفت پاهای تان را بلند کنید تا بر پرملایکه قرار نگیرد و پرملایکه نشکند، قصدش مسخره این حدیث بود: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنَحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِمَا يَصْنَعُ». فرشتگان از روی خوشنودی به رفتن طالب علم به سوی کسی که علم به او می آموزد، پره های خود را زیرپای او می نهند، او نتیجه مسخره کردن به حدیث را به چشم خود دید و زندگی خود را به باد داد.

* * *

داستان دوم:

به اسناد بالا تا محمد بن طاهر مقدسی حافظ، و از او تا امام ابو داود سجستانی رحمه الله روایت

شده که ابوداود رضی الله عنه فرمود: «در زمره اصحاب حدیث، مردی بود بی حیا (که خود را در میان اصحاب حدیث قرار می داد با این که از آنان نبود) تا این که این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم را شنید:

«إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنَحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِمَا يَصْنَعُ»: فرشتگان پرهای خود را، از روی رضا و خوشنودی زیر پای طالب علم می نهند. آن نادان وقتی این حدیث را شنید میخ‌هایی زیر پای خود قرار داد و گفت: می‌خواهم پا بر پر ملائکه بَنَهَم. خوره به پای او افتاد و پاهایش را نابود کرد.

امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن محمد بن فضل تیمی در کتاب خود «شرح صحیح مسلم» این حکایت را آورد و فرمود: «دستها و پاها و اعضای آن بی حیا همه فلج و شل شد.»

* * *

داستان سوم:

ابو عبدالله تیمی گفت: «در بعضی از داستانها خوانده‌ام که یکی از بدعت‌گران موقعی که شنید پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرموده است:

«إِذَا اسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ نَوْمِهِ فَلَا يَغْمَسْ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ حَتَّى يَغْسِلَهَا، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي أَيْنَ بَاتَتْ يَدُهُ».

موقعی که یکی از شما از خواب بیدار می‌شود، دست خود را در ظرف آب فرو نبرد اول دست خود را بشوید؛ چونکه نمی‌داند موقعی که به خواب بوده دستش در کجا مانده. وقتی که آن بدعت‌گر این حدیث را شنید، از روی مسخره گفت: «من می‌دانم که در بستر خواب دستم کجا بوده، بامداد که شد، دید دستش تا آرنج در مقعدش فرو رفته.

ابو عبدالله تیمی فرمود: «هر شخص باید بترسد و بپرهیزد از به بازی گرفتن سنن رسول الله و جاهایی که از رسول الله روایت شده. مگر نمی‌بینی که آن دو کسی که به حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله مسخره کردند عمل شومشان به کجا کشید.

نووی رحمه الله می‌گوید: «گفته امام شافعی رحمه الله و علمای دیگر رحمهم الله در معنی این حدیث چنین است: شخصی به خواب رفته، دستش به همه جای بدنش می‌رسد، ممکن است دست او در حال خواب به جاییکه خون دانه و جوش در بدن او است یا به جاییکه خون شپش یا کتْمَل است یا بر محل استنجا بگذرد و نداند دستش چگونه به پلیدی رسیده است. بنابراین روش صحیح این است که وقتی بیدار شد تا دست خود را نشسته در ظرف آب فرو نبرد. والله سبحانه و تعالی اعلم.

می‌گوید: شَلَّتْ يَدُهُ به فتح شین که همان لغت فصیح است و یا شَلَّتْ يَدُهُ: به ضم شین، و معنی هر دو یعنی دست او فلج شد و از کار افتاد. والله سبحانه و تعالی اعلم.

* * *

داستان چهارم:

از همین معنی دیدن عقوبت در مقابل استهزاء به شعایر دینی و مسخره کردن به سنت است، آنچه در زمان ما (زمان نووی رحمه الله تعالی) پیش آمد و بر سر زبانها افتاد و نزد قاضیان ثابت گشت، و آن این که مردی بود در روستایی از توابع بصره در سال شصصد و شصت و پنج ه. ق. در سن جوانی نسبت به اهل خیر و صلاح خیلی بدعقیده بود. پسری داشت مخالف پدر، و به نیکان و خوبان معتقد بود. روزی پسرش از نزد استادش آمد و مسواک در دست داشت. پدرش از روی مسخره به پسر گفت: این چیست که شیخت به تو داده است؟، پسر گفت: این مسواک است که به من داده. پدر آن مسواک را گرفت و به مقعد خود فرو کرد. زمانی بر آن گذشت و بعد همان مرد بدعقیده که مسواک را به مقعد خود فرو کرده بود، توله سگی زائید که شباهت به ماهی داشت. آن مرد توله سگ را کشت، و همان ساعت هم خودش مرد، یا بعد از دو روز از کشتن آن توله سگ مرد.

خدای متعال ما را در پناه خود گیرد و از بلاها دور فرماید و به ما توفیق دهد تا آنچه از سنت پیغمبر است گرامی بداریم و در تعظیم شعایر دینی بکوشیم.

امام نووی این حکایت‌های واقعی و شنیدنی را در اینجا آورد تا هیچ‌گاه سنن پیغمبر را

به به استهزاء نگیریم، و صالحان را مورد مسخره و ریشخند قرار ندهیم. از این رو که تحقیر سنن و استهزاء به صالحان مایه خشم خدا و غضب و عقوبت است. صحیح نیست که هرچه عقل مان به آن قد نداد آن را انکار کنیم وقتی که بزرگان آن را قبول کرده‌اند. نمی‌بینی زمانی که مردمی برای رؤیت هلال ایستاده‌اند از میان صدنفر یکی دو نفر، ماه یک شبه را می‌بیند و باقی مردم بر دیدن آن دو صحنه می‌گذارند، یک شبه کسی نمی‌تواند بگوید، خودم ماه یک شبه رانیده‌ام و روزه نمی‌گیرم.

وَ إِذَا لَمْ تَرَ الْهَلَالَ، فَسَلِّمْ لِلنَّاسِ رَأَوْهَ بِالْأَبْصَارِ. هرگاه ماه یک شبه را ندیدی چون چشم‌ت تیزبین نیست، قبول کن و تسلیم دیدن مردمی باش که ماه یک شبه را خود دیدند. هیچ‌گاه صالحان و دوستان خدا را مرنجان و به آنها آزار مرسان، که در حدیث صحیح متفق علیه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود که خدای عزوجل فرموده: «مَنْ آذَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتَهُ بِالْحَرْبِ»: کسی که یکی از دوستان مرا بیازارد، من با او اعلان جنگ و دشمنی می‌کنم. هر عاقلی می‌داند که هیچ‌کس توانایی جنگ با خدای توانا را ندارد. و اگر کسی بنشیند و راه آزدن و اذیت دوستان خدا را در پیش بگیرد، دنیا و آخرت خود را به باد داده‌است.

* * *

ابو محفوظ معروف کرخی که نام پدرش فیروز است، از زاهدان بلندنام و از علمای عاملین است. او مستجاب الدعوة بود. سعدی علیه الرحمه از او بسیار تمجید کرده‌است و از مهربانی و مهمان‌نوازی او و بیماران و تحمل اخلاق آنان در بوستان حکایاتی آورده است.

امام نووی رحمته الله به اسناد خود از شیخ ابو محمد انباری تا ابن ابی‌الورد روایت کرده که: ابن ابی‌الورد گفت که معروف کرخی فرمود: «علامت خشم خدا بر بنده آن است که تو او را مشغول به کاری بینی که به کارش نمی‌آید.» برای این که وقتی که خدا از بنده‌ای راضی است او را به طاعت و کارهای سودمند وادار می‌کند.

در حدیث صحیح آمده‌است: «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَالًا يَغْنِيهِ.»

از نشانه خوبی مسلمانی شخص یکی این است که آنچه را که به کارش نمی آید و به او مربوط نیست، ترک کند.

* * *

دانشمند بلندنام، ابوعلی فضیل بن عیاض رحمه الله مقتدای صالحان در زهد و صلاح و علم و فضل از بزرگ مردان بود.

امام نووی رحمه الله به اسناد خود از شیخ ابوبقاء تا ابوسعید محمد بن موسی روایت می کند که: «ابوسعید گفت از فضیل بن عیاض شنیدم که می گفت: «از خدا بهشت می طلبی و کاری می کنی که خدا آن را دوست نمی دارد. کم فکرتر از تو ندیده ام.»

یعنی بهشت از خدا خواستن و خلاف فرمان خدا کار کردن دو چیز متناقض است. به قول سعدی رحمه الله تعالی:

بهشت می طلبی و از گنه نپرهیزی بهشت موعده پرهیزگار خواهد بود

* * *

امام نووی رحمه الله به اسناد خود از شیخ ابوبقاء تا سهل بن عبدالله رحمه الله روایت می نماید: «که سهل بن عبدالله می گوید: «حجایی بین بنده و خدا که غلیظتر از ادعای مفت کردن باشد، نیست و راهی نزدیکتر به خدا از اظهار فقر و بینوایی نیست.»

یعنی آن کسی که ادعا می کند به خدا نزدیک است و خود را بزرگ می داند و بزرگی خود را به رخ مردم می کشد، او خود را از رسیدن به خدای متعال محروم ساخته و حجاب و پرده ای میان خود و خدای متعال قرار داده و هیچگاه به خدا نخواهد رسید. آن کس که راه طاعت و تقوا در پیش گرفته، همیشه اظهار بینوایی و تقصیر می نماید و همیشه خود را نیازمند رحمت و فضل خدا می داند. او نزدیکترین راه رسیدن به خدای متعال را دریافته است.

به قول سعدی علیه الرحمه:

به درگاه فضل و بزرگیش بر نهاده بزرگان بزرگی ز سر

* * *

نووی رحمه الله می‌گوید: «به اسناد صحیح از ابی یحیی نکرای روایت شده که گفت: در میان عبادت کاران خدای متعال، عبادت کارتر از شُعبه ندیدم. از بسیاری عبادت و اجتهاد، پوستش به استخوانش چسبیده بود. میان پوست و استخوان هیچ گوشتی نبود.»

* * *

«گفته‌های امام شافعی رحمه الله»

نووی رحمه الله می‌گوید: «به ما رسیده است که امام شافعی رحمه الله فرمود: «خیر دنیا و آخرت در پنج خصلت است:

- ۱- غنی النفس: یعنی نفس انسان بی‌نیاز باشد.
- ۲- کف الأذی: خودداری کردن از آزار رسانی.
- ۳- کسب الحلال: کسب الحلال یعنی کار و کسبی که انسان به آن از دیگران بی‌نیاز شود و نان حلال بخورد.
- ۴- و لباس التقوی: تقوا و پرهیزگاری و از خدا ترسی که مانند لباس، انسان آن را بپوشد و همیشه با او باشد.

۵- والثقة بالله عزوجل علی کل حال: اعتماد داشتن بر خدای یکتا در همه حال.

از فرموده‌های امام شافعی رحمه الله است: «کسی که محبت دنیا و شهوت آن به سختی بر دل او چیره باشد، بنده اهل دنیا است. کسی که به قناعت راضی باشد هیچ‌گاه در برابر غیر خدای متعال گردن‌کجی و خضوع نکند.»

* * *

از مواعظ و پندهای امام شافعی رحمه الله:

امام شافعی رحمه الله فرمود: «کسی که دوست می‌دارد خدا دل او را بگشاید و علم را روزی او بگرداند:

- ۱- باید در خلوت و تنهایی باشد، که از قدیم گفته‌اند: دلا خو کن به تنهایی، که از تنها بلا خیزد.

۲- کم خوراکی، که پر خوراکی به کسالت و بیماری و غفلت منجر می‌شود

۳- دوستی نکردن با کسانی از اهل علم که نه انصاف دارند و نه ادب. فرمود:

سودمندترین ذخیره و پس انداز تقوا، خداشناسی و پرهیزکاری است.»

زیانمندترین ذخیره و پس انداز تعدی و تجاوز بر مردم است.

نیز فرمود: بهترین اعمال سه چیز است: ۱- ذکرالله: همیشه زبان را به یاد خدا مشغول

داشتن. ۲- مواساة الاخوان: مددکاری برادران. ۳- انصاف الناس من نفسک: خود را

همانند مردم دانستن. آنچه برای خود نپسندی برای مردم میسند. قصد امام شافعی رحمته الله علیه

این است که این سه کار بهترین کارها هستند.

زبان و دل همیشه به یاد خدا مشغول داشتن، یعنی دل را از افکار بد نگه داشتن، و زبان

را از ناسزا باز داشتن و بدن را به استقامت واداشتن، مایهٔ راحت تن و دل و محبوب شدن

نزد خالق و خلق می‌گردد. از مددکاری برادران دل آنها به دست می‌آید، و محبت آنان

کسب شود، و راه جوانمردی پیش گرفته شود. از انصاف با مردم آنچه بر خود نمی‌پسندد

بر مردم نیز نپسندد. هم خود را از شر مردم دور نگه دارد و هم مردم را از شر خود. در

حقیقت این سه خصلت مایه سعادت دنیا و آخرت هستند.



«نهنانی های ریا»

ریا انواع و اقسامی دارد:

شافعی رحمه الله فرمود: «ریا را نمی شناسد، مگر کسی که از نعمت اخلاص برای خداوند برخوردار باشد، بدین معنی که شناسایی حقیقت ریا و آگاهی بر پیچیدگی و نهنانی آن را کسی به دست می آورد که مقصودش اخلاص باشد، چنین کسی مدتهابه بحث و بررسی و کنجکاوی می پردازد تا ریا را بشناسد یا قسمتی از آن را بداند. و این مطلب برای همه کس فراهم نمی شود.»

اما مردم عادی که رنج چنین بحث و بررسی طولانی را نکشیده اند اگر ادعا کنند که معنی ریا را دانسته اند ادعایشان دلیل بر نادانی آنهاست. زیرا حقیقت ریا را ندانسته اند. در این کتاب در باب خاصی یاد می کنیم تا در آن از شگفتیها، مسایلی که اندکی چشم را روشن می سازد بیان شود. إن شاء الله تعالی.

در شدت پنهانی ریا، روایتی است از استاد امام ابوالقاسم قشیری رحمه الله در کتاب «الرسالة القشیریة» که قشیری گفت: از محمد بن حسین شنیدم که می گفت از احمد بن علی بن جعفر و او از حسن بن علویه شنیده که می گفت: «ابو یزید بسطامی رحمه الله فرمود: «دوازده سال حداد نفس خود بودم. و پنج سال آینه قلب خود بودم، و یکسال میان این دو داشتم. پس از این هیجده سال، ناگهان دیدم زناری آشکار بر کمرم می باشد، پنج سال کوشیدم تا آن زنار را ببرم، نظرم بر این بود که چگونه آن زنار را قطع نمایم. در این موقع برای من کشف شد، این حقیقت را دریافتن که خلق همه مردگانند. بر همه شان چهار تکبیر گفتم. ناگاه دیدم که در میانم زناری آشکار است. باز کوشیدم دوازده سال تا آن زنار ظاهر را قطع کردم. دیدم زنار ظاهر را قطع کرده ام. اما زنار باطن هنوز باقی است.

پنج سال کوشیدم تا آن زنار باطن را قطع نمایم؛»

امام نووی رحمته الله می‌گوید: «در شدت پنهانی ریا، چنین شبهه و اشتباهاتی کافی است که بر چنین بزرگواری که نظیر او در این راه کمیاب است، رخ می‌داد؛»

نیز گوید: «که فرموده ابو یزید بسطامی که بر من کشف شد و همه خلق را مرده دیدم»، سخنی است در منتهای گرانمایی و از زندگی که به ندرت در کلام غیر پیغمبر صلی الله علیه و آله به دست می‌آید. من به عبارتی مختصر به معنی سخن ابو یزید اشاره می‌نمایم. معنی سخنش این است که موقعی که در طول بیست و دول سال چنان مجاهده و ریاضتی را متحمل شد، که نفس او پاک و دل او روشن شد، و بر نفس خود چیره، و مالک نفس خود شد و رهبری نفس با او بود، وقتی که از همه کدورات و تیرگیها، پاک شده بود و به نور بصیرت نظر می‌کرد و قیمت واقعی اشیاء را دریافته بود، به همه آفریدگان نظر نمود، دید که مالک و تدبیرکننده همه، خدای یکتا است و زندگی و مرگ همه در دست او است و تقدیر همه از اوست و روزی رسان همه اوست. او دریافت که غیر خدای یکتا همه مرده‌اند، نه زبانی به کسی می‌رسانند نه نفعی، نه عطایی از آنهاست و نه منعی، نه زندگی کسی به دست آنهاست و نه مرگ کسی، نه بخشش و احسانی از آنهاست و نه بریدن و قطع احسانی، و نه نیکبخت ساختن به دست آنهاست نه بدبخت کردن، نه روزی رسانی از آنهاست و نه محروم کردن، آنها برای خودشان هم نه نفعی در دست دارند و نه ضرری، و نه زندگی خودشان به دستشان است و نه مرگ و میرشان و نه زندگی پس از مرگشان. این صفات که برای آفریدگان یاد شد، ویژگیهای مردگان است، بنابراین معامله با آنان را مانند معامله با اموات باید دانست، که نه بیم از آنها باشد و نه امیدی به ایشان باشد.

به هیچ وجه ریاکاری و نفاق‌ورزی به خاطر ایشان جایز نیست. نباید خود را به آنان مشغول ساخت و یا خود را در مقابل آنها خوار شمرد. و نه از کم و کاستشان یاد کرد، و نباید از عیبهایشان صحبت کرد، یا از لغزشها و خطاهایشان یاد کرد.

حسد از چنین مردگانی شایسته هیچ عاقلی نیست، نه این که بداند خدای تعالی چه چیزهایی به آنان عطا فرموده، شایسته است که انسان بر آنان رحم آورد و آنان را معذور

داند. وظیفه ما است که حد شرعی را بر آنها اجرانماییم. هر جا مرتکب کاری شدند که شریعت برای آن کار حد و عقوبتی معین فرموده است، وظیفه ماست تا موقعی که خود را رسوا نکرده‌اند، پرده پوشی و سترعورت‌های‌شان را مدنظر بداریم، عیب و نقص آنها را نگوییم. درست مثل میت که او را می‌شوئیم و خوشبو می‌سازیم، و او را می‌پوشیم و برای طلب آمرزش از خدای عزوجل بر او به نماز می‌ایستیم.

اگر کسی مردم را به بدی یاد کرد او را منع می‌نماییم، آن چنان که برای میت آمرزش می‌طلبیم و از عیوب او یاد نمی‌کنیم، نه کاری به خاطر ایشان انجام می‌دهیم و نه کاری را به خاطر آنان ترک می‌کنیم؛ یعنی: آنچه طاعت است برای به جا آوردن پروردگار، انجام می‌دهیم، نه به خاطر مردم، و آنچه خدای متعال از آن منع فرمود برای امتثال فرمان پروردگار از آن می‌پرهیزیم، نه به خاطر مردم.

بنابراین نه مدح و نه ستایش مردم ما را از جای خود بیرون می‌برد و نه ذم و نکوهش آنها ما را به مقابله وامی‌دارد؛ ما رضای خدا را می‌جوییم. در کار کردن و نکردن هیچ نظری در این راه به سوی خلق نداریم.

مهم این که خلق همه در حکم عدمند، در همه آنچه گفتیم. همه خلق تدبیر شده تقدیر خدا هستند که احکام خداوندی بر آنان جاری می‌شود، هر کسی که با مردم چنین نظری داشته باشد و خیر خواه همه باشد در آنچه خدا امر فرموده و نهی فرموده، خیرات دنیا و آخرت را برای خود جمع کرده است.

از خدای متعال خواهانیم که ما را بر آن توفیق دهد.

این مختصر سخن برای شرح کلام اَبی یزید علیه السلام کافی است.

پایان.

خواننده گرامی! شما می‌توانید ببینید که علمای اسلام نسبت به همدیگر چقدر ادب دارند و از تعظیم بزرگان فروگذاری نمی‌کنند، سخن علماء را باحسن عقیده و تجلیل از مقامشان بیان می‌نمایند. رحمهم الله تعالی رحمة واسعة.

«سفارش سَرّی سقطی (علیه السلام)»

امام نووی می‌گوید: «به اسنادمان تا استاد امام ابوالقاسم قشیری (علیه السلام) روایت داریم، از جنید که از سرّی (علیه السلام) روایت کرده: که می‌گفت: «ای جوانان! بکوشید قبل از این که به سن من برسید، مانند من ناتوانی و کوتاهی نکنید که من کوتاهی کردم. جنید گفت: «وقتی که سرّی این را می‌گفت هیچ جوانی در عبادت به پای او در جدو اجتهاد نمی‌رسید.»

* * *

احمد بن ابی الحواری (علیه السلام) در کتاب «زهد» گفت که:

«من ابن ابی مرثد (علیه السلام) را در بازار دیدم که استخوانی با اندکی گوشت و نانی در دست داشت و از آن می‌خورد. از او خواسته شده بود قاضی بشود. او به همین کار خوردن در کوچه و بازار نجات یافت. و گفتند: کسی که در کوچه و بازار خوراک می‌خورد به کار قضاوت نمی‌آید.

اینان نمی‌خواسته‌اند آزادی و صفای عبادت خود را به کسی بفروشند و وظیفه قضاوتی را قبول کنند که هر ساعتی مأموری بیاید و از دعوای زید و عمرو بگوید: حق با این است و قاضی را در تنگی و سختی بیندازند.

داستانی که امام حافظ بیهقی (علیه السلام) از امام شافعی (علیه السلام) نقل می‌نماید، به این حکایت شباهت دارد.

بیهقی به اسناد خود از امام شافعی روایت می‌کند که فرمود: «سفیان ثوری (علیه السلام) بر امیرالمؤمنین مهدی داخل شد، و شروع کرد به خود را به دیوانگی زدن: دست به قالی می‌کشید و می‌گفت: بَه بَه چه فرش گرانبهایی! به چند خریده‌اید. پول پول تا این که او را بیرون کردند. او این چنین کرد برای این که دنبال او گرفته بودند تا او را همنشین خلیفه کنند و هر کاری که خلیفه انجام دهد بگوید: با موافقت دانشمندترین مردم سفیان ثوری بوده است و بار او را از گناه سنگین کنند. سفیان ثوری عاقل تر از آن بود که کلاه سرش بگذارند.

او می‌خواست به این طریق از شرشان رهایی یابد. اما با این حال او را رها نمی‌کردند. روزی مهدی او را احضار کرد و گفت: این مهر خلافت است تا هرکاری بکنی همین مهر نمایی، ما با تو موافقیم. سفیان قبول نکرد. بعضی از ساده‌لوحان بر او اعتراض گرفتند که چرا مهر خلیفه را قبول نکرد تا احکام شریعت را روا سازد. سفیان بر عقل آنها خندید که چقدر نادانند. اگر مهدی می‌خواهد احکام شریعت را اجرا کند خودش بر آن دانا و توانا است. او می‌خواهد به حیلۀ مهر خلافت، زبان سفیان را ببندد تا نتواند بر کارهای‌شان اعتراض کند. خلیفه از آمدن سفیان به مکه مکرمه جلوگیری می‌کرد و تا وقتی که مهدی زنده بود نتوانست به مکه بیاید. همه به خاطر این بود که او را آلت دست خود سازند؛»

* * *

امام شافعی رحمته الله علیه گفت: «یکی از پسران حسین بن علی رضی الله تعالی عنهما در گذشته بود. دیدند که هیچ اثر حزن و اندوه بر روی مبارک‌شان دیده نمی‌شود. بعضی گلایه کردند. امام حسین فرمود:

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ نَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى فَيُعْطِينَا إِذَا أَرَادَ مَا نَكْرَهُ فِيمَا يُحِبُّ رَضِينَا». ما خاندانی هستیم که از خدا می‌خواهیم و خدای تعالی آنچه را که از او می‌خواهیم به ما می‌دهد و هرگاه اراده فرمود در آنچه او دوست دارد ما مخالفت نمی‌کنیم و به آن رضایت می‌دهیم. یعنی اراده خدای متعال بود که آن پسر را از ما بگیرد و او را به جوار خود ببرد. او دوست داشت ثواب ما را بیفزاید. ما به اراده و قضاء او خوشنود شدیم، که آنچه انجام می‌دهد صلاح در آن است، و رضا به قضاء از نشانه‌های ایمان است.

* * *

فرمان‌برداری شاگرد از استاد

فرمان‌برداری استاد که ادب را به شاگرد می‌آموزد اصل مهمی در اخلاق است. احمد بن ابی حواری گفت که: «از ابوسلیمان دارانی شنیدم که می‌گفت (به من): ما هر کس را فقط بخاطر فرمان‌برداری او از استاد و مؤدبش دوست داریم، (مگر کسی که گوش

به فرمان معلم و استاد خود دهد او را دوستش میداریم) اما تو نافرمانی من میکنی، زیرا به تو امر کردم انگشتان خود را باز بگذار و تو انگشتان را به هم جمع می‌کنی. در سنن ترمذی آمده است: جمع کردن انگشتان به هم، یعنی، والله اعلم، و نیز آمده که موقع نشستن در نماز و در سجود انگشتان به هم جمع شوند. این جمع انگشتان به هم در نماز سنت است.

من به تو امر کرده‌ام که در غیر نماز انگشتان خود را باز بگذار و تو باز هم انگشتان خود را به هم می‌فشاری. در نماز، وظیفه من و تو، وظیفه هر دومان است، انگشتها را به هم جمع کنیم که این سنت سرور پیامبران است (علیه و علیهم الصلاة والسلام) و متابعت او بر همه واجب است.

اما در خارج از نماز من مؤدب تو هستم؛ وظیفه تو متابعت از مؤدب خود است.»

* * *

از سعید بن جبیر رضی الله عنه روایت شده که او به پسرش نگاه کرد و گفت: «در تو خصلتی هست که من آن را می‌دانم.»

پسرش گفت: «آن کدام خصلت است؟!»

سعید گفت: «آن پسر فکر کرده است که نزد پدر خیلی عزیز است و می‌تواند خود را بالا بگیرد. پدر این را گفت تا پسر بداند نظر پدرش به سوی آخرت است و این وظیفه فرزند است کاری بکند که حیات او نفع اخروی بیشتری برای خودش و پدرش داشته باشد، که از دنیا رفتن او هر چند حزن‌افزا و جان‌گناه است، اما صالحان که برای خداوند متعال اخلاص دارند و مصیبت آنان را از راه نمی‌برد، فراق فرزند و صبر و احتساب آن برای‌شان مزید اجر است.»

* * *

از ابی الحسن مدائنی روایت شده که گفت: «به زنی از بدوی‌های صحرانشین گفته شد: «چه خوب عزای پسرت را به جا آوردی، نه گریه و فغان کردی و نه بی‌تابی نمودی؛ گفت: «از دست دادن پدرش همه مصایب دیگر را از یاد من برد.»

خاتم پیامبران (صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و صحبه) فرموده: «إِنَّ الرَّجُلَ مِنَ الْمَرْأَةِ لَيَمَكِّنُ»: شوهر نزد زن مقامی بس ارجمند دارد. موقعی که به زنی خبر دادند که پدرش یا برادرش در گذشته‌اند و به شهادت رسیده‌اند، از شنیدن آن بی‌تابی نکرد، اما همین‌که به او گفتند شوهرت شهید شده است فریاد و فغان سرزد. همین زن بدوی وفات شوهرش حُزنی در دلش به جای گذاشته بود که در وفات فرزندش بی‌تابی نکرد.

* * *

چگونگی تسلیت به مصیبت‌زدگان

موسی بن مُهتدی در تسلیت ابراهیم بن مسلم که پسرش در گذشته بود چنین گفت: «خوش وقت بودی به وجود پسر، در حالیکه او بلا و فتنه بود، از وفات او دلتنگ شدی در حالی که در صبر کردنت بر وفات او دوردها و رحمت‌هایی از پروردگارت نصیب می‌شود.»

یعنی پدر و مادر به وجود فرزند مسرور و خوش وقت می‌شوند، در حالی که فرزند بلا و فتنه است. بدین معنی که اگر فرزند بیمار شد، پدر و مادر تا فرزند بهبود نیابد آرامش خود را از دست می‌دهند. نمی‌توانند آرام بگیرند. اگر فرزند نادرست پرورش یابد که هر لحظه در دسری برای والدین به بار می‌آورد بلایی از آن بالاتر نیست.

فرزند، فتنه و آزمایش است که آیا پدر و مادر و شکر به دست آوردن فرزند به جا می‌آورند یا خیر. خیلی اندک هستند، پدر و مادری که شکر این نعمت را به جا بیاورند. فرزند فتنه است. برای این که نگه‌داری فرزند و تعلیم و تربیت او بر پدر و مادر واجب است. نام او را نیکو گذارند؛ او را به درستی و از راه جلال تغذیه کنند؛ به تعلیم و تربیتش همت گمارند. در غیر این صورت فرزندی که درست تعلیم و تربیت نشد. بلای جان والدین و مردم می‌شود، و هر ساعتی لعنتی به آنان می‌رسد. بنابراین فرزند بلا و فتنه‌ای است که پدر و مادر آن را به جان می‌خرند. در آیات ۱۵۶ تا ۱۵۷ سوره بقره صبر کردن

و تحمل مصیبت موجب صلوات و رحمت خدای متعال بر مصیبت زده بیان شده است. شخصی در تسلیت به یکی از برادرانش که پسرش درگذشته بود چنین نوشت: «بعد از حمد خدا و درود و سلام بر پیغمبر و آل و اصحابش، فرزند نزد پدر تا زنده است همه اندوه و امتحان است موقعی که کسی فرزند را از دست داد، و بر آن مصیبت صبر کرد، صلوات و رحمت خدا شامل حالش می شود. بنابراین در برابر اندوه و امتحانی که از تو گرفته شد، بی صبری نکن، صلوات و رحمت خدا را برای خودت که به صبر و رضا به قضاء به دستت می آید به فریاد و فغان ضایع مساز.»

* * *

اثر گناه

احمد بن ابی حواری گفت: «از ابو سلیمان دارانی شنیدم که می گفت: «بیست سال را گذراندم و جُنُب نشدم، در مکه مکرمه گناهی کردم که همان شب جُنُب شدم. گفتم: آن چه گناهی بود. گفت: یک نماز عشاء با جماعت در مسجد الحرام را از دست دادم.» (انسان تعجب می کند که آنان چگونه می زیسته اند که بیست سال تمام فقط یک نماز جماعتی را از دست ندادند، نه خواب بر آنها غلبه می کرد، نه پر خوری که غفلت می آورد؛ نه کار و زندگی باعث تأخیر نماز می شد. خوراک اندک و خواب چند دقیقه و کار به قدر حاجت و باقی همه در طاعت، ایشان را به آن مقام رسانید. اما برای ما مَثَل: رکاب را نگه دار اسب سواری پیشکش! بهتر است.

* * *

لحن و خطا در عمل

(لحن: بفتح لام و سکون حاء، به معنی خطا در سخن گفتن است. مثل کسی که علم نحو نمی داند، فاعل را منصوب، مفعول را مرفوع، لاینصرف را مجرور و چه بسا که مذکر را مؤنث و بالعکس بگوید. بدون شک جهل تا این اندازه عیبی است بزرگ؛ امانحو آموختن

و عبارات را صحیح ادا کردن و در عمل خطا کردن، خیلی زشت تر است.)
از امام مالک رحمته الله علیه روایت شده که فرمود: «شخصی را می‌بینی که در سخنش یک لحن و خطانیست؛ به اعراب کاملاً آشنا است؛ اما عملش همه لحن و خطاست؛ (یعنی - والله اعلم - عبارت را به زبان فصیح و صحیح ادا نمودن و به عمل اعتنا نکردن از علایم جهل است.)

فرموده امام مالک رحمته الله علیه در زمانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، کاملاً پیدا و روشن است: «افرادی سخنور داریم که یک ساعت سخنرانی می‌کنند یک لحن و خطا در سخن‌شان نیست؛ اما فتوا می‌دهند به خطا. آنچه حرام است روا می‌دارند، (رباخواری که در حکم جنگ با خدا و پیغمبر است، به نص قرآن در سورۀ بقره، در آن تساهل می‌کنند و به روا بودن آن فتوا می‌دهند. چنین افرادی عمل‌شان همه لحن است و خطا).
از امام ابی بکر محمد بن یحیی بن عبد الله بن العباس بن محمد بن صول الصولی، روایت شده که بعضی از زاهدان گفته‌اند:

«أَعْرَبْنَا فِي كَلَامِنَا فَمَا نَلْحَنُ، وَ لَحْنًا فِي أَعْمَالِنَا فَمَا نُعَرِّبُ» سخن‌مان را بر قواعد اعراب راست نمودیم و خطا در کلام نداریم، ولی اعمال‌مان پر از خطا و لحن است و اعراب نداریم.
شاعر گفت:

«لَمْ نُؤْتِ مِنْ جَهْلٍ وَ لَكِنَّا نَسْتُرُ وَجْهَ الْعِلْمِ بِالْجَهْلِ
نَكْرَهُ أَنْ نَلْحَنَ فِي قَوْلِنَا وَ مَا نُبَالِي اللَّحْنَ فِي الْفِعْلِ»

چیزی که به سرمان آمده از راه نادانی نیست، علم داریم ولیکن پرده جهل بر روی علم کشیده‌ایم. دوست نمی‌داریم که در گفتارمان خطا آید، ولیکن از خطا در عمل پروا نداریم. سخنانمان صحیح است و عمل‌مان خطا
و این مانند گفتار شاعر است:

«الْصُّدُقُ فِي أَقْوَالِنَا أَقْوَى لَنَا وَالْكَذِبُ فِي أَفْعَالِنَا أَفْنَى لَنَا

راستی در گفتارمان ما را نیرومند می‌سازد، و دروغ در اعمالمان اثرهایی دارد که ما را

نابود می‌گرداند. راستی در عمل سودمندتر است از راستی در گفتار، و دروغ در عمل از دروغ در گفتار زیانمندتر است.

* * *

امام نووی رحمه الله به اسناد خود از شیخ ابو محمد اسماعیل بن اسحاق رحمه الله تا علی بن نصر رحمه الله روایت می‌کند که علی بن نصر گفت: «خلیل بن احمد شیخ سیبویه را به خواب دیدم. با خود گفتم: عاقل‌تر از خلیل بن احمد نمی‌بینم» از او پرسیدم: خدا با تو چگونه رفتار فرمود:

خلیل گفت: «از علمی که داشتیم چیزی نبود که بهتر از گفتن: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر باشد.»

در روایتی دیگر آمده که: «علی بن نصر گفت: خلیل بن احمد را به خواب دیدم. به او گفتم: «خدا با تو چگونه رفتار فرمود؟!»

خلیل گفت: «خدا مرا آمرزید.»

گفتم: «به چه عملی نجات یافتی؟!»

گفت: «به لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.»

گفتم: «چگونه یافتی؟»

گفت: «آن علم را هبَاءً منثوراً یافتم. یعنی مانند ذرات گرد و غبار پراکنده در هوا، یعنی عادت دادن زبان و دل به یاد خدا و تکرار ذکر خدا همین بود که مایه آمرزش من شد و مرا نجات داد.»

نووی فرمود: «به همین اسناد، از شیخ ابو محمد تا احمد بن علی بن ثابت بغدادی روایت داریم که هلال بن العلاء این رباعی از شعر خودش را برای ما خواند:

سَيِّئِلَى لِسَانٍ كَانَ يُعَرِّبُ لَفْظُهُ فَيَا لَيْتَهُ فِي وَقْفَةِ الْعَرَضِ يَسْلَمُ
وَمَا يَنْفَعُ الْإِعْرَابُ لَوْ لَمْ يَكُنْ تُقَى وَمَا ضَرَّ ذَا التَّقْوَى لِسَانٌ مُعْجَمٌ

زبانی که تلفظ آن روشن بود، پوسیده و فرسوده می‌شود، ای کاش در وقوف روز قیامت همین زبان به سلامت می‌ماند! سخن روشن چه سودی دارد اگر پرهیزگاری

نباشد؟ و چه زیانی می‌رسد به پرهیزگار، از زبانی که اعراب و فصاحت ندارد؟ اگر تقوی و خداترسی باشد، بگو زبان غیر فصیح وَ الْکُنْ باشد، اگر تقوا نباشد زبان شیوا چه سودی دارد؟ مدار بر تقوا و خداترسی و پرهیزگاری است. خداوند متعال از فضل و کرمش تقوا و پرهیزگاری را به ما عطا فرماید.

کرامات اولیاء رضی الله تعالی عنهم

کرامات، جمع کرامت است. و کرامت عبارت است از ظاهر شدن امر خارق العاده بر دست یکی از اولیاء الله. فرق کرامت با معجزه این است که معجزه برای پیغمبران است وقتی که ادعای پیغمبری می کنند و مردم را به تحدی، یعنی به مقابله می طلبند تا مانند معجزات ایشان بیاورند، در حالی که در کرامت ادعای پیغمبری نیست. بهترین کرامت استقامت بر شریعت است. فرق میان کرامت و استدراج این است که کرامت از کسی صادر می شود که بر جاده شریعت استقامت دارد، و استدراج برای کسی است که استقامتی ندارد و به تدریج او را به سوی عقوبت می برند.

اولیاء در کرامات شان مراتب مختلف دارند. هیچ یک از اولیاء به این درجه نرسیده اند که فرزندی بدون پدر را به وجود آورد. کرامات در آغاز کار، برای ثبات بر استقامت است و اگر به این درجه رسید، همین استقامت بر شریعت به طوری که سر مویی از میزان شریعت تخطی نکند، بهترین کرامات است.

در سورة یونس در آیات ۶۲-۶۳-۶۴ فرموده است: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ. الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ بدانید و آگاه باشید که دوستان خدا در آخرت هیچ ترس و اندوهی ندارند؛ کسانی هستند که ایمان آوردند و پرهیزگار بودند. در زندگی دنیا و آخرت برای آنها بشارت و مرثه است و در وعده های خدا خلاف نیست و این پیروزی عظیمی است. دوستان خدا مردمی هستند که ایمان صحیح آورده اند و همیشه با پرهیزگاری و ترس از خدا به زندگی خود ادامه می دهند. بشارت و نوید باد

ایشان را در دنیا و در آخرت نوید بهشت و رسیدن به آن. این وعده خدای متعال برای دوستانش است، که هیچ‌گاه خلاف نمی‌شود. این است پیروزمندی و بهره‌مندی بزرگ.» بدان‌که ثابت‌بودن کرامات برای اولیاء، مذهب اهل حق است و این‌که این کرامات همیشه برای اولیاء و دوستان خدا وجود دارد.

دلیلهای عقلی و دلیلهای نقلی دارد که صراحتاً در شریعت وارد شده‌است: دلیلهای عقلی: ممکن‌بودن حصول کرامات، بدون آنکه واقع شدن به اصلی از اصول شریعت لطمه‌ای بزند. بنابراین وصف خدای متعال به توانایی بر آن، و آنچه در توانایی قادر متعال داخل باشد جایز‌الوقوع است.

اما دلیلهای نقلی: آیات قرآن عظیم است و در حدیثهای صحیح و بسیار که از رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم به ثبوت رسیده، اما آیات قرآن که دلالت بر کرامات اولیاء دارد: آیه ۳۵ سوره مریم: ﴿وَهَزَىٰ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا﴾ ساقه نخل را تکان بده تا رطب تازه برایت بریزد.

امام‌الحرمین، ابوالمعالی رحمه‌الله تعالی فرمود که: مریم به اجماع علماء پیغمبر نبوده‌است. کسانی غیر از امام‌الحرمین نیز همین سخن را گفته‌اند. مریم ولیه و صدیقه بوده چنان‌که قرآن می‌فرماید:

آیه ۳۷ آل عمران: ﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ: يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكَ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾

هر موقع که زکریا علیه السلام بر مریم در غرفه و محل اقامت و عبادت او داخل می‌شد و روزی و رزق نزد او می‌یافت، (میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان) زکریا می‌گفت: ای مریم! از کجا این روزی به تو می‌رسد؟ مریم می‌گفت: این روزیها از نزد خداست و خدا برایم می‌رساند.

داستان آصف بن برخیا از دوستان سلیمان علیه السلام

چنان‌که در آیه ۴۰ سوره نمل آمده: آصف بن برخیا به سلیمان گفت: ﴿أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾: من تخت بلقیس را برایت می‌آورم پیش از این‌که چشم

به هم بزنی. تخت بلقیس را از یمن به شام آورد، آن هم در یک چشم به هم زدن (تخت پادشاهی بلقیس که در قصر و زیر نگهبانی محافظین او بود).

از آنچه امام الحرمین به آن استدلال فرموده در کرامات اولیا، داستان مادر موسی است، که در آیه ۷ سوره قصص به آن اشاره شده ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاذًا حَتَّىٰ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾.

و ما وحی فرستادیم به سوی مادر موسی، یعنی در دل او انداختیم که شیر به موسی بده و هرگاه ترسیدی که اطرافیان فرعون او را از تو بگیرند تا او را ذبح کنند، موسی را در صندوق بگذار و در رود نیل بینداز و مترس و اندوهگین مشو؛ ما او را به سوی تو باز می گردانیم و او را از پیمبران می سازیم.»

فرعون خوابی دیده بود و کاهنان قبطی در مصر آن را چنین تعبیر کرده بودند که در بنی اسرائیل پسری به دنیا می آید، که زوال پادشاهی تو بر دست او است. در آن سال، هر پسری به دنیا می آمد، او را از پدر و مادرش گرفته و ذبح می کردند (کرامتی که خدای متعال برای مادر موسی قرار داد، این بود که با این که حامله بود اثر حمل بر او ظاهر نمی شد.) این بود که مادر موسی حمل خود را به دنیا آورد، بدون آنکه نمایندگان فرعون نام او را نوشته باشند. نمایندگان فرعون زنان حامله را می دیدند و نامشان را ثبت می نمودند تا موقع وضع حمل، اگر پسر باشد او را ذبح کنند.

کرامت مادر موسی این بود که حاملگی اش ظاهر نشد، و صندوقی که موسی در آن بود در خانه فرعون بیرون آمد. فرعون او را مانند فرزندی نگه داشت، و این که پستان هیچ زن دیگری را قبول نکرد تا مادرش را بدون این که بدانند مادر موسی است به شیردادن به موسی واداشتند. اینها همه کرامات مادر موسی علیها السلام بود. فرعون و فرعونیان دیدند که بنی اسرائیل در حکم بندگان شان هستند و کارهای شان را به واسطه مردان بنی اسرائیل انجام می دهند. اگر قرار باشد نوزادان پسر، در بنی اسرائیل را عموماً ذبح کنند، دیری نمی گذرد که مردان سالمندشان می میرند و کودکان شان هم ذبح شده، کسی برای انجام

کارهای شان نمی ماند. از این روی از فرعون درخواست عفو کردند و دیگر پسران بنی اسرائیل را ذبح نمودند.

استعمار در هر دور و زمانه یک حکم دارد. و شاید فرعونیان از زیاد شدن بنی اسرائیل می ترسیدند، و ذبح پسران شان یکی از عوامل آن ترس ازدیاد آنها باشد.

چنان که در استرالیا به مردم بومی آن نوعی مشروب می دهند که به تدریج می میرند، تا آنها که مالکان استرالیا هستند و شاید زمانی به مطالعه برخیزند از دست آنان آزاد شوند. نتیجه این که، برای مادر موسی کرامت هایی فراهم فرمود، تا بندگان بدانند که خدای متعال، قسمتی از بندگان خود را به کرامتی که به آنها عطا می فرماید گرامی می دارد.

از جمله مواردی که استاد امام ابوالقاسم قشیری رحمه الله تعالی به آن استدلال فرموده در کرامات اولیاء داستان «ذی القَرْنِین» است: که در «سورة الکهف» در قرآن یاد شده که خدای متعال او را ملکی پنهانور عطا فرمود. او را به خداشناسی و عدالت یاد فرمود. او را بر دشمنان چیره کرد و اسباب پیروزی و مملکت داری را در اختیارش نهاد، و مردمی را از شر یأجوج و مأجوج، نجات داد. اینها از کرامتهای ذی القرنین بود. و تفصیل این مطالب را در تفسیر «صفوة العرفان» به تفصیل نوشته ایم.

سخنان دانشمندان درباره خضر

امام قشیری رحمه الله تعالی به داستان خضر با موسی بر کرامات خضر استدلال نموده، قشیری از بعضی از علما نقل می کند، که خضر پیغمبر نبوده بلکه از اولیاء بوده است (داستان خضر و موسی در سورة کهف و تفسیر آن آمده است). نووی رحمه الله تعالی می گوید: «این گفته قشیری خلاف نظر معمول است. بیشتر علما بر آنند که خضر پیامبر بوده است، بعضی گفته اند خضر نبی و رسول بوده، بعضی گفته اند: فقط نبی بوده، بعضی نیز گفته اند: فرشته بوده (قاضی القضاة ماوردی فرموده: این قول سوم غریب، ضعیف و یا باطل است).

نووی فرمود: «توضیح اختلاف را درباره خضر در کتاب تهذیب الأسماء و اللغات و

در شرح مهذب نوشته‌ام.»

نتیجه این‌که، درباره خضر در نبی و یا ولی بودن اختلاف بسیار است، و در این‌که امروز وجود دارد یا وفات یافته یا این‌که هنوز زنده است و در آخر زمان می‌میرد، صوفیه قایل به آنند که خضر دارای عمر طولانی است و در آخر زمان می‌میرد.

دانشمندان هر یکی نظری دارند. حافظ ابن حجر عسقلانی در رساله‌ای نوشته‌اند که: خضر وفات یافته‌است و آنچه والله سبحانه و تعالی أعلم.

* * *

داستان اهل کهف، در آن داستان از امور خارق‌العاده است نیز در خصوص کرامات اولیاء است.

جوانانی چند از فرزندان بزرگان که بر دین عیسی علیه السلام بودند و حکومت‌شان آنان را تهدید به قتل می‌کرد، که اگر به دین قوم‌شان که بت پرستی است برنگردند آنها را خواهند کشت.

اینان برای نجات از بت پرستی از شهر بیرون رفتند و بدون قرار قبلی، در غاری جمع شدند و با یکدیگر صحبت کردند که قوم‌شان، راه باطل پیش گرفته‌اند. شایسته نیست که انسان عاقل متصرف در امور خود، سنگی را عبادت کند که هیچ کاری نمی‌تواند؟ و یا این‌که عده‌ای از جوانان هفت نفر در روز عید قوم‌شان، اجتماعی تصادفی برای‌شان پیش آمد. همه از این‌که قوم‌شان راه باطل پیش گرفته‌اند و بت پرستی می‌کنند اظهار بیزاری کردند و از ترس حکومت وقت و تهدید آن به غاری در کوه پناهنده شدند. سگی هم ایشان را دنبال کرد و با آنها همراه شد. در غار هم آب برای آشامیدن یافتند و هم میوه‌هایی از درختان. بنابراین خوردند و آشامیدند و خوابیدند تا خستگی راه را از خود دور کنند.

اراده خدا بر این بود که اینان به خواب عمیقی فرو بروند. دست تقدیر، آنان را پهلوی پهلوی می‌کرد. سگ‌شان هم جلو در غار خوابید. خدای متعال گوش‌شان را از کار انداخت تا بیدار نشوند (برای این‌که در وقت خواب عضوی که بیدار است، گوش است، و همین‌که

کسی، شخص خوابیده را صدا بزند بیدار می شود) این خواب سی صد و نه سال قمری ادامه یافت. هنگامی که بیدار شدند، یکی گفت: باید زمانی طولانی به خواب رفته باشیم. دیگری گفت: یک روز کامل به خواب رفته ایم. سومی گفت: قسمتی از یک روز خوابیده ایم. چهارمی گفت: خدا بهتر می داند که چه قدر مدت اقامت تان در اینجا گذشته است. نظر به این که احساس گرسنگی کردند، یکی را فرستادند تا غذایی بخرد و بیاورد و به مهربانی رفتار کند، تا هیچ کس از حال شان باخبر نگردد و از محل اقامت شان آگاه نشوند،

پولی که در دست داشت تاریخ سیصدونه سال قبل بود. به همین جهت غذا فروش، گمان کرد که گنجی را پیدا نموده و وجهی از آن آورده است. او را نزد حاکم بردند. وضع دگرگون شده بود. آن شهر همه مسیحی بودند. حاکم و اطرافیانش دریافتند که آن جوانانی که با دین خود فرار کرده و کسی از آنان باخبر نبوده پیدا شده اند. برای تجلیل از آنان حاکم و عده ای از مردم همراه فرستاده جوانان داخل غار آمدند تا در غار؛ دیدند جوانانی صحیح و سالم هستند و گذشت سیصدونه سال بدون خوراک و آب هیچ اثری بر آنها نگذاشته است.

اراده خدای متعال این بود که پی به قدرت خدا ببرند و بدانند که خداوند می تواند سیصدونه سال، افرادی را بدون خوراک و آب زنده نگه دارد و از متلاشی شدن اجسام شان جلوگیری کند، او که توانا است بعد از خواب سیصدونه سال بیداری و هوشیاری دهد، می تواند بعد از مرگ آنان هم زندگی بدهد و آنها را به زندگی بازگرداند. جوانان بعد از معلوم شدن قضیه وفات یافتند. مردم برای بزرگداشت آنها اختلاف پیدا کردند. قرار بر این شد که محل عبادتی در جوار قبرشان بسازند تا نام آنان به یادگار بماند.

این خواب طولانی و نجات از بت پرستی و دست به دست شدن و زنده ماندن شان به مدت سیصدونه سال بدون خوراک و آب، اینها همه کرامتی بود برای آنان.

امام الحرمین رحمه الله تعالی و دیگران گفته اند که: این جوانان به اجماع علما پیغمبر نبوده اند. بلکه جوانانی صالح بوده اند که خدا این کرامتها را به خاطر ایشان آشکار فرمود.

«حدیث انس بن مالک رضی الله تعالی عنه»

از جمله دلایل کرامات اولیا، حدیث انس رضی الله تعالی عنه است که دو نفر از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم در یک شب تاریک از خدمت پیغمبر بیرون آمدند. وقتی که به خانه می رفتند گویا دو چراغ جلوشان روشنایی می داد. موقعی که از هم جدا شدند گویا با هر کدام چراغی بود تا این که به اهل و خانه خود رسیدند (چراغی همراه نداشتند ولیکن نوری که از کرامات شان بود، مثل چراغ جلوشان را روشن ساخته بود). این حدیث را امام بخاری رحم الله تعالی در صحیح بخاری در دوجا، در «کتاب الصلاة» و در «علامات النبوة» روایت کرده است.

این دو شخص، یکی عباد بن البشیر، نام دارد و دیگری اُسَید بن الحُضَیر (بضم اول اُسَید و حُضَیر، و فتح حرف دوم، و خضیر به حاء مهمله است و ضاد معجمه).

«یاران غار»

کهف و غار، یعنی شکافی که از کوه باشد و بتوان در آن جا گرفت. از دلایل کرامات اولیاء است:

سه نفر شب به غاری رفتند تا در آن بیاسایند. صخره‌ای بزرگ از کوه پایین افتاد و دهانه غار را مسدود کرد. آن سه نفر به همدیگر گفتند که خداوند شما را نجات نمی دهد، مگر این که هر یک از آنها عمل صالح خود را یاد کند و به آن توسل جوید و از او بخواهد گشایشی در کارشان بیاورد و بیرون آمدن شان را آسان سازد. یکی گفت: «خدا یا! پدر و مادری پیر و بزرگسال داشتم. هر روز که شترهای خود را به چرا می بردم موقع بازگشت، اول برای پدر و مادرم شیر می بردم تا بیاشامند. قبل از پدر و مادر به هیچ کس شیر نمی دادم، نه به زن و نه به فرزند.

یک روز برای چرانیدن شترهایم به جایی دور رفتم. وقتی که برگشتم، پدر و مادرم خوابیده بودند. من کاسه پر از شیر را به دست گرفته، ایستادم تا این که صبح دمید و آنها بیدار شدند و شیر را آشامیدند. من با آن که کودکانه شیر می خواستند به آنان ندادم، تا اول

به پدر و مادرم بدهم و غوغا و گریه کودکانم رانادیده گرفتم.
 خدایا! اگر این کار را به خاطر رضای تو انجام داده‌ام، مشکل کار ما را آسان گردان!
 آن صخره حرکتی کرد و شکافی ایجاد شد، اما نه به اندازه‌ای که بتوان از آن بیرون رفت.
 دومی گفت: «خدایا! دختر عمویی داشتم که خیلی او را دوست می‌داشتم و خیلی
 کوشیدم تا خود را در اختیار من قرار دهد، قبول نکرد تا آنکه خشکسالی پدید آمد و سال
 قحطی بود. من یکصد و بیست دینار طلا در اختیار او گذاشتم و به او دادم تا خود را در
 اختیار من نهد. از فرط گرسنگی قبول کرد. وقتی که نشستم تا با او نزدیکی نمایم گفت: «از
 خدا بترس و کاری که حق آن را نداری، انجام مده. من با این که خیلی به او محبت داشتم
 بدون آنکه کاری کرده باشم برخاستم. و طلا را هم به خودش وا گذاشتم.»

خدایا! اگر این کار را به خاطر تو نموده‌ام گشایشی قرار ده تا بتوانیم از اینجا بیرون
 رویم. سنگ، حرکتی کرد و شکافی بیشتر پیدا شد، اما نه به قدری که بتواند بیرون آیند.
 سومی گفت: «خدایا! تو می‌دانی که افرادی را به خُرد گرفته بودم. موقعی که از کار فارغ
 شدند، مزد همه را پرداختم، بجز یکی که قبل از گرفتن مزد خود رفت. من مزد او را به کار
 انداختم تا این که گله‌ای از شتر و گاو و گوسفند به دست آمد. پس از مدتها آمد و گفت:
 مزد مرا برداز و از خدا بترس. گفتم: این رَمَه‌ای که می‌بینی با چوپانِ آن، مال تو است. آن
 رَمَه را گرفت و رفت. خدایا اگر می‌دانی این کار را برای رضای تو کردم، راهی باز کن تا
 از اینجا بیرون برویم. آن سنگ کنار رفت، و آن سه نفر بیرون آمدند و به راه افتادند.»
 در این حدیث، کرامات این سه شخص در استجابِ دعای شان است که توسل شان به
 اعمال شایسته‌شان، مورد قبول قرار گرفت.

این حدیث را امام بخاری و امام مسلم در صحیح‌شان روایت فرموده‌اند
 (رضی الله تعالی عنهما).



حدیث ابی هریره رضی الله تعالی عنه در داستان جُریج عابد، از جمله دلایل کرامات
 اولیاء است، که به کودک شیرخوار گفت: «پدرت کیست؟» کودک شیرخوار گفت: «پدرم

چوپان است. حدیث آن در صحیح بخاری آمده است.

داستان از این قرار است:

جُریج مردی عبادت‌کار بود که صومعه‌ای داشت و در آن به عبادت مشغول می‌شد. جریج مادری داشت. روزی مادرش به قصد دیدار جریج به صومعه او آمد. وی، مشغول نماز بود، مادرش او را صدا زد. جریج رو به خدا کرد: «خدایا! مادرم، یا نمازم.» نماز خود را ترجیح داد و جواب مادر را نداد. بار دوم مادرش او را صدا زد. باز هم به دل گفت: «خدایا، نمازم یا مادرم.» نماز را ترجیح داد و جواب مادر را نداد. تا سه بار. بر مادرش سنگین آمد که سه بار او را صدا بزند و پسرش به او جواب ندهد. از این روی رو به خدا کرد و گفت: «خدایا! او را نمیران تا روزی که زنان فاحشه را به او نشان دهی!»

در بنی اسرائیل، زنی زیباروی و فاحشه بود. او گفت: «من جریج را به زنا وادار می‌سازم.» به صومعه جریج آمد. هر قدر کوشش کرد جریج اعتنایی به وی نکرد. او چوپان را فریفت و به زنا با خود وادار کرد، و از چوپان حمله شد.

وقتی که بچه را به دنیا آورد گفت: «این بچه جریج عباد است که با من زنا کرده است. مردم به صومعه او هجوم آوردند و صومعه‌اش را ویران کردند. جریج به نماز ایستاد و بعد از نماز، رو به کودک شیرخوار کرد و گفت: «پدرت کیست؟» کودک شیرخوار گفت: «پدرم چوپان است.»

مردم از ویران کردن صومعه پشیمان شدند و برای عذرخواهی به دست و پای جریج افتادند و گفتند: «صومعه ات را از زر و سیم بنا می‌کنیم.» جریج گفت: «نه، با همان مصالح به حال اول برگردانید.»

این کرامتی بود برای جریج، که نوزاد شیرخوار به سخن آمد و جریج را تبرئه نمود.

کرامت عمر رضی الله تعالی عنه.

از دلایل کرامات اولیاء است: حدیث صحیح بخاری به روایت ابی هریره، رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود: «در میان مردم بنی اسرائیل، پیش از شما کسانی بودند که پیغمبر نبودند و به ایشان الهام می شد. اگر در امت من از این نمونه افراد باشند، عمر رضی الله تعالی مُلَهُمْ است، که به او الهام می شود، (یعنی کسانی بوده اند که گویا میان ایشان و امور غیبی پرده نازک بوده و خبر غیبی میداده اند، و سرورمان، عمر رضی الله عنه از آن نمونه است که گویا نظر به غیب داشت و هر چه می گفت همانطور می شد).

روایت شده است که حضرت عمر رضی الله عنه در مدینه بر منبر، خطبه می خواند. در اثنای خطبه فرمود: «يَا سَارِيَةَ الْجَبَلِ الْجَبَلِ»: ای ساریه خود را به کوه برسان. ساریه که در ایران مشغول جهاد در راه خدا بود، خودش و مجاهدین را به کوه رسانید و نجات یافتند. در این روایت چهار کرامت است:

- ۱- دیدن حضرت، عمر رضی الله عنه ساریه را نزدیک کوه نهادند، با آن فاصله طولانی.
- ۲- معلوم شدن حال ساریه و همراهانش که اگر به کوه نروند، در مخاطره قرار می گیرند.
- ۳- رسیدن آواز او از روی منبر به ساریه در ایران.
- ۴- دانستن ساریه که آواز سرورمان عمر است و عمل کردن به دستورش.

* * *

داستان خُبَيْبِ انصاری رضی الله تعالی عنه.

از دلایل کرامات اولیاء است:

خبیب و دو تن از یاران پیغمبر روانه محلی بودند. در اثنای راه، عده ای از مشرکین بر آنان حمله ور شدند. خبیب و همراهان بر تپه ای رفتند تا در آنجا از خود دفاع کنند. مشرکان قول دادند که اگر تسلیم شوند کاری به آنها نداشته باشند. یکی از آن سه گفت: «من هیچ گاه خود را تسلیم مشرک نمی نمایم. و تا موقعی که تیر در ترکش داشت

مقاومت کرد و دست آخر، شهید شد.

دو نفر دیگر تسلیم شدند. از تپه که پایین آمدند. مشرکان دستهای خیب عليه السلام را بستند.

دیگری گفت که: این اول نیرنگ است» و شروع به دفاع از خود کرد و او هم شهید شد.

نظر به این که این سه شخص هرکدام یکی از بزرگان کفار قریش را در روز بدر کشته بودند، فرزندان آنان عهد کرده بودند که هر وقت بتوانند ایشان را به قتل برسانند، یکی از فرزندان کفار قریش که در روز بدر کشته شده بود، عهد کرده بود در استخوان سر قاتل پدرش، خمر بیاشامد. با توجه به این که شهید شد این مشرکان می خواستند سر او را از تن جدا کنند و به مکه ببرند و به پسری که در خونخواهی پدرش آن عهد را برده بود بفروشند؛ اما خدای متعال تعداد زیادی از زنبور را فرستاد و آنان نتوانستند به جسد شهید نزدیک شوند. و در شب که آمدند تا سر او را بیابند، هیچ اثری از جسد او نیافتند. این شهید میان صحابه، به «حِمَى الدَّبَر» یعنی نگه داشته شده، به وسیله زنبوران» معروف شد.

تنها خیب انصاری عليه السلام بود که او را دست بسته، به مکه رسانیدند و او را به فرزند کسی که به دست او کشته شده بود فروختند. دختر حارث که خیب در منزل او اسیر بود می گوید: «هیچ اسیری بهتر از خیب ندیدم. روزی دیدم که خوشه ای انگور به دست دارد و می خورد، در حالی که در کُند آهنی بسته شده بود نمی توانست جایی برود. در آن وقت در مکه ثمری نبود. می گفت: این رزقی بود که خدا برای خیب می رسانید.»

در این داستان کرامت خیب که برای خوردن، دستش باز می شد و خدا برای او میوه می رسانید، در صورتی که آن وقت در مکه میوه ای نبود، آشکار است.

خیب، بعد به دست مشرکان شهید شد. او سنت دو رکعت نماز خواندن پیش از کشته شدن را پایه نهاد، و گفت: اگر اینگونه نبود که حمل بر ترس از کشته شدن کنید نماز بیشتری می خواندم» آن وقت این دو بیت را گفت:

وَلَسْتُ أَبَالِي حِينَ أُقْتَلُ مُسْلِمًا عَلَى أَىْ جَنْبٍ كَانَ فِي اللَّهِ مَصْرَعِي
وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الْإِلَهِ وَ إِنْ يَشَاءُ يَبَارِكُ فِي أَوْصَالِ شِلْوِ مُمَزَّعِي

هیچ باک و پروایی ندارم وقتی که در حال مسلمانی کشته می شوم، از این که بر کدام پهلوی به زمین بیفتم. این کشته شدنم در راه رضای خدا است و اگر خدا بخواهد در بدنی که از هم پاشیده شده و پاره پاره گشته است برکت می اندازد.»

رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم افرادی را تربیت فرمود که جان بازی در راه رضای خدا و رسیدن به شرف شهادت در راه او را افتخار خود می دانستند؛ با شجاعت و از خودگذشتگی و پامردی این یاران رسول الله بود که اسلام در اندک زمانی در سراسر جهان پرتوافکن، و پرفروغ و راهنمای سعادت شد. رضی الله تعالی عن أصحاب محمد أجمعین و رضی عنایرکتهم، آمین!

احادیث و آثار بزرگان در این باب بسیار است، و گفته ها و سخنان پیشینیان و جانشینانشان بیش از آن است که شمرده شود.

در این باب و در باقی کتاب، جمله هایی از همین نوع کرامات اولیاء بیان می شود. ان شاء الله تعالی.

امام نووی رحمه الله تعالی تعدادی از بزرگان اسلام و کرامات شان را یاد فرمود و آنچه از بزرگان اسلام و امامان هدایت به ما رسیده، این است که همه کرامات اولیاء، صحیح است. خدای متعال بسیاری از خوراق عادات را به دست آنان جاری فرمود، تا دیدن آن کرامات، باعث تشویق، به سوی پیروی آنان در شریعت مطهره اسلام و ملازمت تقوا و صلاح گردد.

اسلام دینی است کامل که برای رهبری بشر به سوی سعادت دو جهان در هر عصر و زمان و در هر جا و مکان آمادگی دارد.

در افرادی که رهبری دارند، تقوا و صلاح و علم و عمل را مشروط دانست. در سایر افراد ملت، انواع مکاسب و انواع ابزار و اسلحه و فنون جنگی و انواع کوشش برای پیشرفت در همه گونه علوم مفید را که در رفاه و سعادت بشر به آن منوط است همه

آنها را فرض کفایت قرار داد.

امروز که مسلمانان عقب افتاده‌اند، عامل اصلی آن جهل به شریعت و میل به سوی خوشی و راحت و عدم ادامه انواع علوم است. نمی‌دانند که نیاکانشان که سروران ملت‌ها بوده‌اند، در راه علوم چه زحمتهای کشیده و چه رنج‌ها متحمل شده‌اند.

خدای متعال مسلمانان را بیدار و هوشیار فرماید و از امثال آن بزرگان افرادی به وجود آورد که روح استقامت و پیشرفت جویی و تقدّم بر سایر ملل در این امت بدمند!

* * *

نقدی بر معتزله

معتزله از چه وقتی پدید آمد؟ حسن بصری رحمه الله تعالی در حلقه‌های درس او، مردمی حاضر می‌شدند. اثر صلاح، علم و تقوای او باعث می‌شد که بر هر مجلس وعظی، صدها نفر به وسیله او توبه‌کنند و راه صلاح و تقوا را پیش بگیرند. عقیده مسلمانان از قدیم بر آن بوده که بشر بر دو قسم هستند: مؤمن و کافر. مؤمن و مسلم دو کلمه مترادف هستند که هر کدام بر دیگری دلالت دارد مگر این که مسلم بر کسی اطلاق می‌شود که تنها احکام ظاهر را اجراء کند، و مؤمن بر کسی اطلاق می‌شود که ایمان قلبی و عقیده سلیم داشته باشد و احکام ظاهر را نیز اجراء نماید. در مورد مؤمن چنان که از خود کلمه مؤمن برمی‌آید، نظر اول به سوی ایمان و عقیده جازم است و بعد نظر به احکام ظاهری است. در مسلم اول نظر به احکام ظاهری و بعد نظر به احکام باطنی است.

اما کافر: هر کسی که مسلمان نباشد، او کافر است، خواه مشرک باشد، خواه اهل کتاب، خواه مجوسی، خواه ملحد، همه در کلمه کافر داخل هستند. کافر به دو قسم ذمی و حربی تقسیم می‌شود. کافر ذمی که در ذمه مسلمانانند و خواه در دیار اسلام باشند، و مؤمن هم شایسته کار است و ناشایسته کار که فاسق نامیده می‌شود، یعنی ایمان و اسلام دارد، اما مرتکب گناه کبیره است و یا بر گناه صغیره اصرار دارد. فاسق بودن او را از مسلمان بودن بیرون نمی‌برد.

نتیجه اینکه بشر یا مؤمن و یا کافر هستند.

اما واصل بن عطا از شاگردان حسن بصری، راهی تازه پیش آورد و گفت: فاسق، نه مسلمان است و نه کافر بنابراین او بشر را به سه قسمت کرد. ۱- مسلمان ۲- کافر ۳- نه مسلمان و نه کافر.

وقتی که به حسن بصری گفتند که واصل بن عطاء چنین می‌گوید و میان مسلمان و کافر نه مسلمان و نه کافر بوجود آورده، حسن بصری رحمه‌الله تعالی گفت: «إِعْتَزَلَ عَنَا»: واصل از ما کناره گرفت» از آن روز واصل و کسانی که پیرو او بودند، معتزله نامیده شدند. امام نووی رحمه‌الله تعالی که از بزرگان اسلام است، در نقد آنان می‌نویسد: و باید دانست که معتزله در مذهب با اهل سنت هستند. فقط در بعضی از مسایل اعتقادی با اهل سنت تفاوت دارند. شیعه و خوارج هم در امور اعتقادی هر جا که معتزله چیزی گفته‌اند پیرو معتزله هستند.» همچنین می‌گوید: «روشی که اهل حق آن را پذیرفته‌اند این است که، خرق عادت به نسبت اولیاء جایز است (قصد از خرق عادت، شکسته‌شدن عادت است، در حق اولیاء و دوستان خدای متعال، مانند زنده کردن مرده، راه رفتن بر آب، بدون وسیله، کفایت کردن خوراکی اندک، برای گروهی بسیار. ابوطلحه از یاران پیغمبر صلی‌الله و علی‌آله و صحبه و سلم بود. در هر سفری با حضرت رسول‌الله صلی‌الله علیه و علی‌آله و صحبه و سلم همراه بود. در یک سفر همسرش که با او بود وضع حمل نمود. در این اثناء حیوان سواری او مرد. ابوطلحه رضی‌الله تعالی عنه دید که عیالش وضع حمل نموده و نمی‌تواند مسافت زیادی راه برود. باید سواری. باشد تا همسرش، ام سلیم، را بر آن سوار نماید. رو به خدا کرد که: «خدایا! می‌دانی که من هیچ‌گاه از پیغمبرت دور نشده‌ام. الاغ مرا زنده فرما تا همسر مرا به مدینه برساند و از همراهی با رسول‌الله باز نمانم. وقتی که به مدینه رسیدیم، باشد بمیرد. الاغ او زنده شد. همسرش را بر آن سوار کرد. وقتی که به مدینه رسیدند به خادم گفت: پالان را از آن بردار. الاغ افتاد. گویا زمانی پیش از آن مرده است. این از کرامت‌های ابوطلحه است.

أبو مسلم خولانی از یمن به مدینه می‌آمد. در راه شنید که رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و صحبه رحلت فرموده‌است. معلوم است که با رحلت آن حضرت، پیغمبران دروغین نشاط و فعالیت خود را از نو شروع کرده بودند. ابوبکر صدیق رضی‌الله تعالی عنه همه آن پیغمبران دروغین را نابود کرد و جزیره العرب را به مرکز اسلام در آورد.

اطرافیان اسود عنسی که یکی از پیغمبران دروغین بود ابومسلم رانزد او بردند. او از

ابومسلم پرسید: «أشهد أنَّ محمداً رسول الله»: آیا گواهی می‌دهی بر این که محمد پیغمبر خداست؟!

ابومسلم گفت: «نعم»: بله گواهی می‌دهم که محمد پیغمبر خدا است. اسود به ابومسلم گفت: «أشهد أنَّی رسول الله»: آیا گواهی می‌دهی که من پیغمبر خدا هستم؟ ابومسلم گفت: «ما اسمع»: نمی‌شنوم. یعنی این قدر گفتار، زشت و قبیح است که گوش خود را از شنیدن آن دور می‌دارم.

اسود به اطرافیان‌ش گفت که آتشی عظیم افروخته‌کنند و ابومسلم را در آن آتش بیندازند. ابومسلم در آن آتش آن‌چنان نشست که گویا در چمن نشسته‌است. آتش هیچ اثری به ابومسلم ننمود. اطرافیان اسود به او گفتند: ابومسلم را از اینجا بیرون کن و گرنه پیروانت از دیدن او، از دین تو برمی‌گردند. اسود او را رها کرد.

وقتی به مدینه آمد، سرورمان عمر فاروق رضی الله عنهما پیشانی ابومسلم را بوسید و فرمود: «خدا را شکر که در امت محمد کسانی هستند که مانند ابراهیم خلیل هستند و آتش به آنها اثری نمی‌کند. این کرامتی بود برای ابومسلم رحمه الله تعالی. نام او عبدالله بن ثوب است، در ایام رسول الله ﷺ او زنده بود و موفق نشد پیامبر را ملاقات کند.»

در واقع هر معجزه‌ای که برای پیغمبران پیش از خاتم الانبیاء صلوات الله و سلامه علیه و علیهم رخ داده برای صالحان این امت به عنوان کرامات رخ داده است. معتزله عموماً کرامات اولیاء را انکار نموده‌اند.

آن‌گاه از اهل حق که کرامات را قبول دارند و اقرار دارند که کرامات اولیاء وجود داشته، می‌گویند کراماتی که خارق العاده است شرطش این است که به اختیار خود ولی نباشد، یعنی کرامات به دست ولی، جاری می‌شود بدون این که خودش آن را خواسته باشد.

این گروه گفته‌اند که فرق میان معجزه و کرامات از همین جهت است که معجزه به اختیار پیغمبر و خواست او است، در حالی که کرامات نه به خواست ولی است و نه به اختیار او.

امام الحرمین رحمه الله تعالی فرمود که این گفته صحیح نیست. و گروهی گفته‌اند که: کرامات برای ولی، اختیاری است ولیکن نمی‌تواند آن را مؤید ادعای خود بسازد. این گروه هم همین قول را فرق میان معجزه و کرامات دانسته‌اند. امام الحرمین فرمود: این روش نیز مقبول نیست. فرمود: هیچ مانعی ندارد که ولی، کرامات خود را مؤید ادعای خود قرار دهد. و فرمود: «بعضی از علمای ما گفته‌اند چیزی که به عنوان معجزه برای پیغمبری رخ داده‌است، درست نیست که به عنوان کرامت برای ولی پیش آید.

بنابراین نزد این گروه که معجزه یکی از پیغمبران نمی‌تواند به عنوان کرامت ولی ظاهر شود گفته‌اند: «ولی نمی‌تواند که در دریا راهی قرار بدهد که آب دریا دو سوی راه قرار گیرد. نمی‌تواند از عصا اژدها به وجود آورد، چنان‌که این دو برای موسی (علیه السلام) پیش آمد. همچنین دیگر معجزات انبیاء (علیهم السلام)»، امام الحرمین فرمود: «که این طریقه نیز بر راه صواب نیست». فرمود: «آنچه ما آن را مورد رضایت می‌دانیم و قبول داریم این است که امور خارق‌العاده در معرض کرامات جایز است» همچنین فرمود: «که قصد ما از ابطال آن طریقه و روشهایی که گفتیم صحیح نیست، ثابت کردن روشی است که به نظر ما صحیح است.»

(در آغاز دو مثال آوردیم: زنده کردن مرده به وسیله ابوطلحه‌انصاری رضی الله عنه، و اثر نکردن آتش بر ابومسلم خولانی (رحمه الله تعالی)، زنده کردن مرده، معجزه عیسی و اثر نکردن آتش، معجزه ابراهیم، خلیل الله، بوده، و ثابت شده‌است که در جهاد مسلمانان با ایرانیان، ابومسلم و مجاهدین از دجله بدون وسیله عبور کردند. چنانکه گویی بر خشکی راه می‌روند، که راه شدن دریا، معجزه موسی بود. بنابراین هر معجزه‌ای که برای پیغمبران پیشین به وقوع پیوست، برای امت محمد به دست اولیاء الله این امت پیش آمده‌است.

۱- فرق میان معجزه و کرامت

امام الحرمین فرمود: «معجزه و کرامت از هم جدا نمی‌شوند، بجز این‌که معجزه در برابر ادعای نبوت قرار دارد، و کرامات حاصل می‌شود، اما نه در برابر ادعای نبوت.»

ایشان فرمودند که: «آیات و نشانه‌هایی در وقت ولادت رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم واقع شده که هیچ مسلمانی آن را انکار نمی‌کند. آن آیات و نشانه‌ها، همه قبل از پیغمبری و مبعوث شدن خاتم الانبیاء است. این آیاتی که قبل از بعثت خاتم الانبیا پیش آمده، همه کرامات هستند و مقدمات بعثت ایشان است. برای این که معجزه قبل از ادعای نبوت امکان ندارد.

ایشان فرمودند: «اگر زورگویی بگویند که ما به آنها استدلال نمودیم، آنها معجزاتی بوده‌اند که برای هر پیغمبری به عنوان معجزه او در زمانه‌اش پیش می‌آمده، چنین زورگویی نادانی خود را آشکار می‌سازد؛ برای این که ما هرگاه آن آیاتی را که گفتیم برای مولد رسول الله پیش آمده، به درستی بررسی نماییم، می‌بینیم هیچکدام همراه با ادعای پیغمبری نبوده، و برای پیغمبران دیگر هم اگر پیش آمده باشد همراه با ادعای پیغمبری نبوده است.

اگر آن زورگویان بگویند که امور خارق‌العاده برای پیغمبران پیش است نه برای عوام پیروان‌شان، می‌گوییم که شرط معجزه، همراه بودن معجزه با ادعای نبوت است که برای اثبات پیامبری خود می‌آورده‌اند. هر جا که ادعای پیامبری همراه معجزه نباشد، همان کرامات است و مطلب ما که ثبوت کرامات است به دست می‌آید، و موقع ولادت باسعادت رسول الله ﷺ، هیچ پیغمبری وجود نداشته است که آن امور خارق‌العاده به او نسبت داده شود. بنابراین وجود کرامات و جواز آن سمعاً و عقلاً روشن می‌گردد.

* * *

فرق میان سحر و کرامت

امام الحرمین فرمود: «فرق میان سحر و کرامت این است که سحر، به دست نمی‌آید مگر از شخص فاسق، در حالی که شرط کرامت صلاح و تقوا است.» و فرمود: «مقتضای عقل این نیست که سحر فقط از فاسق صورت بگیرد ولیکن اجماع امت بر این است که سحر صورت نمی‌گیرد مگر از فاسق.» همچنین فرمود: «هر چند از فاسقی که فسق خود

را آشکار می‌سازد، کرامات صورت نمی‌گیرد، با این حال، دلیل قاطع بر آن نیست کسی که کرامت از او ظاهر شد ولی است؛ برای این که اگر کرامات دلالت بر ولی بودن داشت، صاحب کرامات از عاقبت ایمن می‌شد؛ در حالی که هیچ‌گاه روا نیست ولی از عاقبت بیمناک نباشد.» کلام امام الحرمین تا اینجا پایان یافت.

اثبات کرامات

امام استاد ابوالقاسم قشیری (رحمه الله تعالی):
بنا به آنچه ما از او روایت داریم در رساله‌اش فرمود: «ظاهر شدن کرامات از کسی، دلیل راستی او در حالات او است؛ بنابراین ظاهر شدن کرامات از کسی که راستی ندارد جایز نیست.»

ایشان گفتند: «کرامات لابد باید برخلاف عادت و در ایام تکلیف شخص از کسی ظاهر شود که صفت ولی بودن دارد. این کرامات او، نشانه راستی او در حال ظهور کرامات است، (یعین کرامات باید همراه تکلیف باشد، برای این که دیوانه که از تکلیف بیرون رفته، نمی‌توان به او نسبت کرامات داد، و برخلاف عادت باشد که عادتاً کسی در یک وقت ممکن نیست که در دوجا باشد، و از کسی ظاهر شود که مردم به صلاح و ایمان و تقوای او اعتماد دارند، و از این راه او را ولی می‌دانند؛ زیرا شخص ناصالح و بی‌تقوا نمی‌تواند صاحب کرامات باشد، ایشان گفتند که اهل حق در فرق میان معجزه و کرامت سخن گفته‌اند.

۲- فرق میان معجزه و کرامت

امام ابواسحاق اسفراینی می‌فرموده‌اند: «معجزه‌ها دلیلهای راستگویی انبیاء بوده‌اند، و دلیل پیمبری، همراه غیر پیمبر یافته نمی‌شود، ایشان می‌گفته‌اند:
اولیاء کرامات دارند. از آن جمله، کراماتی است که شباهت به اجابت دعا دارد؛ اما از جنس «آنچه برای پیغمبران بوده برای اولیاء نبوده‌است»»

امام ابوبکر بن فورک رحمه الله تعالى فرمود: «معجزات، دلیلهای راستگویی صاحب آنها است؛ اگر کسی که ادعای پیامبری دارد و معجزه آورد، آن معجزه دلیل راستگویی او می باشد. اگر کسی که اظهار ولایت کند بر راستگویی اش دلیل دارد کرامت نامیده می شود. کرامات اولیاء اگرچه از جنس معجزات پیامبران باشد، کرامت نامیده می شود و نه معجزه. برای فرق نهادن میان پیامبر و ولی معجزه نامیده نمی شود. ایشان (رحمه الله تعالى) فرموده اند: «از جمله فرق میان معجزات و کرامات، این است که پیغمبران مأمور بوده اند معجزات خود را ظاهر سازند، در حالی که پوشیدن کرامات خود و پنهان داشتن آن بر ولی واجب است؛ زیرا پیغمبر ادعای پیامبری دارد و آن را قطعی می داند، اما ولی، ادعای کرامت ندارد و آن را قطعی نمی داند، برای این که بیم آن دارد که شاید مکر باشد و نه کرامات.

(مکر: هر چه زیر تا زیر و نهانی انجام داده شود؛ کسی که می خواهد از دشمنی انتقام بگیرد نهانی کار خود را طی کند تا دشمن باخبر نشود و کار او به هدر نرود؛ وقتی که هدف از مکر، اذیت و آزار باشد آن مکر بد است که غالباً بالای جان صاحب آن می شود، گاه شخص قصد خیر به برادری دارد و می داند که اگر ظاهر سازد آن برادر نمی گذارد به انجام برسد و به زیانش تمام می شود. مکر به معنی استدراج است که وقتی اراده خدای متعال به عقوبت کسی است بدون این که او بداند، در ظاهر خوبی می بیند و در باطن همان خوبی بالای جان او می شود که هر کسی که بدی می کند و خوبی می بیند، نشانه استدراج است یعنی به تدریج او را به طرف عقوبت می برند تا وقتی که زمان عقوبت فرا رسد. سنگ عقوبت، مغز او را درهم می کند، بدون این که از پیش آنرا دانسته باشد. صالحان و نیکوکاران همیشه از همین مکر و استدراج بیمناک هستند. مبدا در جاتی که می بینند به جای کرامات، مکر و استدراج باشد. و این بیم خود نعمتی است که از غرور جلوگیری می کند. تا وقتی که عاقبت نامعلوم است چه کسی می داند که فرجام و عاقبت کار او چگونه باشد! در آیه ۹۹ سوره اعراف ﴿فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾: ایمن از مکر خدا نمی نشینند مگر گروه زیان کاران، که به ظاهری زودگذر شیفته می شوند و مغرور می گردند.

«گفته ابوبکر اشعری باقلانی رحمه الله تعالی»

یگانه زمانه خود، قاضی ابوبکر اشعری باقلانی رضی الله تعالی عنه فرمود: «معجزات اختصاص به انبیاء دارد، و کرامات برای پیغمبران و اولیا می باشد. هیچگاه معجزه برای اولیاء نمی باشد، برای این که شرط معجزه این است که همراه با ادعای پیامبری باشد که پیغمبر راستی رسالت خود را با آوردن معجزه ثابت می کند.

منظور از معجزه نه فقط خود معجزه است، برای این که معجزه بودن آن در صورتی ثابت می شود که چندین صفت در آن جمع باشد. اگر یکی از شروط آن به جانیامد معجزه نیست. یکی از آن شرطها ادعای پیغمبری است، ولی هیچگاه ادعای پیغمبری ندارد. و بنابراین هرچه به دست او ظاهر شود معجزه نیست. امام ابوالقاسم قشیری رحمه الله تعالی فرمود: «این فرموده قاضی ابوبکر باقلانی رحمه الله تعالی، مورد اعتماد ما است. آن را معتمد می دانیم و در اعتراف به آن، طاعت خدای متعال را مدنظر خود داریم. بنابر این تمام شرطهایی که در معجزه هست یا بیشتر آن شرطها در کرامات وجود دارد، جز این شرط همراهی با ادعای پیامبری. بنابراین کرامت غیر از معجزه است.

کرامات مانند معجزات، عنایتی است از خدای متعال که نسبت به بعضی از بندگان مؤمن و صالح، عطا فرموده است. کرامات بر خلاف امور عادی است و برای بنده عاقل بالغ مؤمن شایسته کار حاصل می شود، برای اختصاص دادن او به عنایتی خاص و برتری دادن او بر کسانی که مانند او نیستند؛ گاه این کرامات به اختیار ولی و گاه به دعای او پدید می آید، و گاه نیز حاصل نمی شود، گاهی بدون اختیار او حاصل می شود.

به ولی امر نشده است که را به سوی پیروی خود دعوت نماید. اگر این دعوت از سوی کسی صورت بگیرد که شایستگی پیروی مردم از او را داشته باشد، به شرط این که بر جاده شریعت مستقیم باشد، جایز است.

اهل حق در این که آیا جایز است که ولی بداند که او از اولیاء است یا نه، اختلاف دارند، امام ابوبکر بن فورک رحمه الله تعالی گفته اند: جایز نیست ولی بداند که از اولیاء می باشد؛ برای این که ممکن است باعث ایمنی او از ترس از خدا شود.

امام ابوعلی دقاق گفته است: درست است که: ولی خودش بداند که از اولیا و دوستان خدا است. قشیری می گوید: «ما همین قول ابوعلی را مقدم می داریم و مورد اعتماد می دانیم. هر کرامتی که برای یکی از اولیا باشد، لازم نیست عین همان کرامت برای همه اولیا باشد؛ بلکه اگر ولی دارای کرامتی نباشد و کراماتی از او ظاهر نشود، دلیل ولی نبودنش نمی باشد؛ بر خلاف انبیاء که واجب است دارای معجزات باشند، برای این که پیغمبر فرستاده شده خدا به سوی خلق است. بنابراین مردم نیاز دارند که بدانند او راست می گوید و پیغمبر خدا است. صدق و راستی او دانسته نمی شود مگر از طریق معجزه. حال ولی برعکس آن است. برای این که بر مردم واجب نیست که بدانند او از اولیاء است، نه حتی این که خود او بداند که از اولیاء است.

* * *

«عشرة مبشرة رضی الله تعالی عنهم»

ده تن از یاران پیغمبر ﷺ که پیغمبر به ایشان خبر داد که از اهل بهشت هستند، و ایشان پیغمبر را تصدیق نمودند که از اهل بهشت هستند، ایشان به یقین بهشتی هستند. دانستن شان به این که بهشتی هستند، زیانی بر ایشان ندارد. برای این که ایشان آنچه در دل خود احساس می کردند از هیبت و تعظیم و اجلال حق سبحانه و تعالی خیلی بیشتر از احساس خوفی که نزد دیگر صالحان امت می باشد بود. اما گفتار کسی که گفته است: درست نیست که بدانند بهشتی هستند؛ برای این که ایشان را از خوف و ترس از خدای متعال باز می دارد، ارزشی ندارد. زیرا بزرگی و هیبت حق سبحانه و تعالی در دل شان خیلی بیشتر از آن بوده است که از خوف ایشان بکاهد. این ده تن عبارتند از:

- ۱- ابوبکر صدیق. ۲- عمر فاروق. ۳- عثمان ذی النورین. ۴- علی مرتضی. ۵- سعد بن ابی وقاص. ۶- سعید بن زید. ۷- زبیر بن عوام. ۸- طلحه بن عبیدالله. ۹- عبدالرحمن بن عوف. ۱۰- ابو عبیده، عامر بن الجراح، (رضی الله عنهم اجمعین).

* * *

قشیری (رحمه الله تعالى) گفت: «بدان که شایسته نیست ولی به کرامات خود آرام گیرد و یا این که نظری به کرامات خود داشته باشد. ظهور کرامات برای ولی، مایه قوت یقین و زیادت بصیرت اوست، تا بداند که آن، از عنایت خدای متعال است و دلالت بر درستی راه و روش او در عقیده و طاعت خداوند سبحانه و تعالی دارد، که کرامات، سبب زیادت جد و جهد او در طاعت خدا و نفع رسانی به خلق می باشد. والله سبحانه و تعالی اعلم».

هر کرامتی که برای یکی از اولیاء باشد معجزه‌ای است برای پیغمبر او

قشیری رحمه الله تعالى گفت: «اگر گفته شود چگونه این کرامات در معنی، درست می شود حال آن که بیشتر از معجزات پیغمبران هستند؟! می گوییم: این کرامات که از اولیاء این امت ظاهر می شود، همه ملحق به معجزات پیغمبر ما، محمد مصطفی است (ﷺ). برای این که کسی که در مسلمانیش راست نمی گوید، کراماتی از او به وقوع نمی پیوندد. بنابراین هر پیغمبری که کراماتی به دست یکی از افراد امت او ظاهر شد همان کرامات در شمار معجزات آن پیغمبر است. برای این که اگر آن پیغمبر در پیغمبری خود راستگو نبود کرامتی به دست پیروان او ظاهر نمی شد.»

قشیری رحمه الله تعالى گفت: «هیچ گاه ممکن نیست درجه ولی به پیامبر برسد. برای این که اجماع منعقد است بر این که درجات اولیاء هیچ گاه به مراتب پیامبران (علیهم الصلوة والسلام) نمی رسد.

* * *

«انواع کرامات»

قشیری رحمه الله تعالى گفت: «این کرامات گاه به اجابت رسیدن دعا است، گاه حاضر ساختن غذا در وقت گرسنگی، بدون سبب ظاهری، یا آوردن آب در وقت تشنگی، یا مسافت طولانی در مدتی اندک پیمودن، یا رهایی یافتن از دشمن، یا شنیدن آوازی از راه دور بدون وجود وسایل، و غیر اینها از مطالبی است که بر خلاف عادت انجام می گیرد، و مسایلی هست که از طریق کرامات، محال است که انجام بگیرد:

۱- مانند به دست آوردن فرزند بدون پدر و مادر، یا بدون پدر.

۲- بیرون آوردن حیوان از سنگ.

فرزند بدون پدر و مادر از طریق کرامات ممکن نیست و از جماد، حیوان ساختن مقدور نیست. این مسایل و امثال آن به یقین دانسته می‌شود که از طریق کرامات فراهم نمی‌شود.

اشتقاق لفظ ولی

قشیری رحمه الله تعالی گفت: «لفظ «ولی» دو احتمال دارد:

یکم این که بر وزن فَعِيل برای مبالغه در فاعل، مثل عَلِیم به معنی بسیار دانا، و قدیر به معنی بسیار توانا است. بنابراین معنی ولی، یعنی کسی که پیایی طاعت خدا انجام می‌دهد و هیچ گناهی میان طاعت‌های او انجام نمی‌گیرد. پس ولی یعنی شخص بسیار طاعت‌کار.

دوم این که بر وزن فَعِيل به معنی مفعول باشد. مثل قَتِيل: کشته شده، و جَرِیح به معنی زخم‌زده شده، قَتِيل به معنی مقتول و جَرِیح به معنی مجروح. بنابراین ولی، کسی است که خدای متعال برای همیشه متولی نگه‌داری اوست. خدای متعال به او توانایی برگناه نمی‌دهد که باعث خذلان او شود. بلکه توفیق او را که توانایی بر طاعت است بر دوام می‌دارد. چنان‌که در آیه ۱۹۶ سوره اعراف آمده که: ﴿وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾: اوست خدای یکتا که نگه‌داری صالحان را تعهد نموده است. و آیه ۸۶ سوره انبیاء: ﴿وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا، إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ و اسماعیل و ادريس و ذالكفل را داخل در رحمت‌مان نمودیم، برای این که از صالحان و شایسته کاران بودند.

کلمه «العبد الصالح» شامل نبی و ولی، هر دو می‌شود. چنان‌که در آیه ۶۹ سوره نساء آمده است ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾: و کسی که مطیع فرمان خدا و پیغمبرش باشد، ایشان همراه مردمی هستند که خدا بر ایشان نعمت ایمان صحیح و توفیق عنایت فرمود. آنها پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان هستند.

در حدیث صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم درباره عبدالله بن عمر رضی الله عنهما فرمود: «إِنَّهُ رَجُلٌ صَالِحٌ»: عبدالله مردی صالح و شایسته کار است. حدیثهایی که در این معنی آمده اند بسیارند.

اما صالح به چه کسی گفته می شود؟

امام ابواسحاق زجاج در کتابش «معانی القرآن» و ابواسحاق بن قرقول صاحب «مطالع الأنوار» رحمهما الله تعالی فرموده اند: «هُوَ الْمُقِيمُ بِمَا يَلْزَمُهُ مِنْ حَقِّقِ اللَّهِ تَعَالَى وَ حَقِّقِ الْعِبَادِ»: صالح کسی است که آنچه از حقوق خدای تعالی و حقوق بندگان بر او واجب است انجام دهد.

حق الله: به چیزهایی گفته می شود که تعلق به عموم دارد و صاحب معینی ندارد. مثل زکات فرض حق الله است که تعلق به عموم نیازمندان دارد، حج مسلمانان، روزه مسلمانان و نماز بر عموم مسلمانان واجب است. بنابراین، زکات فرض تعلق به عموم نیازمندان مسلمانان دارد. و فقیر معینی نمی تواند بگوید زکات، فقط برای من است، حج فرض، روزه فرض، نماز فرض، اینها همه به همه مسلمانان تعلق دارند. هر کسی که شروط آن در حق او به جا آمد برای او لازم است، و هر فقریری که شرایط استحقاق آنرا داشت، مستحق زکات است.

حق العباد: به هر چیزی گفته می شود که صاحب معین دارد؛ مثل مال زید یا عمرو، مثل حق زید یا عمرو و در شفعه و یا ارث؛ مثل عرض و شرف زید و یا عمرو، و مثل خون زید و یا عمرو که هر یک از اینها صاحب معین دارد.

فرق میان این دو، در حق الله تسامح یعنی بخشش وجود دارد؛ در حق الناس تسامح وجود ندارد. کسی که روزه یک روز از رمضان را نگرفت، ممکن است خدا او را ببخشد، اما کسی که یک درهم از مال کسی را به ناحق گرفت، قابل بخشش نیست و خدا او را نمی بخشد، تا این که آن یک درهم را به آن کس که از مال او به ناحق گرفته، برگرداند، یا این که از او حلالیت بخواهد و صاحب مال او را ببخشد.

«عِصْمَةُ وَ حِفْظُ»

عصمت به معنی ناممکن بودن گناه است و این اختصاص به انبیاء دارد که عصمت بر ایشان واجب است. و خدا آنان را از گناه نگه می‌دارد و نمی‌تواند گناهی انجام دهند. حفظ به معنی نگه‌داری است، که خدا بنده‌ای را از گناه دور بدارد. همین دوری از اسباب گناه باعث حفظ او از گناه باشد، که برای بسیاری از امت محمد وجود دارد و نگه‌داری از اصرار و پافشاری بر گناه، اگر گناهی پیش آمد فوراً از آن توبه نماید و از تکرار آن پرهیزد، که این دو قسم برای اولیاء است، که اگر وقتی لغزشی برای‌شان پیش آمد به خود آیند و نگذارند تکرار شود و به نفوراً از آن توبه کنند، یا این که خود از اسباب گناه دوری بگیرند تا برای‌شان هیچ گناهی پیش نیاید.

از جنید بغدادی رحمته الله علیه پرسیدند: «آیا ممکن است شخص خداشناس زنا کند»، جنید مدتی به فکر فرو رفت، آنگاه گفت: «وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا»: فرمان خداوندی نوشته‌ای است انجام گرفته» یعنی اگر بر ولی نوشته شده که لغزشی از او انجام گیرد انجام می‌گیرد اما فوراً توبه می‌نماید و از اصرار بر آن می‌پرهیزد و از آنچه باعث آن گناه می‌شود خود را دور می‌کند، (میان کسی که طالب گناه است و از آن نمی‌پرهیزد تا کسی که طالب گناه نیست و اگر وقتی در آن افتاد توبه او فوری و پرهیز او از تکرار آن حتمی است فرق است).

«خوف و ترس»

خوف به معنی ترس از خدای عزوجل است، آن هم ملازم همه مؤمنان خداشناس است.

قشیری رحمه الله تعالی گفت: «اگر گفته شود آیا ترس و خوف از اولیاء می‌افتد؟! می‌گوییم: «ترس از خدا بزرگترین و بهترین چیز نزد بزرگان است؛ کسانی که خوف و ترس از خدا ندارند، کمیابند. اینان در محبت خدا آنچه را که از خدا بیابند دوست می‌دارند.»

(شاید از این باب باشد که سعدی علیه الرحمة فرمود: «آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است»، اما کمیاب حکمی ندارد. و اکثریت قریب به اتفاق، خوف از خدا دل شان را فرا گرفته است).

ابن سری سقطی رحمته الله با همه بزرگواری اش می گوید: «اگر شخصی به باغی داخل شود که درختان بسیار دارد و بر هر درختی پرنده ای باشد و همه پرندگان آن باغ به آواز فصیح بگویند: السلام علیک یا ولی الله؛ سلام بر تو باد ای دوست خدا، اگر با شنیدن این جمله از همه پرندگان روی درختان ترسد، از این که شاید مکر و استدراج باشد، یقین بداند که با او مکر شده و او فریفته ای بیش نیست. بنابراین خوف و ترس از خدا از دل هیچ ولی دور نمی شود. حکایات بزرگان در این باب بسیار است.»

قشیری گفت: «اگر گفته شود: «آیا جایز است که ترس مکر از دل ولی برخیزد، و ترس از مکر نداشته باشد؟! می گوییم: «اگر کسی از حال خود بیرون رفته و احساس را از دست داده، چنین کسی ممکن است، ترس مکر از دل او رفته باشد، برای این که ترس برای دلی است که حاضر باشد و این شخص حاضر نیست و از خود بی خود گشته است.»

«آنچه قشیری گفته است»

قشیری رحمه الله تعالی گفت: «اگر گفته شود در وقت هوشیاری ولی، چه حالی بر او غالب است؟! غالب است؟!»

می گوییم: «۱- صدقه دادن برای حقوق خداوند متعال. ۲- مهرورزیدن و شفقت و رحم بر همه خلق و در همه احوال. ۳- بسط و گشایش رحمت خود بر همه خلق. ۴- صبر و تحمل اخلاق مردم به نیک خویی و خوش خلقی. ۵- رسانیدن احسان به مردم بدون این که مردم از او این خواهش را کرده باشند. ۶- بلند همتی در کوشش برای نجات خلق و صرف نظر از انتقام از آنان. ۷- خود را نگه داشتن از این که احساس کند حقی بر مردم دارد و دست درازی نکردن به اموال مردم. ۸- هیچ گونه طمع روانداشتن و نگه داشتن زبان از بدگویی به مردم. ۹- نادیده گرفتن عیوب مردم و دشمنی نکردن با کسی.»

یعنی عفو و گذشت در پیش گرفتن، که وقتی از حقوق خود صرف نظر کرد و آن را مطالبه ننمود، برای او نزد مردم حقی نمی ماند که در آخرت آن را مطالبه نماید؛ این اخلاق نه گانه مردان را ببین و اخلاق خود را با آن ها مقایسه کن، تا بدانی که فرق از زمین تا آسمان است.»

خدای متعال در آیه ۴۳ سوره شورا فرمود: ﴿وَلَمِّنْ صَبْرًا وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِّنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ و کسی که صبر و حوصله پیشه کرد و آمرزیدن در پیش گرفت، این خصلت بسیار نیکویی است که باید بر آن ثابت بود.

و نیز در آیه ۱۳۴ سوره آل عمران فرمود: ﴿وَالْكَافِرِينَ الْغَائِقِينَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ و مردم صابر و شکیبا که خشم خود را فرو نشانند و به خشم خود عمل نکنند و مردم را مورد عفو و گذشت خود قرار دهند، اینان مردم نکوکارند و خدا نکوکاران را دوست می دارد.

در کتاب «عمل الیوم و اللیلة» تألیف امام ابن سنی، به اسناد او، از انس رضی الله تعالی عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود: «آیا هیچ کدام از شما نمی تواند مثل ابی ضَمَضَم باشد؟!»

گفتند: «یا رسول الله ابو ضَمَضَم کیست؟!»

فرمود: «ابو ضَمَضَم در هر بامداد می گفت: «خدایا! من خودم و آبرو و شرفم را به تو بخشیده ام؛ بنابراین اگر کسی به او دشنام می داد؛ او دشنام نمی داد؛ اگر کسی به او ستم می کرد او ستم نمی کرد؛ اگر کسی او را می زد او مقابله به زدن نمی کرد.»

نووی رحمه الله تعالی گفت: «معنای گفته ابو ضَمَضَم این است که اگر کسی به او ظلم می کرد او قصاص نمی گرفت با این که حق قصاص گرفتن را داشت.»

چنان که در آیه ۱۹۴ سوره بقره آمده: ﴿فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ﴾

قشیری رحمه الله تعالی گفت: «بدان که از شکوهمندترین کراماتی که برای اولیاء است، توفیق همیشگی بر طاعت و حفظ و نگه داری همیشگی از گناهان و

خلاف کاری‌ها است.»

نووی رحمه الله تعالی فرمود: «مواردی هست که معصیت نیست، اما جزو خلاف کاری است؛ مثل آنچه که مکروه است کراحت تنزیه و مثل ترک شهوت و دل‌بخواهی که ترک آن مستحب است.»

(یعنی والاترین مقام اولیاء، در استقامت است که تعبیر از آن به مداومت بر طاعت و مداومت بر ترک گناه و خلاف کاری‌ها است. وقتی که خدای متعال به کسی عنایت فرمود و او را در شمار اولیاء و دوستان خود قرار داد، به او توفیق می‌دهد که همیشه بر طاعت خدای عزوجل استقامت داشته باشد. همیشه نه تنها از گناهان خود را دور کند بلکه هرچه در آن خلاف کاری باشد، هرچند که از جمله گناهان نباشد، باز هم خود را از آن دور بدارد، و از هر نوع مکروه پرهیزد. و از پیروی هوس‌ها حتی در آنچه حلال است پرهیزد؛ بر اندک قناعت کند و دنبال خوراکی‌های لذیذ هر چند که حلال باشد، نگردد.)

مکروه بر دو قسم است. کراحت تنزیه: «مثل تازه کردن وضو برای کسی که با وضوی اول نمازی نخوانده است.

کراحت تحریم: نماز بدون سبب خواندن، در موقع طلوع آفتاب، قبل از این که شانزده دقیقه از طلوع بگذرد و موقع استواء و موقع زرد شدن آفتاب تا غروب آفتاب (وقتی که ۱۶ دقیقه از طلوع گذشت و وقتی که آفتاب غروب نمود و بعد از زوال آفتاب مکروه نیست).

«آیا می‌توان خدا را دید؟»

قشیری رحمه الله تعالی می‌گوید: «اجماع علماء بر آن است که نمی‌توان خدا را در دنیا دید و همین معتمد است. گفت: شنیدم از امام ابوبکر بن فورک، که حکایت می‌کرد از امام ابی الحسن اشعری رحمه الله تعالی که در کتاب بزرگ خود «کتاب الرؤیة» دو قول آورده است. ما می‌گوییم دیدن خدای تعالی در دنیا، برای اولیاء حاصل نمی‌شود، نه برای این که غیر مقدور و ممتنع باشد، بلکه نزد اهل حق، عقلاً ممتنع نیست.» (یعنی، اجماع بر

آن است که در دنیا دیدن خدا برای اولیاء حاصل نمی‌شود).

و صحابه رضی الله عنهم أجمعین و کسانی که بعد از صحابه آمده‌اند از تابعین رحمهم الله تعالی اختلاف دارند در این که آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم در شب اسراء و معراج پروردگار خود را دید یا خیر.

گفته‌است: نزد بسیاری از علماء یا بیشتر علماء این است که رسول الله ﷺ پروردگار خود را دیده. قول عبد الله بن عباس همین است.

نووی رحمه الله تعالی می‌گوید: «در اوایل شرح صحیح مسلم رحمه الله تعالی من این مسأله را به بسط و تفصیل یاد کرده‌ام. (کسی که بخواهد بر آن اطلاع یابد به اول شرح صحیح مسلم تألیف نووی مراجعه نماید).

(اما دیدن باری تعالی در خواب از بسیاری از علماء نقل شده، از جمله امام احمد که می‌گوید: «رب العزة سبحانه و تعالی را به خواب دیدم. و از چیزی که مؤمن را به درگاهش نزدیک می‌سازد، پرسیدم. فرمود: «تلاوت کلام قرآن، گفتم با فهم یا بدون فهم، فرمود: با فهم و بدون فهم. پدرم نیز به این رؤیت مشرف شده، چنان که در کتاب «سلطان الرسائل» بیان داشته‌است.

آیا کسی که به شرف ولی بودن رسید، این مقام از او گرفته می‌شود؟!

قشیری رحمته الله گفت: «می‌گوییم: کسی که می‌گوید شرط ولی بودن، باوفایی است، که ولی به خوبی از عهده دوستی و ولی بودن بیرون می‌آید و بر طاعت حق تعالی همیشه پایدار می‌ماند، کسی که این قول را می‌گوید، گرفتن ولایت از ولی را جایز نمی‌داند. کسی که می‌گوید: ولی در حال ولی بودن، بر حقیقت حال خود ایمن است، اگر چه جایز است که حال او تغییر نماید. کسی که بر این قول رفته است می‌گوید: ممکن است شخصی حالا ولی و صدیق باشد و بعد از آن حال او تغییر نماید و از ولی بودن خارج شود.

قشیری گفت: ما همین قول را مختار خود می‌دانیم. یعنی آن خدای متعال که شرف

ولی بودن به کسی عنایت می‌فرماید ممکن است نظر عنایتش از او برگردد و ولایت را از او بگیرد). قشیری رحمه الله گفت: «جایز است که از جمله کرامات کسی این باشد که بداند برای همیشه بر شرف ولی بودن می‌ماند و عاقبتش به خیر است. و این مسأله ملحق است به آن مسأله‌ای که گذشت که: آیا ممکن است شخصی که به شرف ولایت رسیده، بداند که از اولیاء حق تعالی است.»

«کرامات و مواهب»

حد و تعریف کرامات گذشت. و اما مواهب جمع «موهبة» است، «موهبة» یک امر خارق العاده نیست که مثل کرامات باشد ولیکن به ندرت و اندکی حاصل می‌شود و عادتاً به آسانی حاصل نمی‌شود. و همین مواهب مایه امتیاز و برتری مردم بر بعضی دیگر است و اختصاص به اولیاء ندارد؛ بلکه برای اولیاء و غیر اولیاء حاصل می‌شود. در این باب به خواست خدای تعالی جمله‌هایی از کرامات و مواهب پسندیده را یاد می‌کنم. (موهبة به معنی بخشش خدای تعالی).

قال الله تعالی: ﴿وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ.﴾

(آیه ۱۲۰ سوره هود) و بازگو نماییم بر تو از اخبار پیغمبران آنچه را که مایه پایداری و ثبات قلب تو بر مهم رسالت باشد.

نیز فرمود: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدْ﴾، (آیه ۹۰ سوره انعام) ایشانند کسانی که خدا آنها را به راه راست رسانید. پس به هدایت ایشان اقتدا نما.

پیغمبران همه در سه اصل توحید، نبوت و معاد یکسانند. راه هدایت ایشان یکی است. همه به سوی توحید خدا دعوت می‌کنند. بر همین راه رفتند تا توحید و معاد رادر ذهن همه پیروان خود جای دادند. معلوم است که شریعت خاتم الانبیا، خاتمة الشرایع نیز است و شریعت هر کدام جزئی از این شریعت است. وظیفه هر کدام از پیغمبران بوده که اگر خاتم الانبیاء در هر زمانی مبعوث شود از او صلوات الله و سلامه علیه پیروی کنند. چنانکه در آیه ۸۱ سوره آل عمران آمده است.)

امام نوووی به اسناد خود از شیخ، ابو محمد بن قدامة، تا امام ابو عیسی ترمذی و از ترمذی تا ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت می کند که ابوسعید گفت: «رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود: «لَنْ يَشْبَعَ الْمُؤْمِنُ مِنْ خَيْرٍ يَسْمَعُهُ حَتَّى يَكُونَ مُنْتَهَاهُ الْجَنَّةُ» مؤمن از حرف خیری که بشنود سیر نمی شود تا این که به پایان کار خود که بهشت است، برسد» ترمذی این حدیث را روایت نمود و گفت: «حدیث حسن».

به همین اسناد از شیخ ابو محمد تا ترمذی و از ترمذی تا مسلمة بن عمرو روایت می کند که او گفت: «عمر بن هانی هر روزی هزار رکعت نماز سنت نافله می خواند و یکصد هزار بار تسبیح می گفت. (تسبیح یعنی سبحان الله گفتن).

«کرامت ابو مسلم خولانی رضی الله عنه»

امام نووی رحمه الله تعالی به اسناد خود از شیخ ابوالبقاء حافظ تا پدر عطا روایت می نماید که پدر عطا گفت: «زن ابو مسلم خولانی به شوهرش ابو مسلم خولانی گفت: «ما آرد نداریم، که نان بپزیم. ابو مسلم به همسرش گفت: پولی چیزی دارید؟ زنش گفت: «یک درهم داریم که از فروختن ریسمان است. ابو مسلم گفت: آن یک درهم رابه من بده و آن کیسه را بیاور تا آرد بخرم» ابو مسلم یک درهم و کیسه ای گرفت و به بازار رفت و نزد مردی که گندم و آرد و خوراکی می فروخت ایستاد. گدایی آمد و گفت: ای ابو مسلم به من صدقه ای بده! ابو مسلم آن دکان را رها کرد و به دکان دیگری رفت. مرد گدا به دنبال او رفت. به هر دکانی که ابو مسلم می رفت، شخص گدا به دنبال او می رفت و می گفت صدقه ای به من بده. موقعی که گدا از طلب زیاد، ابو مسلم را ناراحت کرد، ابو مسلم همان یک درهم را که داشت به سایل داد و کیسه را گرفت و آن را پر از خاک آره که نجارها از آره کردن چوب و تخته بیرون می ریزند، کرد. ابو مسلم کیسه را از خاک آره و خاک پر کرد و به خانه آمد. دست به دروازه زد، در حالی که دلش در ترس و لرز از زوجه اش می تپید، مبادا بگوید چه آورده ای؟، همین که زوجه اش در را باز کرد، کیسه را به داخل انداخت و رفت. زنش موقعی که کیسه را گشود دید آردی بسیار سفید و از

بهترین نوع آن است (که آن را دقیق حواری می‌نامیدند) آرد را خمیر کرد و نان پخت. موقعی که پاره‌ای از شب گذشته بود، ابومسلم به خانه آمد و در زد. زنش در را گشود. ابومسلم گفت: «این نان را از کجا آورده‌ای؟» زنش گفت: از همان آردی که خودت آوردی. او شروع کرد به خوردن و گریستن. چرا که می‌دانست که آرد نیاورده بلکه خاک ارّه و خاک آورده و این عنایت خدا بوده که به عنوان کرامت او، خاک ارّه را به آرد تبدیل فرموده است.»

«زندگی نامه ابومسلم رضی الله عنه»

ابومسلم، نام او عبدالله بن ثوب، به ضم ثاء و فتح واو، درباره نام پدر او گفته شده ثواب نام دارد، یعنی نام او، عبدالله بن ثواب است. گفته شد: اثوب نام دارد و عبدالله بن اثوب است. گفته شده: عوف است و او عبدالله بن عوف می‌باشد. گفته شده: یسلم است و او عبدالله بن یسلم نام دارد. درباره نام خود او هم گفته شده یعقوب بن عوف است. گفته درست همان است که اول ذکر شد، (کسانی که شهرت‌شان به کنیه‌شان است معمولاً در نام ایشان اختلاف پیش می‌آید، مثل ابوهریره رضی الله عنه، که شهرت او، ابوهریره است و بیش از سی قول درباره نام او گفته شده که معروف‌ترین آنها عبدالرحمن است)، ابومسلم اهل یمن است که در شهر «داریا» نزدیک دمشق، مسکن گزید. او از بزرگان تابعین و از عبّاد یعنی عبادتکاران و از صالحان تابعین است. او همچنین اهل کرامات آشکار و دارای حالات پسندیده و بزرگوار است. او از یمن سفر کرد تا به دیدار رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم مشرف شود؛ اما در راه خبر رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم را شنید و به مدینه آمد، ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النورین، امام علی و صحابه را ملاقات نمود.

از کرامات ابومسلم رضی الله عنه

از جمله کرامات ابومسلم که گرامی و ارزنده است، کراماتی است که امام احمد رضی الله عنه در

کتاب خود «کتاب الزهد» روایت نموده است، این که روزی ابومسلم از نزدیک دجله عبور می نمود، در حالی که خیزابه و موج آن، چوب و تخته را بیرون می انداخت، ابومسلم و یارانش بر روی آب رفتند. وقتی که به طرف دیگر دجله رسید رو به یارانش کرد و گفت: «آیا از کالایی که همراه داشته اید چیزی از دست داده اید تا دعا کنیم خدای عزوجل آنها را به شما برگرداند؟»

امام احمد بن حنبل رحمته الله در روایت دیگر آورده است که ابومسلم نزدیک دجله ایستاد و حمد خدای متعال را به جا آورد و خدا را ستایش گفت. آن گاه نعمتهای خدا را یاد کرد و از رفتن بنی اسرائیل بر دریا، همراه موسی علیه السلام یاد کرد. آن گاه به اسب فرمان داد تا به آب بزند، اسب او در دجله به راه افتاد و ابومسلم بر آن سوار بود. مردم که دیدند، ابومسلم بر آب دجله راه می رود از او پیروی کردند تا این که همه از دجله گذشتند.

در ایام فاروق اعظم، سیدنا عمر رضی الله عنه به سعد فرمان حمله به ایران را داده بود. ایرانیها هر چه کشتی بر دجله بود، از طرف عراق به ایران آوردند. مسلمانان وقتی که آمدند تا از دجله عبور کنند دیدند هیچ کشتی ای وجود ندارد. ابومسلم خدا را یاد کرد و به آب زد مسلمانان به دنبال او به دجله رفتند. پیاده و سواره گویا بر خشکی راه می روند، تا از دجله گذشتند و به طرف دیگر آن رسیدند، بدون این که آسیبی به کسی رسیده باشد یا چیزی را از دست داده باشند. ایرانیان که دیدند ایشان بدون کشتی آمده اند گفتند. اینان جن هستند» اسلام امثال ابومسلم را تربیت فرمود که موقع جهاد در راه خدا از هیچ خطری نمی اندیشیدند.

باز هم به اسناد امام احمد رحمه الله تعالی، که: ابومسلم رحمه الله تعالی برای جهاد به سرزمین روم رفته بود، والی و حاکم آن منطقه، دسته ای از مجاهدان را فرستاده بود و وقت معین کرده بود که در آن وقت به ابومسلم بپیوندند. آنان دیرتر از آن وقت آمدند و سروقت به ابومسلم نرسیدند. وی اندوهیگین شد، که مبدا آسیبی به ایشان رسیده و آنان را از آمدن سروقت باز داشته است. موقعی که ابومسلم بر لب رودخانه ای وضو می گرفت، و در دل او سخن از آن گروه مجاهدین بود که نیامده اند، کلاغی بر درختی رو به روی

ابومسلم نشست و گفت: «ای ابومسلم! از تأخیر کردن مجاهدین دلتنگ شده‌ای؟، ابومسلم گفت: «بله» کلاغ گفت: «اندوه‌گین مباش که ایشان بر دشمن پیروز شده‌اند و غنیمت به دست آورده‌اند و فلان روز به شما می‌رسند»، ابومسلم گفت: «تو که هستی؟ خدا تو را رحمت کند!» کلاغ گفت: «من خوش وقت‌کننده دلهای مؤمنانم.» گروه مجاهدان هم در همان روزی که کلاغ خبر داده بود به ابومسلم رسیدند.

«ابومسلم و سفره غذا»

امام احمد به اسناد خود آورده‌است، که ابومسلم با یاران مجاهد خود در زمین رومیان نشسته بود و با آنان سخن می‌گفت و صحبت می‌کرد. آنان به ابومسلم گفتند: «مدتی است گوشت نخورده‌ایم. اشتهای گوشت داریم. اگر دعا می‌کردی تاخدای عزوجل گوشت را روزی مان فرماید خوب بود»، ابومسلم دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا! گفتارشان را شنیدی. تو بر آنچه از تو خواسته‌اند توانایی»، این را گفته بود که صدای هلهله لشکریان را شنید. دید که آهویی می‌آید، تا بر یاران ابومسلم عبور نمود. پریدند و آهو را گرفتند و آن را ذبح نمودند و گوشت آن را پختند و خوردند.

«ابومسلم و دعای طلب باران»

امام احمد به اسناد خود آورده است که مردم در دوره معاویه رضی الله عنه دچار قحطی و خشک سالی شدند. معاویه مردم را باخود به مسجد برد. وقتی که به آنجا رسیدند، معاویه به ابومسلم رونمود و گفت: «می‌بینی مردم در چه حالی هستند. دعایی بکن و از خدا بخواه تا باران بفرستد»، ابومسلم گفت: «دعا می‌کنم، شتر را که گوش آن شکافته شده بیاورید» کلاهی که بر سر داشت از سر برداشت و دو دست را به دعا برافراشت و گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّا مِنْكَ نَسْتَمْطِرُ، وَ قَدْ جِئْتُ إِلَيْكَ بِذُنُوبِي فَلَا تُخَيِّبْنِي»، خدایا! از تو باران می‌طلبیم. من با همه گناهانم به سوی درگاه تو آمده‌ام مرا نومید مگردان. هنوز از آنجا برنگشته بودند که باران رسید. ابومسلم دعای بعدی خود را نیز فرمود و گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّ مَعَاوِيَةَ أَقَامَنِي مَقَامَ

سُمْعَةَ، فَإِنْ كَانَ لِي خَيْرٌ عِنْدَكَ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ»: خدايا! معاویه مرا در مقام شهرت، ایستادند. اگر برایم نزد تو خیری هست مرا به سوی خود ببر. یعنی مرا از دنیا ببر و به جوار خود برسان. آن روز که دعا کرد پنجشنبه بود. پنجشنبه بعدی به رحمت حق پیوست. رضی الله عنه فی الأولین و الآخرین.

ایشان طالب شهرت نبودند. شاید می دانست که ایام فتنه نزدیک است و با رفتن معاویه حکمرانی کودکان پیش می آید. از خدا خواست تا او را از این جهان خاکی برهاند و چون دعای او مستجاب بود به هدف خود رسید.

* * *

روزی عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه عموی رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم با پسرش، فضل، همراه بود. دید که عثمان رضی الله عنه با مروان راه می رود. عباس رو به پسرش، فضل، کرد و گفت: امروز چیزی در دست عثمان نیست و مروان همه کاره اوست. وقتی که کار به دست مروان باشد، خدا می داند چه می کند». عباس رضی الله عنه رو به خدای متعال نمود و گفت: «می خواهم مرا به جوار خود ببری. از دعای او یک هفته نگذشت که عباس به رحمت حق پیوست. معلوم است که مروان چه رفتاری کرد و چه بر سر عثمان ذی النورین رضی الله عنه آورد.

* * *

«ابومسلم و آتش»

به اسناد ابوطاهر سلفی رحمه الله تعالی، از شرحبیل بن مسلم روایت شده است که: «موقعی که اسود بن قیس عنسی کذاب، در یمن، ادعای پیغمبری نمود کسی را به دنبال ابومسلم فرستاد تا نزد او بیاید. وقتی که ابومسلم خولانی نزد او آمد گفت: «آیا گواهی می دهی که من پیغمبر خدا هستم؟ ابومسلم گفت: نمی شنوم. اسود کذاب گفت: «أتشهد أنَّ محمداً رسول الله؟ قال نعم، (آیا گواهی می دهی که محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر خداست؟ ابومسلم گفت: بله گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست. چندبار اسود آن دو جمله

را تکرار کرد و جواب مسلم، همان بود. اسود عنسی کذاب دستور داد، آتشی عظیم برپا کردند و ابومسلم را در آتش انداختند. آتش هیچ اثری بر ابومسلم نداشت. اطرافیان اسود عنسی به او گفتند که ابومسلم را از اینجا بیرون کن و گرنه پیروانت را فاسد می‌کند، یعنی ایشان را هدایت می‌کند تا تو را ترک نمایند. سپس اسود کذاب به ابومسلم گفت که از آنجا بیرون برو.

«ابومسلم رضی الله عنه و سیدنا، عمر رضی الله عنه»

ابومسلم از آنجا به مدینه منوره آمد. موقعی که او به مدینه رسید، رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم رحلت فرموده بود و ابوبکر صدیق رضی الله عنه به جانشینی رسول الله منصوب شده بود. ابومسلم، شتر خود را در برابر دروازه مسجد رسول الله خوابانید و خود داخل مسجد شد و برابر یکی از ستونهای مسجد به نماز ایستاد. عمر رضی الله عنه او را دید. برخاست و به سوی او رفت و فرمود: «شما چه کسی هستید؟»، ابومسلم گفت: «اهل یمن هستم»، عمر رضی الله عنه فرمود: «شاید شما آن کسی باشید که کذاب او را به آتش انداخت؟»، ابومسلم گفت که او عبدالله بن ثوب است، عمر رضی الله عنه فرمود: «به نام خدا از تو می‌خواهم، تو عبدالله بن ثوب هستی؟»، ابومسلم گفت: «اللهم، نعم»: «خدایا، بله من هستم» عمر رضی الله عنه دست به دور گردن او کرد و گریست. آنگاه او را نزد ابی بکر رضی الله عنه برد، ابوبکر. ابومسلم را میان خودش و عمر نشانده، و گفت: «الحمد لله که نمردم و خدا به من کسی را نشان داد که با او مانند ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام رفتار شده است.»

نووی رحمه الله تعالی می‌گوید: «اثر نکردن آتش بر ابومسلم از بزرگترین کرامات و از بهترین حالت‌های بزرگواری است.» ابومسلم رحمه الله تعالی که در جواب اسود کذاب گفت نمی‌شنوم، دو احتمال دارد: یکم این که من پیغمبری تو را قبول ندارم.

دوم این که بر معانی ظاهر آن است، یعنی خداشنوایی او را گرفت تا چنان گفتار باطل و زشت و شیعی را نشنود، (جایز است که معنی اش این باشد که من گوش خود را از شنیدن این سخن باطل و قبیح نگه می‌دارم).

نووی رحمه الله تعالی می گوید: «بعضی از ائمه، بر معنای اولی اکتفاء کرده اند، نزد من معنی دومی ظاهر تر است.

کرامت عبدالواحد بن زید

احمد بن ابی حواری رحمه الله تعالی در کتابش «کتاب الزهد» آورده است که: «عبدالواحد بن زید در اواخر عمرش دچار مرض فلج شده بود و از خدا خواسته بود که در وقت وضو سلامت خود را باز یابد، (دعای او به اجابت رسیده بود) موقع وضو از تخت برمی خاست و می رفت، طهارت و وضو می گرفت، چنان که گویا فلج نیست، به سریر خود که برمی گشت فلج برمی گشت. والله سبحانه و تعالی اعلم.

قضای خداوند متعال بر این بود که او دچار مرض فلج شود. او هم به قضای خدا راضی بود و خواهش کرد که موقع طهارت و وضو سلامت خود را باز یابد. خدا هم دعای او را اجابت فرموده بود.

«کرامت سهل بن عبدالله»

روایت داریم به اسنادی که از پیش یاد کردیم از امام قشیری رحمه الله تعالی که قشیری گفت: «شنیدم از ابو حاتم سجستانی (سیستانی) که می گفت: «ابونصر سراج می گفت: به شهر تُسْتَر وارد شدیم و در قصر سهل بن عبدالله تُسْتَری خانه ای دیدیم که مردم، آن خانه را خانه درندگان می نامیدند. از مردم پرسیدیم: چرا آن خانه را خانه درندگان می نامند؟، گفتند درندگان می آمدند نزد سهل، سهل آنها را به این خانه می برد و می نواخت و به آنها گوشت می داد. ابونصر گفت: «مردم تستر همه بر این مسأله اتفاق داشتند. آن جماعت انبوه در سخنانشان تردید نمی آید؛»

«کرامت ابو الخیر تیناتی رحمه الله تعالی»

روایت داریم به اسناد خود تا ابی قاسم قشیری رحمه الله تعالی، که گفت: «از

احمد بن محمد یمنی و او گفت از عبدالله بن علی صوفی و او نیز از حمزه بن عبدالله علوی روایت می‌کند: به خانه ابوالخیر تیناتی وارد شدم. در دل به خود گفته بودم که سلامش می‌کنم و بیرون می‌روم و نزد او خوراکی نمی‌خورم. وقتی که از پیش او بیرون رفتم و کمی راه رفتم، دیدم او پشت سرم می‌آید و طبقی از خوراک بر دست نهاده و گفت: «ای جوان! تو از تصمیم خود که پیش من خوراک نخوری بیرون رفته‌ای. می‌توانی این طبق خوراک را از دست من بگیری.»

ابوالخیر به کرامات معروف بود. (یعنی آنچه در دل من آمده بود، او آن را دانسته بود).

چه موقع شیر از ما می‌ترسد؟

از ابراهیم رقی حکایت کرده‌اند که: «نزد ابوالخیر به قصد سلام کردن بر او رفتم. ابوالخیر نماز مغرب را خواند، لیکن فاتحه را آن چنان که من فکر می‌کردم نخواند. در دل به خود گفتم: سفرم هدر رفت. برای این که نزد کسی آمده‌ام که فاتحه را درست نمی‌خواند. وقتی که سلام نماز را داد من برای طهارت بیرون رفتم. دیدم درنده‌ای به طرف من حمله‌ور است. برگشتم به سوی ابوالخیر و گفتم: «شیر می‌خواست مرا بدرد. ابوالخیر بیرون آمد و فریاد زد و گفت: «به تو نگفتم‌ام که متعَرَض مهمانان من مشو. شیر رفت و من رفتم طهارت گرفتم و برگشتم. موقعی که برگشتم ابوالخیر به من گفت: «شما مشغول راست کردن ظاهر زبان هستید. به همین سبب از شیر می‌ترسید، مامشغول راست داشتن دلها هستیم و شیر از ما می‌ترسد،»

نوی رحمه‌الله می‌فرماید: «شاید به وَهْم کسی که خود را شبیه فقهای داند و فقیه نیست، برسد که نماز ابوالخیر صحیح نیست؛ برای این که فاتحه را کامل نخوانده است، این چنین وَهْم و گمانی، نادانی است و کودنی.

کسی که چنین وَهْم و گمانی به فکر خود راه می‌یابد، و در گمانهای پوچ بردن نسبت به دوستان خدا جسارت و گستاخی می‌نماید، عاقل باید از متعَرَض شدن به چیزی از آن،

بپرهیزد، بلکه شایسته است که اگر حکمت را کار اولیا که ندانست از کسی که آن را می‌داند بپرسد. هر چیزی که حقیقت ندارد گمان می‌کند مخالف شرع است. در حقیقت مخالف شرع نیست. تأویل افعال اولیاء الله واجب است، جواب این که گمان کرد فاتحه را کامل نکردن مبطل نماز است از سه وجه است:

۱- یکم این که نماز را فاسد نمی‌کند به اتفاق.

۲- دوم این که بیش از آن نتوانسته به سبب خللی که در زبانش بوده و نمازش به اتفاق صحیح است.

۳- سوم این که اگر عذری نداشته، خواندن فاتحه لازم نیست. این نظر ابوحنیفه رحمه الله تعالی و گروهی از علما است، و بر این ولی بزرگوار واجب نیست که مقید به مذهب کسی باشد که فاتحه را واجب می‌داند. این نظر سوم را به خط خود شیخ دیدم. رضی الله تعالی عنه.

«بابی در بیان داستانهای دلنشین»

نووی رحمه الله تعالی فرمود: «من کرامات بعضی از بزرگان را جمع نمودم و برای هر کدام مطلبی قرار دادم، تا به دست آوردنش آسانتر و مراجعه‌اش راحت‌تر و در ذهن خواننده دلنشین‌تر باشد.

بدان که این باب اگرچه در شمار بابهای زهد نیست ولیکن از مطالبی است که هرگاه انسان ملول شد، خواندن این مطالب برایش آسایش خاطر به بار می‌آورد. و شخص زاهد، گاهی نیاز به شنیدن سخن دیگران دارد، تا او را به طاعت تشویق کند. اگر مردم کتابی که دارای عبارتی دلنشین است را نیابند که به مطالعه آن مشغول شوند، گاه دنبال امور مردم را می‌گیرند و چه بسا که کارشان به غیبت منجر می‌شود. بنابراین وقتی که به خواندن چنین حکایاتی از بزرگان مشغول شوند، دلشان رغبت به خواندن و شنیدن آن می‌یابد و از غیبت و سخنان زشت بازشان می‌دارد. با این حال حکایاتی که می‌آورم به یاری خدای متعال، خالی از فایده‌هایی نخواهد بود که به کار طالب آخرت می‌آید. توفیق یافتن راه

خیر را از خدا می‌خواهم تا ما را در طاعتش موفق فرماید و از آنچه رضای او در آن نیست نگه‌دارد.

«کرامت سلیمان بن حرب رحمه الله تعالی»

از امام ابی حاتم رازی یکی از ارکان حدیث رحمه الله تعالی روایت که: «در مجلس سلیمان بن حرب رحمه الله تعالی در بغداد حاضر شدم. در مجلس او چهل هزار نفر حاضر بودند. مجلس او نزدیک قصر مأمون بود. منبری برای او ساخته شد. سلیمان بر منبر آمد. مأمون بالای قصر بود. در قصر را گشوده و پرده کشیده و پشت پرده نشسته بود و آنچه را که سلیمان املاء می‌کرد می‌نوشت.»

از سلیمان پرسیدند: اولین حدیثی که حوشب بن عقیل روایت نمود کدام حدیث بود؟ سلیمان ده بار گفت: «حدیثا حوشب بن عقیل و مردم می‌گفتند: نمی‌شنویم. تا این که گفتند: فایده‌ای ندارد، مگر این که مستملی حاضر شود؛ (مُستَمَلی: کسی که سخن محدث را به آواز بلند به مردم می‌رسانید) جماعتی رفتند و مستملی را آوردند. وقتی که مستملی آمد گفت: به یاد نداشته‌ام؛ (که حالا وقت خواندن حدیث است) همین آواز او مانند رعد بود. وقتی که حاضران صدای مستملی را که مانند رعد بود شنیدند همه خاموش شدند. آنان که مستملی بودند و هر چه سلیمان می‌گفت به آواز بلند تکرار می‌کردند، همه نشستند صدای مأمون خلیفه عباسی بلند بود، او هم مستملی شد تا با آواز بلند آنچه را که سلیمان روایت می‌کند، تکرار کند. ابو حاتم گفت: «از سلیمان کسی سؤال حدیث نکند مگر وقتی که حدیث را شنید آن را روایت نماید.»

در این داستان چند نکته است:

- ۱- رغبت مردم برای شنیدن حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم که چهل هزار نفر حاضر می‌شدند نزد آن شیخ مشهور به فضل و حفظ حدیث.
- ۲- جایگاه سلیمان بن حرب که این همه مردم برای روایت از او جمع می‌شدند.
- ۳- رغبت خلفا برای فراگرفتن علم، چنان که مأمون خلیفه عباسی، خود گوش به

حدیث می‌داد و می‌نوشت.

- ۴- کار مستملی که به آواز بلند حدیث را به گوش حاضران می‌رسانید و مقام مستملی که مأمون خلیفه عباسی به آواز بلند خود حاضر شد کار مستملی را انجام دهد.
- ۵- اهمیت مستملی که آواز محدث را به گوش چهل هزار نفر می‌رسانید.
- ۶- تیسیر خدای متعال که در زمانه‌ای که بلندگو نبود، آواز مستملی مانند رعد و غرش ابر بود که به چهل هزار نفر یا بیشتر می‌رسانید.
- ۷- شرط این که کسانی حق سؤال حدیث و شنیدن آن را دارند که آن را روایت کنند و به دیگران برسانند.

«کرامت قاضی ابو عبدالله محالی رحمه الله تعالی»

علامه ابوسعید سیمعانی رحمه الله تعالی فرمود: «که در مجلس امام قاضی، ابو عبدالله محالی رحمه الله تعالی ده هزار مرد، برای شنیدن درس او و استفاده از علم او حاضر می‌شدند. (یقیناً هم برای شنیدن درس، مستملیانی داشته‌است که درس او را به حاضران بشنوند).

«کرامت شهاب الدین سهروردی

و جمال الدین رحمهما الله تعالی»

نوی رحمة الله تعالی می‌گوید: «به خط شیخ رحمه الله تعالی دیدم که در چند جا نوشته بود که دوبار از شیخ و آقای ما امام حافظ زین الدین رضی الله تعالی عنه شنیدم. آخرین بار که از شیخ شنیدم روز چهارشنبه سوم ماه رمضان سال ششصد و پنجاه و هفت ه. ق بود. می‌گفت: «شیخ بزرگوار شهاب الدین سهروردی رضی الله تعالی عنه در شهر دمشق به وعظ نشست. (خدا آن را نگه دارد و حفظ فرماید) أعز بن ابراهیم بن محمد ممدوح بن علی ربی بن عبد الله جواد بن جعفر رحمهم الله تعالی قرآن را تلاوت نمودند شهاب الدین سهروردی از قراءت او به وجد و شوق آمد. لباسهای بالایی بدن را بیرون

آورد و به قاری داد. جمال الدین لباسهای شیخ سهروردی را از ایشان به مبلغ پانصد درهم برای تبرک و برکت یافتن از او خرید.

نتیجه: از این داستان دانسته می شود که، واعظ قبل از شروع وعظ، به قاری می گفته است که آیاتی از قرآن را بخواند، تا واعظ آن آیات را به آیات دگر از قرآن و به احادیث و آثار بزرگان به حسب اطلاع خود بسط و تفصیل دهد و وعظ خود را بر آن پایه قرار دهد. و در داستان بالا، قرائت قاری به حدی جذاب و گیرا بوده که شیخ واعظ از قرائت او به وجد و شوق آمده و لباسهای خود راکنده و به عنوان خلعت به او داد. جمال الدین لباسهای شیخ را به پانصد درهم از او خریده است).

نووی رحمه الله تعالی می گوید: «شیخ شهاب الدین سهروردی هیچ لحظه ای از وقت خود را ضایع نمی کرد. همیشه مشغول طاعت، خیررسانی بود. به نماز، قرائت قرآن، ذکر و یاد خدا، تعلیم علم، وعظ و ارشاد می پرداخت رضی الله تعالی عنه.»

نووی می گوید: «شیخ ما رضی الله تعالی عنه خرقه را از دست شهاب الدین سهروردی پوشید و در رباط بغداد، مدتی هم صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی بود رضی الله تعالی عنهما.

(خرقه: لباسی که شیخ آن را به مرید می پوشانیده است تا اعلام دارد که او در سلک صوفیه داخل شده است. و رباط محلی که درویشان و اهل طریقت در آنجا سکونت داشته اند. گمان نرود که اینان جماعتی بیهوده بوده اند. برای این که ایشان با خوراک اندک و مجاهدت بسیار، برای نشر اسلام و دعوت مردم به سوی تقوا سر برکف نهاده، با تحمل انواع مشقت به نقاط دوردست می رفته اند. انتشار اسلام در هند و چین و مناطق ناشناخته افریقا همه به همت این رادمردان بوده است).

نووی رحمه الله تعالی می گوید: «از شیخ و سرورمان، امام عارف و صالح و بازمانده شیوخ طریقت شرف الدین ابواسمعیل محمد بن ابراهیم بن صری هرماس بن نجار بن عقیل ابن جابر بن حکام بن حکمة بن یوسف بن جعفر الطیار بن ابی طالب رحمه الله شنیدم و این نسب شیخ ماست که در روز جمعه چهاردهم ماه مبارک رمضان سال ششصد و پنجاه و نه ه. ق.

در مدرسه رواجیه در دمشق خدا آن را نگه دارد و حفظ فرماید آن را بر من املاء نمود:

از شیخ ما، شرف الدین، شنیدم که می گفت: در روایت از شیخ فقیه امام صالح محمدبرسی رحمه الله تعالی آمده، که او گفت: ما به حافظ عبدالغنی نگاه می کردیم. جماعتی بودیم که در این جماعت افرادی به رتبه فتوا رسیده بودند، و موقعی که حافظ عبدالغنی پای خود را بر پله کرسی درس نهاد تا برای درس دادن بر کرسی بنشیند، در دل خود گفتم به چه سبب خدا تو را فضل و برتری داد؟ من این را به دل آورده بودم که حافظ عبدالغنی از روی کرسی تدریس نظر به من کرد و گفت: «بدبخت! کسی که خدمت خدا کرد، مردم به خدمت او کمر می بندند: مَنْ خَدَمَ خُدِمَ، مَنْ خَدَمَ خُدِمَ، مَنْ خَدَمَ خُدِمَ: آمَنْتُ بِاللَّهِ: من ایمان آوردم به خدای یکتایی که چنین اولیایی دارد که آنچه در دل مردم خطور می کند، می دانند؟»

«کرامات شیخ ابواسحاق شیرازی، صاحب مذهب.»

نووی رحمه الله تعالی می گوید: «از بزرگ ما شیخ کمال الدین سَلَّار، خدا نگه دارش باد! شنیدم که او از بعضی از فقهاء حکایت می کرد که کتاب مذهب را زیر سر نهاد (مثل بالش) و به خواب رفت و جنب شد. شیخ ابواسحاق صاحب کتاب مذهب را به خواب دید که پا به او می زند و می فرماید: بنشین! از خواب برخیز! آیا کفایت نیست که کتاب مذهب را زیر سر نهاده ای و جنب شده ای و باز هم بیدار نمی شوی؟ او کما قال الشیخ، (کلمه او کما قال. هر جاعین عبارت را به درستی تشخیص نمی دهند، می آورند و عبارت را به معنی آن تعبیر می کنند. در داستان بالا شیخ دانسته بود که آن فقیه، کتاب مذهب را مانند بالش زیر سر نهاده و به خواب رفته است، در حالی که کتابی که نام خدا و آیات قرآن و حدیث دارد، زیر سر نهادن حرام است) این است که او را تنبیه و توبیخ کرد.

«کرامات در بسیار کردن اندک»

نووی رحمه الله تعالی می گوید: «از شیخ و بزرگ ما امام فاضل و علامه برجسته و مایه

عزت دین اباجعفر عمر بن اسعد بن ابی غالب ایللی مفتی شافعی، رحمه الله تعالی در روز دوم شعبان سال ششصد و پنجاه و نه ه. ق، در مدرسه رواجیه در دمشق، خداوند دمشق را و همه شهرهای مسلمانان و همه امت اسلام را حفظ فرماید، شنیدم که می گفت: بعضی از فقها گفته اند: شیخ کتاب «نهاية المطلب» را نوشته بود. عادت داشتم هر شب چند ورق که معلوم کرده بودم باید بنویسم، هر شب آن مقدار را از آن کتاب می نوشتم. شبی به چراغ نظر کردم، دیدم روغن آن اندک است. برای اینکه همه آن اوراق را که عادت دارم بنویسم کفایت نمی کند. مشغول نوشتن شدم و از فکر این که روغن چراغ اندک است بیرون رفتم. به یادم نیامد که روغن چراغ اندک است و خاموش خواهد شد، مگر وقتی که همه آن اوراق را نوشته بودم. وقتی که از نوشتن آن اوراق فارغ شدم و اوراق نوشته شده را شمردم به یادم آمد که دعا کرده ام که روغن چراغ به نوشتن من کفایت بکند و خاموش نشود. وقتی که از نوشتن فارغ شدم، نظر به چراغ نمودم. چراغ همان گونه که نظرم به آن بود خاموش شد. او کما قال: یعنی شیخ به همین عبارت به من گفت، یا به عبارت دیگری که من معنی آن را نوشتم؛»

«کرامت نجم الدین عیسی کردی»

(شیخ فقیه، نجم الدین عیسی کردی شافعی، علیه رحمة الله تعالی و رضوانه، نووی رحمه الله تعالی فرمود: «او در سال ششصد و پنجاه و شش ه. ق وفات یافت. گمان می کنم در ماه شعبان بود. ایشان فقیه بودند و در مدرسه رواجیه در شهر دمشق درس می دادند. خداوند دمشق را حفظ فرماید، و شر هر بداندیشی را از شهر دمشق دفع فرماید. همیشه دمشق را یکی از شهرهای مسلمانان قرار دهد و همچنین همه شهرهای مسلمانان را حفظ فرماید و برقرار بدارد و عموم مسلمانان را نیز حفظ فرماید!» (این که نووی رحمه الله تعالی این همه دعا برای شهر دمشق و دیگر شهرهای مسلمانان و برای عموم مسلمانان می فرماید، برای این است که او در عصری بود که فتنه مغول و چنگیز علیهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین بیداد می کرد. امام نووی می دانست که مسلمانان و

دیوار اسلام در برابر چه خطر هولناکی قرار دارند).

نووی می‌فرماید: «بعد از شب جمعه که او وفات یافته بود، چند شب بعد او را به خواب دیدم. می‌دانستم وفات یافته؛ بر او سلام کردم و گفتم: ای نجم‌الدین آیازنده شده‌ای و آمده‌ای؟!» به او گفتم: غزالی در کتاب «الموت» از کتاب «احیاء علوم‌الدین» یاد کرده که مرگ یک امر عظیم است. کسی بعد از رفتنش از دنیا برنگشته است که به ما خبر دهد از حقیقت مرگ. کسی حقیقت مرگ را نمی‌داند، مگر کسی که آن را چشیده باشد. آنگاه به او گفتم: تو از حقیقت مرگ به ما خبر بده. نجم‌الدین گفت: مرگ اگرچه دشوار است و لیکن در یک لحظه اندک است و می‌گذرد.

گفتم: حال شما بعد از مرگ چگونه است؟

گفت: در آنجا نزد خدا خیر بسیار است. مثل این که اشاره می‌نمود که حال او از فضل خدای تعالی خوب است. این که رحمت خدا بعد از مرگ به انسان می‌رسد (به این عبارت یا آن چنان که به خواب دیده‌ام).

«کرامات شمس‌الدین محمد نووی رحمه‌الله تعالی»

نووی رحمه‌الله می‌گوید: «او در سال ششصد و پنجاه و شش ه. ق درگذشت، بر روح او ختمه شریفه (قرآن) خواندم و بعد از وفاتش رحمه‌الله علیه او را به خواب دیدم. می‌دانستم او درگذشته است. گفتم: ای شمس‌الدین! در چه حال هستی؟ آیادر بهشت هستی؟ او گفت: امروز داخل بهشت نمی‌شویم. بعد از قیامت به بهشت می‌رویم. گفتم: راست گفتی، امروز داخل بهشت نمی‌شود مگر پیغمبران صلوات‌الله و سلامه‌علیهم و شهیدان. اما غیر انبیاء و شهداء خوشی در غیر بهشت داده می‌شوند. موقعی که قیامت به پاشد، به بهشت می‌روند چنان که در شریعت مطهره اسلام آمده است. باز به او گفتم: در حدیث آمده که روح به بدن برمی‌گردد، پیش از سؤال دو ملائکه که منکر و نکیر نام دارند، در چه موقع روح به بدن برمی‌گردد بعد از نهادنش در قبر، و یا موقعی که میت برای شستنش در نعش است؟!»

او گفت: «روح میت بعد از نهادنش در قبر به بدنش برمی‌گردد. خدا او را رحمت فرماید و ما را و پدران و مادران مان را و مشایخ مان و هر کسی را که نفعی از او به ما رسید و هر کسی را که بدی از ما به او رسید و همهٔ مسلمانان را، خدا همگی مان را به رحمتش شاد فرماید.»

نووی رحمه الله تعالی گفت: «از دوست مان شنیدم شیخ و امام زاهد و پرهیزگار عارف شمس الدین، روز سه شنبه بیست و یکم جمادی الأولى، سال ششصد و شصت و یک ه. ق، در خانقانه شَمِیصاتیّه در دمشق، خدا آن را در پناه خود بگیرد، شنیدم او می‌گفت: «چند روزی - یعنی زمانی اندک - پیش از این، سخنی میان دو شیخ پیش آمد که هر کدام، امام است و این دو شیخ از علماء مذهب ماهستند، دربارهٔ دیدن آنچه به من داده شده بود، و من خوب نمی‌دانم از آن دو نام ببرم، سخنی میان آن دو درگرفت.

شمس الدین گفت: «میان آن دو بحثی پیش آمد، در این خصوص که قرآن در نوشته قرآن‌ها و در سینه حافظان است، نه بدین معنی است که کلام ازلی در آن حلول یافته باشد. بلکه این نوشته و آن محفوظ در سینه حافظان دلالت می‌کنند، بر آن کلام قدیم، چنان که علماء مذهب ما گفته‌اند. پس از آن بحث، کتاب «ارشاد» تألیف امام الحرمین را خواستند و در آن نظر نمودند و رفتند. در همان شب به خواب دیدم، دریایی که در وسط آن چیزی است و آن چیز مطلوب همه مردم بود و همه علما و مسلمانان به آن دریا احاطه داشتند. (یعنی گرداگرد دریا علماء ایستاده بودند) نظر همه علماء به سوی آن چیزی بود که در وسط دریا بود. نمی‌دانستند چه چیزی است و چرا نمی‌توانند آن را درک کنند. دیدم که از آن میان امام الحرمین میان مردم رفت، از ایشان گذشت، دامن جامه را بالا زد و داخل همان دریا شد و پانزده گز از آن دریا را پیمود و نتوانست از آن بگذرد و همانجا ایستاد. باقی علماء چنان که بودند، دور تا دور دریا را گرفته بودند و نظرشان به سوی همان چیزی بود که در وسط دریا است. پشت سر علماء مردم بسیاری از کسانی که به علوم گذشتگان اشتغال داشتند بودند، یعنی علوم اوایل مثل علم هیئت و فلک، عمل منطق و علم اصول دین.

پشت سر این مردم کسانی بودند که نسبت به این کم عقیده‌اند و نماز نمی‌خوانند نه من ایشان را می‌شناختم و دیدم اینها پشت سر همه مردم هستند. دیدم سگهایی بر این مردم کم‌دین بد عقیده می‌شاشند. یک نفر را برایم آوردند که من او را می‌شناختم. او از جمله کسانی بود که هنرش به وجود آوردن اختلاف بود و حسب و نسب او به سوی کم‌دینی بود. من دوست نمی‌دارم که او را به نام و نشان معین بسازم. او را در حال مستی دیدم. شرف‌الدین خواب خود را به همین عبارات گفت و یا آن که من عین عبارتش را نیاورده‌ام، به حسب معنی گفته‌ام او را آورده‌ام.

نووی رحمه‌الله تعالی بعد از آن داستان که بیان داشت فرمود: نَسَأَ اللهُ الْكَرِيمَ الْمَنَانَ ذَا الْعِظْمَةِ وَالسُّلْطَانَ، وَالْفَضْلَ وَالْإِمْتِنَانَ، الرَّؤْفَ الرَّحْمَنَ، إِنَّ يَحْسُنَ الْعَاقِبَةَ لَنَا، وَ لَوْلَا دِينُنَا، وَ مَشَايِخُنَا، وَ أَصْحَابُنَا، وَ مَنْ نَحْبُ، وَ الْمُسْلِمِينَ أَجْمَعِينَ آمِينَ؛

«کرامت ابویعقوب کرامی رحمه‌الله تعالی»

امام سمعانی در کتاب خود «الأنساب» آورده است که ابویعقوب اسحاق بن ممشاد کرامی، خوش و عظم بود. وقتی به وعظ می‌نشست مردم را تحت تأثیر سخنان خود قرار می‌داد. و توسط او پنج هزار نفر از مردوزن که اهل گناه کبیره و مجوس بودند مسلمان شدند، و روش اسلام و نیکوکاری در پیش گرفتند.

در حقیقت از بهترین کرامتها نجات دادن مردم از کفر و فسق و بدرفتاری است و همین کرامت برای ابویعقوب حاصل شد.

«کرامت عبدالله بن عمر بن میسر رحمه‌الله تعالی»

از امام ابی بکر انباری و او از احمد بن یحیی بن ابوالعباس، روایت شده که از قواریری، یکصد هزار حدیث شنیدیم، منظور او از قواریری، عبدالله بن عمر بن میسر است که اباسعید از موالی چشم بصری و بعدها بغدادی می‌باشد؛

(انبار نام شهری در عراق است، قواریر جمع قاروة است، قاروره به معنی شیشه است)

که در آن سرکه و گلاب و امثال آن می ریزند، قواریری: شیشه ساز یا شیشه فروش. علماء متقدم نظر به این که علم را برای خدا می آموخته و تعلیم می داده اند، برای امرار معشیت کاری داشته اند، مثل قواریری: شیشه ساز، ماوردی: گلاب ساز، صباغ: رنگریز، صایغ: زرگر و امثال اینها. مولی: به معنی برده می آید، چنان که زید بن حارث مولی رسول الله بود و رسول الله او را آزاد کرد و مولی به معنی آقا، مولای رسول الله: آقای من رسول الله است، و مولی به معنی هم پیمان، و مولی به کسی که بر دست دیگری آزاد شده و یا بر دست دیگری مسلمان شده است می گویند. البصری ثم البغدادی: که در اول کار محل اقامتش بصره بوده و بعد به بغداد منتقل شده است و در روایت بالا، ممکن است اجداد او به دست بنی چشم مسلمان شده باشند) والله سبحانه و تعالی اعلم.

«آنچه شیخ بدرالدین نقل نموده (رحمه الله تعالی)

نووی رحمه الله می گوید: «به خط شیخ رحمه الله تعالی دیده ام که به عنوان تعلیق در چند جای پراکنده نوشته است: از شیخ ما، قاضی امام دارنده انواع نیکی ها، بازمانده شیوخ و علماء، بدرالدین ابو عبد الله محمد بن ابراهیم بن خلکان اربلی شافعی رضی الله تعالی عنه، در روز چهارشنبه، شانزدهم رجب سال ششصد و شصت هـ. ق شنیدم که می فرمود: «زنی را دیدم - به گمانم زنی صالحه بود - که همه قرآن عزیز را در هفتاد روز از بر کرده بود،» در حقیقت از برکردن قرآن از بزرگترین نعمتها است و معمولاً حد معمول حفظ قرآن، دو سال است. کسی که بتواند در هفتاد روز همه قرآن را حفظ نماید از نوادر است.

«کمال الدین سلاّر رحمه الله تعالی»

نووی رحمه الله تعالی می گوید: «از شیخ مان، قاضی الاسلام کمال الدین سلاّر، شنیدم که می فرمود: «کتاب «التنبیه» را در چهار ماه از بر کردم.»

(تنبيه: اسم کتابی است تألیف شیخ ابواسحاق شیرازی رحمه الله تعالی، و از کتابهای مورد اعتماد در فقه مذهب شافعی رضی الله تعالی عنه می باشد، کتابی مثل «تنبيه» در چهار

ماه از برکردن خود کرامتی بزرگ است.)

تألیفاتِ امام غزالی

امام نووی رحمه الله تعالی می گوید: «از شیخ مان، بَنَیسی حفظه الله تعالی، چندین بار شنیدم که می گفت: «کتابهایی را که امام غزالی تصنیف فرموده است، شمرده ام. آن ها را بر مدت عمر او تقسیم کرده ام؛ چنین نتیجه گرفته ام که او هر روز سی و دو صفحه می نوشته است. این از فضل خداست که به هر کسی که بخواهد عطا می فرماید؛» (هر روز سی و دو صفحه نوشتن، با آن همه مشغولیتی که امام غزالی داشته است از تدریس در نظامیه و از وعظ و ارشاد و از سؤال و جواب مردم و از استقبال مردم و صحبت با آنان، دلالت بر کراماتی بزرگ دارد.)

«تصانیف شافعی و اشعری رضی الله عنهما»

امام نووی رحمه الله تعالی می گوید: «از جمله علمای بزرگ که به بسیاری تصنیف شهرت دارند:

۱- امام ابو عبدالله محمد بن ادريس شافعی است (رضی الله تعالی عنه).

۲- امام ابوالحسن اشعری است (رضی الله تعالی عنه)

امام ابوبکر بیهقی رحمه الله تعالی مصنفات امام شافعی را بر شمرده است.

امام حافظ شام، بلکه امام حافظ دنیا، ابوالقاسم، معروف به این عساکر در کتاب خود به نام «تبیین کتاب المفتی» کتابهایی را که به امام ابوالحسن اشعری نسبت داده شده اند بر شمرده است و آن ها را قریب به سیصد تألیف دانسته است.

در قسمت شرح حال و زندگی که در آخر کتاب می آید کتابهایی که در ذکر نیکوییهای

امام ابو عبدالله شافعی رضی الله تعالی عنه تألیف شده معرفی می گردد.

«آنچه شیخ امام نووی نقل نموده»

نووی رحمه الله تعالی می گوید: «سمعت شیخنا و سیدنا، الإمام الجلیل، والسید النبیل، الحافظ المحقق، والمقتبس المدقق، الضابط المتقن، والمشفق المحسن، الورع الزاهد، و المجتهد العابد، بقية الحفاظ، المفتی شیخ الأئمة و المحدثین، ضیاء الدین ابواسحاق ابراهیم بن عیسی المرادی.

از شیخ ما ابواسحاق مرادی- که دارای این همه فضایل بود، در روز چهارشنبه هفتم شوال سال ششصد و پنجاه و هشت هـ. ق در مدرسه باورائییه، در دمشق - خدا آن را نگه دارد و حفظ فرماید - شنیدم که می گفت: از شیخ عبدالعظیم رحمته الله شنیدم که می گفت:

به دست خود، نود مجلد و هفتصد جزء نوشتم؛ همه اینها در علوم حدیث از تصنیف و غیره و اینها را از تصنیفات خود و غیر آن چیزهای بسیاری نوشت.

شیخ ما، ابواسحاق مرادی، فرمود: «ندیده‌ام و نه شنیده‌ام، دانشمندی که بیشتر از شیخ عبدالعظیم اجتهاد و کوشش داشته باشد در مشغول داشتن خود در علم و طاعت، هیچ وقت فارغ نمی‌نشست. در تمام ساعات شب و روز مشغول بود.»

شیخ ما گفت: «که من دوازده سال همسایه شیخ عبدالعظیم شدم، در مدرسه در قاهره حفظه الله تعالی، در این مدت یک بار هم نشد که شب بیدار بشوم و او را مشغول یاد گرفتن علم نبینم. هر ساعتی از شب که بیدار می‌شدم می‌دیدم چراغ او روشن است. حتی در حال خوردن غذا کتابها نزد او بود و خود رابه آنها مشغول می‌نمود.»

شیخ ما از تحقیق شیخ عبدالعظیم و سختی کوشش او در علم و دانایی به انواع علوم صحبتی می‌نمود که به قلم نمی‌توان آن را بیان کرد. او از مدرسه بیرون نمی‌رفت، نه برای عزا، نه برای شادمانی. نه برای گردش و نه برای غیر آنها، مگر برای نماز جمعه که از منزل بیرون می‌رفت. همه اوقات او صرف علم می‌شد. خدا از او و از ما و از پدران ما و از همه مسلمانان راضی باد!

از شیخ ما ضیاء الدین رضی الله تعالی عنه شنیدم که می گفت: «صحیح بخاری را در شش جلد به یک قلم نوشتم. لیکن آن قلم را قد می‌زد، با همان قلم بعد از بخاری چیزهای

بسیار نوشتم، آن نوشته‌هایم در شهر قاهره بود. خدا حفظش کند!»

«کرامت ابوبکر کتّانی رحمه الله تعالی»

ابوبکر سمعانی رحمه الله تعالی در کتاب «الأنساب» فرمود:

شیخ ابوبکر محمد بن علی بن جعفر کتّانی، در طواف دورخانه خدا، دوازده هزار بار ختم قرآن نمود و در سال سیصد و بیست و دو به رحمت حق پیوست، (رضی الله تعالی عنه).

(انسان حیرت میکند از کوشش و تلاش این دانشمندان که در حال طواف خانه خدا دوازده هزار بار ختم قرآن می‌کردند. در حقیقت این خود از کرامات بزرگ است).

«قول عزالدین اربلی»

نووی رحمه الله تعالی می‌گوید: «سمعت شیخی و سیدی الإمام العلامة، المفتی المدقق المتقن، مجموع انواع المحاسن، عزالدین ابا حفص عمر بن اسد بن ابی غالب الاربلی الشافعی)، از شیخ و استاد عزالدین با آنهمه فضایل که وجودش مجموعه محاسن و خوبیها بود بارها از او شنیدم؛ و آخرین بار که از او شنیدم، در روز جمعه بیست و چهارم رجب سال ششصد و پنجاه و نه ه. ق بود که می‌گفت:

«كُلُّ عَامِلٍ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِطَاعَةٍ فَهُوَ ذَاكِرٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ»

هر کسی که عمل خود را در طاعت برای خدای عزوجل قرار می‌دهد، او است که به یاد خدای عزوجل می‌باشد؛ یعنی هر عمل طاعتی به منزلت ذکر و یاد خدا است. آن کسی که درس علم می‌دهد و قصدش تعلیم برای رضای خدای عزوجل است، و آن کسی که پیوند خویشاوندی خود را حفظ می‌کند برای خدای عزوجل، و آن کسی که با فقیری راه می‌رود تا برای او شفاعتی بنماید، برای خدای عزوجل، و آن کسی که به کار و کسب مشغول می‌شود برای خدای عزوجل تا نان حلال خود و بستگان رافراهم نماید، اینان همه عمل‌شان ذکر و یاد خدای عزوجل می‌باشد.

نووی رحمه الله تعالی فرمود: «بعد از این که آن جمله «کل عامل» را تا آخر از زبان عزالدین اربلی نوشتم، در «شرح السنة» تألیف امام ابی محمد بغوی رحمه الله تعالی آن را از گفته سعید بن جبیر دیدم. این پایان است برای آنچه از کتاب «بستان العارفین» تألیف علامه متبحر در انواع علوم، و سید حفاظ عصر خود، و مرجع ترجیح در مذهب شافعی، ولی الله، محی الدین ابوزکریا امام یحیی نووی، - رضی الله تعالی عنه و عنا و عن والديه و عن والدینا و عن مشایخه و عن مشایخنا و عن اصحابنا و عن جمیع المسلمین - یافت شد.

والحمد لله رب العالمین، و صلی الله و سلم و بارک علی سید الاولین و الآخین، و علی آله الطاهرین و صحبه الطیبین اجمعین، صلاة و سلاماً و بركة متلازمات الی یوم الدین، عدد ما کان و ما یكون، و کَلَّمَا ذَكَرَ اللهَ الذَّاكِرُونَ وَ غَفَلَ عَنْ ذِكْرِهِ الْغَافِلُونَ وَ عَلَيْنَا مَعَهُمْ بِمَنْهٍ وَ کَرَمِهِ إِنَّهُ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ وَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

محمد علی بن الشیخ عبدالرحمن سلطان العلماء

الراشدية - دبی - ا.ع.م.

«شرح حال بعضی از بزرگان و ائمه و
فقهای که نامشان
در کتاب بستان العارفین آمده است».

۱- «أبو بكر صديق»

علمای امت اتفاق دارند که برترین امت بعد از رسول الله ابو بکر صدیق است رضی الله عنه. در تولد هر یک از خلفاء راشدین از روز و ماه و سال آن اختلاف است. سبب این اختلاف در نبودن تاریخی در آن دوره و ثبت نکردن احوال مردم آن زمان است. اسلام حتی در تاریخ، ثبت احوال و اوضاع را بنابر تاریخی ثابت و محقق و روشن قرار داد.

بنابر قول معروف نزد علماء، تولد ابو بکر دوسال بعد از عام الفیل است. نام او عبدالله لقب او عتیق یعنی آزاد شده از آتش است، حضرت رسول الله او را به این لقب مشرف ساخت.

موقعی که به او فرمود: «أَنْتَ عَتِيقٌ مِنَ النَّارِ» تو آزاد شده از دوزخ هستی. در روز معراج، رسول الله او را به لقب صدیق ملقب ساخت، زیرا در آن روز او اولین کسی بود که پیغمبر را در مسأله اسراء و معراج تصدیق نمود.

پدر او ابوقحانه، عثمان نام دارد و مادرش سلمی می باشد، نسب او در مرّقه بن کعب با نسب رسول الله به هم می پیوندند. قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله از دوستان نزدیک پیغمبر بود. بعد از بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله اولین مردی بود که به رسول الله صلی الله علیه و آله ایمان آورد. از آن هنگام به بعد هیچ گاه، نه در حضر، نه در سفر، از رسول دور نشد.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بیماری اخیر درباره ابی بکر صدیق رضی الله عنه چنین فرمود: «إِنَّ أَمَنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي مَالِهِ وَ نَفْسِهِ أَبُو بَكْرٍ» (الحديث).

پرمنت ترین مردم بر من ابو بکر است. موقعی که مردم از من بریدند او به من پیوست و هنگامی که مردم مرا از مالشان بی بهره ساختند، او مال خود را نثار من کرد. در همه

روزهای زندگی، پیغمبر هیچ‌گاه از او آزرده نشد.

دو تن در اسلام مال خود را نثار پیغمبر کردند، یکی خدیجه کبری رضی الله عنها همسر پیغمبر و دوم ابوبکر صدیق. هر موقع برده‌ای مسلمان می‌شد و مورد شکنجه قرار می‌گرفت، مال خدیجه و ابوبکر به فریاد او می‌رسید. قبل از هجرت همدم و یار رسول الله بود.

در مواقع سختی و هنگام محاصره رسول الله، هیچ‌گاه از پیغمبر دور نشد. موقع هجرت رسول الله، اتفاق عالمیان است که تنها کسی که در آن سفر پرخطر همراه پیغمبر رفت ابوبکر صدیق بود. غیر صدیق کسی نمی‌توانست چنین مقامی را بیابد. آیه کریمه: ﴿ثَانِيَ أَثْنَيْنِ إِذْهُمَا فِي الْغَارِ﴾ تا موقعی که کلام الله تلاوت شود این فضیلت را برای ابوبکر آشکار می‌سازد. در موقعی که برای هجرت همراه رسول الله از مکه بیرون رفتند کفار قریش برای سر رسول الله و سرابی بکر جایزه معین کردند. کسی که یکی از این دو را بکشد جایزه می‌گرفت و کسی که اطلاعی از محل این دو به کفار قریش برساند جایزه می‌گرفت. در حالیکه خاندان ابوبکر با اطلاع از مسیر رسول الله و ابوبکر و آگاهی از محل اقامتشان در غار، و رساننده اخبار مکه به ایشان و فراهم‌کننده غذا برای ایشان بودند، کافران دانسته بودند، که اخلاص و جان‌نثاری ابوبکر در راه پیغمبر و اطلاع او نظیری ندارد.

روزهایی که رسول الله به اتفاق یار جان‌نثار خود ابوبکر صدیق، در غار ثور به سر می‌بردند، عبدالله پسر ابوبکر، روزها در میان کفار قریش بود و شبها گزارش کفار مکه را به سمع رسول الله می‌رسانید. و چوپان گوسفندان ابوبکر، گوسفندان را برای از بین بردن جای پای پسر ابوبکر و برای شیر نوشیدن رسول الله به غار می‌آورد. روزی که در جهان برای سر رسول الله، جایزه معین می‌شد، جان ابوبکر و پسر ابوبکر و مال ابوبکر و خاندان ابوبکر، در راه پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم نثار می‌شد.

مسلمانان اگر ابوبکر رضی الله عنه را به خلافت برگزیدند، چنین خاطره‌های فراموش نشدنی را دیده و به یاد داشتند، رسول الله که ابوبکر را به امامت نماز، به جای خود معین فرمود.

صلاح امت در پیشوایی و جانشینی چنین مخلص و راستگاری را منظور می‌داشتند. مشکلاتی از روزاول روبروی صدیق علیه السلام قرار گرفت. در حقیقت اگر نه دعای رسول‌الله و عنایت پروردگار و دگر، تدبیر و شجاعت این مرد بزرگ نبود، حل شدن آن همه مشکلات باور نکردنی بود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در برابر دهها مشکلات لاینحل قرار گرفت و در حقیقت به دین مبین اسلام و دعای خیر رسول‌الله درباره ابوبکر هیچ چیز دیگر را نمیتوان از اسباب موفقیت صدیق دانست، زیرا با مجرد انتشار خبر رحلت رسول‌الله صلی الله علیه و آله کلیه قبایل عرب از اسلام برگشتند، پیغمبران دروغین مانند مسیلمه کذاب، اسود عنسی، سجاح و دهها دیگر هر کدام از سویی به ادعای پیغمبری برخاستند.

مسلمانانی که به نماز پای بند بودند از دادن زکات خودداری کردند. رومیان نقشه حمله به مدینه و تصفیه حساب با اسلام را می‌کشیدند. موقعی که در بیت‌المال، مالی نبود که بتوان لشکری مجهز نمود. اختلاف اصحاب در جنگ بعد از پیغمبر هر کدام مشکل لاینحل بود، اما همه این مشکلات در برابر شجاعت، تصمیم، اخلاص، از خودگذشتگی، تدبیر محکم و ایمان قوی ابوبکر حل گردید و بر دست توانای او گره‌ها یکی پس از دیگری گشوده شد. این در موقعی بود که همگی تصمیم قاطع صدیق را دیدند، موقعی که گفت: «خدا یا من غیر خود را مالک نیستم. اگر با من همراهی نکنند با همین شمشیر در راه اسلام خواهم جنگید تا کشته شوم!»

این تصمیم، آل بیت و یاران پیغمبر را بر آن داشت تا با صدیق هم‌صدا گردند. ابتدا لشکری به فرماندهی اسامه، به جنگ با رومیان گسیل داشت تا خطه اسلام از حمله دشمنان خارجی مصون بماند و دشمنان اسلام بدانند که رحلت پیغمبر، مسلمانان را از انجام وظیفه مقدس شان باز نداشته است.

موقعی که اسامه با موفقیت بازگشت جنگ رده و جنگ با مرتدین را به فرماندهی خالد بن ولید شروع نمود تا دشمنان داخلی را از بین ببرد. هنگامی که خالد با موفقیت، این فتنه را خواباند و همه را از نو به دین اسلام بازگردانید، جنگ با پیغمبران دروغین از قبیل مسیلمه کذاب و اسود عنسی و امثال این دو به فرماندهی خالد، شروع شد. خدا می‌داند در

این نبردهای پیاپی و مخاطرات بیش از حد تا چه اندازه این شخصیت دارای ایمان قوی و اخلاص نسبت به مسلمانان بود. در جنگ با مرتدین و پیغمبران دورغین و درگیراگیر پیکارهای هولناک، بیشتر شهداء از طبقه حفاظ قرآن بودند که همین امر بیش از همه مایه ناراحتی خاطر صدیق گشت و مدتی او را از خواب و خوراک بازداشت، زیرا همه کوششهای صدیق برای نشر تعالیم قرآن بود که به وسیله قرآن و شارح آن سنت مطهره پیغمبر اسلام انتشار می یافت. اما همان طور که همه آن فتنه ها به طور خارق العاده و بی نظیر در تاریخ در ظرف شش ماه به نفع اسلام پایان یافت در خصوص نگه داری قرآن هم عنایت خدا یاریگر ابوبکر صدیق شد و قرآن نوشته شده در عهد رسول الله را که نزد حفصه، همسر رسول الله، بود حاضر کرد و حفاظ قرآن را برای نظم آیات و سوره های قرآن را همان طور که دستور پیغمبر بود وارد نمود.

قرآن در عهد پیغمبر نوشته شده بود، اما آیات، شماره بندی نشده بود و صفحات شماره نداشت و قرآن بر پوست و سنگ مخصوص و سرچوب نخل نوشته شده بود که موارد آیات سرسوره می بایست از سینه و حفظ حفاظ قرآن گرفته شود.

از این راه، جمع حافظان قرآن و مخصوصاً کسانی که در عهد پیغمبر کُتاب وحی بودند قرآن را به طوری که هم اکنون در اختیار ماست مرتب و محفوظ داشت. به جرأت می توان گفت که این خدمت او به قرآن از همه خدمت های دیگر او ارزنده تر است، زیرا باعث حفظ کلام الله از هر تصحیف و تحریفی شد و از این راه کاری کرد که از آن روز تا قیامت هر جا مسلمانی آیه ای از قرآن را بخواند بداند یا نداند فضل ابی بکر صدیق به گردن او می باشد.

پس از برکندن ریشه پیغمبران دروغین و برگرداندن سراسر جزیره العرب به دین اسلام و نمایان دادن قدرت اسلام و برگردانیدن هیبت اسلام و اطمینان بر قرآن، کلام الله، آماده نشر تعالیم اسلام در سراسر جهان گردید و باز هم سبب شد که هر کس در جزیره العرب و یا خارج از آن به عبادت خدا قیام کند فضلی از ابوبکر صدیق بر دوش او باشد.

در سبب وفات او اختلاف است. بعضی می‌گویند که همان مارگزیدگی که در غاز برای نگه‌داری جان پیغمبر برایش پیش آمد، اثر آن باقی ماند.

در روز جمعه بیست و یکم جمادی‌الثانی سال سیزدهم هجری پس از دو سال و سه ماه و نه روز خلافت رحلت نمود. در شرح هر یک از خدمات ایشان کتابها نوشته‌اند، که هر شخص بخواهد تفصیل آن وقایع را بداند به کتابهای مختص به سیرت صدیق مراجعه نماید. پیروزی اسلام در ایران و روم هم با پایه‌گذاری صدیق بود. هر یک از کارهای بزرگ صدیق در مدت کوتاه خلافت‌شان حیرت‌بخش و فوق‌العاده است.

در ایام خلافت، هیچ مسلمانی به مخالفت با مسلمانان برنخاست، الفت و مهر و محبت بین مسلمانان با عدل و تدبیر و اخلاص صدیق خیلی قوی‌تر از آن بود که هیچ‌کسی بتواند وحدت مسلمانان را به هم ریزد. گفتار او در رعایت آل بیت نبوت، معروف است. همیشه می‌گفت:

«أَرْقُبُوا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلَهُ وَصَحْبَهُ وَ سَلَّمَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ.» (رواه البخاری)

تکریم و احترام پیغمبر ﷺ را در رعایت و احترام آل بیت او بدانید.

قال عقبه بن الحارث رضی الله عنه: «خَرَجْتُ مَعَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رضی الله عنه مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ، بَعْدَ وَفَاةِ النَّبِيِّ ﷺ بَلِيلٍ وَ عَلِيٌّ عليه السلام يَمْشِي إِلَى جَنْبِهِ، فَمَرَّ بِحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَلْعَبُ مَعَ غُلَامٍ فَأَحْتَمَلَهُ عَلَى رَقَبَتِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: يَا أَبَى سَبَّهَ النَّبِيُّ لَيْسَ شَبِيهًا بِعَلِيٍّ، وَ عَلِيٌّ رضی الله عنه يَضْحَكُ.»

عقبه گوید: «چند روزی بعد از وفات پیغمبر ﷺ از نماز عصر با ابوبکر بیرون آمدیم. ابوبکر با علی همراه بود. در میان راه به حسن بن علی رسید، که با کودکان بازی می‌کرد. پس او را بردوش زده و از شوق محبت‌شان می‌گفت: «سوگند یاد می‌کنم، به پیغمبر شباهت دارد نه به علی و علی می‌خندید. در خطبه‌هایش هر جا نام پیغمبر می‌آمد می‌گریست.»

أَوْسَطُ بَنِ عَمْرٍو رضی الله عنه گوید: یک سال بعد از وفات پیغمبر به مدینه آمدم. دیدم ابوبکر صدیق به خطبه ایستاده است. می‌گوید: «سال قبل رسول الله در میان ما به خطبه ایستاد و

گریه، گلوی او را گرفت.» سه بار همین که نام رسول الله را می‌برد می‌گریست. پس از آن گفت: «از خدا بخواهید عافیت و معافاة را (معافاة به معنی دور داشتن فتنه‌ها و بلاها از انسان است). زیرا هیچ نعمتی به کسی نشد که همانند یقین همراه معافاة باشد و به هیچ کسی بلایی که سخت‌تر از شک و تردید همراه کفر باشد نرسیده‌است. شما را تشویق می‌کنم به راستی، زیرا راستی به نکوکاری مشخص می‌شود و این دو (راستی و نکوکاری) که با هم جمع شوند شخص را به بهشت می‌رسانند. شما را پرهیز می‌دهم از دروغ، زیرا دروغ به بدکاری می‌کشانند و دروغ و بدکاری که با هم جمع شدند شخص را به دوزخ می‌رسانند؛»

موقعی که رحلت صدیق نزدیک بود پرسید امروز چه روزی است؟ گفتند «دوشنبه است» فرمود: «اگر امشب درگذشتم، مرا به انتظار فردا مگذارید، زیرا محبوب‌ترین روز و شبها برای من نزدیک‌ترین وقتی است که به رسول الله برسم. در تقسیم غنایم و بخشش میان مسلمانان هم راهی در پیش گرفت که اگر اِداَمَةُ می‌یافت، در بین مسلمانان فقیر نمی‌ماند و اختلافات طبقاتی به وجود نمی‌آمد، زیرا او همه مسلمانان را در عطا یکسان می‌دانست و برتری اشخاص نزد او باعث این نمی‌شد که در عطا تبعیض و تفضیل پیش آید و معتقد بود مردم در نیازها یکسانند.»

در روزهای آخر زندگی به دخترش گفت: «بنگر چه مالی در خانه ابوبکر هست تابه بیت‌المال مسلمانان برگردانی. دیدند یک بالاپوش، ریسمانی فرسوده و یک بافته برگ‌درخت خرما هست که به وسیله آن بر نخل بالا می‌رفت قیمت هردو، پنج درهم، که چهار ریال باشد، است. موقعی که این دو تکه را عبدالرحمن بن عوف به عمر رضی الله عنه می‌سپرد گفت: «آیا این را از فرزندان ابی‌بکر می‌گیری؟ عمر در جواب گفت: «اگر اونخواست یک چنین مال ناچیزی را تحمل کند آیا من می‌توانم گناه آن را به عهده بگیرم؟ و گفت: «رَضِيَ اللهُ عَنْهُ لَقَدْ كَلَّفَ مَنْ بَعْدَهُ تَعْبًا». خدا از تو خشنود باد! به حقیقت خلفاء بعد خود را به زحمت انداخت.

انسان به شگفتی می‌افتد که تعلیم رسول الله، چگونه افرادی را پروراند که در تصمیم از

کوه پایدارتر و در قوت ایمان غیر از خدا را در نظر نداشتند، در زهد، قناعت و عبادت هم پایه ملائکه بودند. همین صفات هم بود که در ظرف دو سال، اسلام را بر پایه ای از قناعت قرار داد که در مدت کوتاهی شرق و غرب را فراگرفت.

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي الْأَوَّلِينَ وَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي الْآخِرِينَ وَ جَازَاهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ خَيْرَ جَزَاءٍ يُؤَدِّيهِ اللَّهُ لِحَافِظِ دِينِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ».

در این بیوگرافی که از صدهزار، یکی گفته شد، نتیجه از این سیرت برگزیده، چنین به دست می آید وقتی انسان از روی یقین کامل اسلام را بپذیرد و به کار ببندد و حزم و بصیرت و اخلاص با آن همراه دارد موفقیت او در دو جهان حتمی است. امروز بیشتر از هر وقت دیگر، جوانان ما به دانستن سیرت بزرگان دین نیازمند می باشد.

پایان گفتار و ختام مسک فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم می باشد که فرمود: «مَاطَلَعَتِ الشَّمْسُ وَ لَا غَرَبَتْ بَعْدَ النَّبِيِّينَ عَلَى أَفْضَلٍ مِنْ أَبِي بَكْرٍ» فردوسی علیه الرحمه در ترجمه این حدیث چنین گفت:

که خورشید بعد از رسولان مه
نتابید بر کس ز بوبکر به
همان طور که در زندگی رسول الله هیچ گاه از رسول الله دور نشد، بعد از وفات او هم، در پهلوی پیغمبر ﷺ آرمید تا در زندگی و مرگ، نزدیک پیغمبر و همراه او باشد.

* * *

«۲- عمر بن خطاب رضی الله عنه»

عمر بن خطاب بن نُفَیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط بن رزج به عدی بن لؤی بن غالب قرشی عدوی مدنی، مادرش، حتمه دختر هاشم (هشام) بن مغیره بن عبد الله بن مخزوم، در لؤی نَسَب او با نسب پیغمبر ﷺ به هم می پیوندند. تولد ایشان سیزده سال پس از عام الفیل بود. قبل از اسلام از بزرگان قریش بود. در سال ششم بعثت مسلمان شد. در سبب مسلمان شدن او نوشته اند، که سعید بن زید بن خطاب، که از عشره مبشره است فاطمه بنت خطاب، خواهر عمر رضی الله عنه را، به خانه داشت، عمر رضی الله عنه شنید که خواهرش

فاطمه و شوهر او مسلمان شده‌اند. به خانه‌شان آمد تا آنان را عبرت دهد. سعید بن زید آیاتی از قرآن را بر وی خواند. از آن آیات، اسلام در قلب او جای گرفت. به خدمت رسول الله آمد. رسول الله و یارانش در خانه‌ای دور در صفا پنهان بودند. عمر به حضور رسول الله شرفیاب شد و اسلام آوردن خود را اعلام کرد. رسول الله و یارانش از اسلام او با صدای بلند تکبیر بلند گفتند. از آنجا به مجالس قریش آمد و اسلام خود را اعلان نمود.

سعید بن مسیب می‌گوید: «مسلمانان به چهل تن نرسیده بودند، همین‌که عمر، مسلمان شد، اسلام در مکه منتشر شد و این از برکت دعای رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه بود که فرمود: «اللَّهُمَّ اعْزِ الْأِسْلَامَ بِعُمَرَ» خدایا اسلام را عزت ده به مسلمانان شدن عمر. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «كَانَ إِسْلَامُ عُمَرَ فَتَحًا وَكَانَتْ هِجْرَتُهُ نَصْرًا وَكَانَتْ إِمَامَتُهُ رَحْمَةً فَلَمَّا أَسْلَمَ قَاتَلَهُمْ حَتَّى تَرَكُونَا فَصَلَّيْنَا» مسلمان شدن عمر برای مسلمانان فتح، هجرت او برای مسلمانان پیروی و خلافت او رحمت بود. درست به خاطر دارم که ما مسلمانان نمی‌توانستیم در خانه خدا نماز بخوانیم، تا روزی که عمر رضی الله عنه مسلمان شد. از روزی که او مسلمان شد با کفار قریش کشمکش و ستیزه نمود تا گذاشتند ما در خانه خدا نماز بخوانیم. حذیفه بن یمان رضی الله عنه می‌گوید: «لَمَّا أَسْلَمَ عُمَرُ كَانَ الْأِسْلَامُ كَالرَّجُلِ الْقُمْبِلِ لَا يَزْدَادُ إِلَّا قَرَبًا فَلَمَّا قُتِلَ عُمَرُ كَانَ الْأِسْلَامُ كَالرَّجُلِ الْمُدْبِرِ لَا يَزْدَادُ إِلَّا بَعْدًا» موقعی که عمر رضی الله عنه مسلمان شد، اسلام مانند مردی بود که روبه اقبال است و پیوسته نزدیک می‌شود. هنگامی که او شهید شد اسلام مانند مردی بود که روبه ادبار باشد و پیوسته دور می‌شود حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمود:

«ندیدم کسی از مکه به مدینه هجرت نماید، مگر این که هجرتش پنهانی بود، بجز عمر هنگامی که قصد هجرت به مدینه را داشت شمشیر را به گردن آویخت، کمان را به دوش گرفت و تیرهایی چند به دست گرفت و به بیت آمد در حالی که بزرگان قریش در کنار کعبه نشسته بودند، او هفت بار طواف خانه نمود، و دو رکعت نماز نزد مقام ابراهیم خواند، پس از آن نزد کفار قریش آمد و گفت: «هرکس می‌خواهد مادرش داغیده شود، فرزندانش یتیم گردند و همسرش بیوه شود، مرا در پشت این دشت ملاقات کند. هیچ

کدام از آنان جرأت نکرد، پشت سر عمر برود. شخصیتی که صراحت لهجه در همه کارش آشکار بود، مسلمانی اش آشکار و ظاهر، هجرتش در روز روشن و با اطلاع همه بود و در همه زندگی، همیشه همین صراحت لهجه و شهامت را داشت. علماء اتفاق دارند که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم او را ملقب به فاروق نمود، موقعی که فرمود: «محققاً خدا حق را بر زبان و دل عُمَر جاری ساخت و اوست فاروق، که خدا به وسیله او میان حق و باطل جدایی می افکند.» ایشان از خلفاء راشدین و از عشره مبشره که پیغمبر به بهشتی بودنشان گواهی داد و پدرزن پیغمبر و از بزرگان دانشمندان اصحاب پیغمبر و از زهاد بلندنام صحابه رسول الله هستند. در عدالت ضرب المثل هستند. عدل عمر در سراسر جهان معروف است. سومین مهاجر از مکه به مدینه و از سابقین به سوی اسلام هستند. در تمام جنگها از بدر تا تبوک همه با پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم همراه بود. در روز اُحُد که بسیاری از مسلمانان از میدان به در رفتند، عمر از جمله پایداران بود که همپای پیغمبر ایستاد. در روز بدر نظر او به کشتن کفار بود. آیات قرآن هم موافق نظر او نازل گردید. از روزی که اسلام آورد تا روزی که شهید شد، لحظه ای از یاری اسلام غفلت نکرد. زهد و تواضع او از مسلمانان تاریخ است. مردم همه آن را به خوبی می دانند. بعضی از صحابه پیغمبر می گویند: «دانستیم چرا عمر بر ما برتری یافت. از همه ما در دنیا زاهدتر بود. روزی به منزل دخترش، حفصه، همسر رسول الله رفت. دخترش برای او آب گוشتی آورد و اندکی روغن بر آن ریخت. گفت: دوانان خورش در یک ظرف نخواهم خورد تا روزی که خدا را دیدار کنم.» در روزی که دنیا در زیر پاهایش می لرزید، جامه اش هفده وصله داشت. فضیلت های او از شمار بیرون است.

از فضیلت هایی که درباره او از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم شنیده شده است چند حدیث را برای تبرک یاد می کنیم:

عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَ سَلَمٍ: اِفْتَحْ لَهُ يَئْنِي لِعُمَرَ وَ بَشْرُهُ بِالْجَنَّةِ». به روایت بخاری.

رسول الله به ابی موسی دستور داد که در را برای عمر بگشاید و او را به بهشت بشارت

دهد.

پیامبر ﷺ فرمود: أَبُوبَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ، عُمَرُ فِي الْجَنَّةِ، عُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ، عَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ، طَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَ الزُّبَيْرُ فِي الْجَنَّةِ وَ سَعْدُ بْنُ مَالِكٍ فِي الْجَنَّةِ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ فِي الْجَنَّةِ وَ سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ فِي الْجَنَّةِ» ابوداود، ترمذی، نسایی و دیگران آنرا روایت کردند. ترمذی حدیث را نیکو و درست دانسته است.

در این حدیث در مقدمه عشره مبشره هستند. از ابوسعید خدری روایت شده قال: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبَهُ وَسَلَّمَ يَقُولُ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ عَلَيَّ وَ عَلَيْهِمْ قُمُصٌ مِنْهُمَا تَبْلُغُ الثَّدْيَ وَ مِنْهَا مَادُونُ ذَلِكَ وَ عُرِضَ عَلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ عَلَيْهِ قِمِصٌ يَجْرُهُ، قَالُوا: فَمَا أَوْلَتْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الدِّينُ». (بخاری و مسلم روایت کرده اند)

رسول الله صلى الله عليه و آله و صحبه و سلم فرمود: «در خواب بودم. مردم بر من عرضه شدند. جامه‌هایی بر تن داشتند. بعضی جامه‌های شان تا پستان‌شان و بعضی کمتر بود. عمر، جامه‌ای پوشیده بود که آن را از درازیش می‌کشانید. گفتند: آن را چگونه تأویل فرمودی؟ فرمود: آن را به دین تأویل نمودم که عمر از همه بیشتر به دین خدمت می‌نماید.» دین به معنی لباس در قرآن مذکور است: ﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾: لباس پرهیزگاری که دینداری است بهترین لباسها است:

«يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبَهُ وَسَلَّمَ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، أُتِيتُ بِقَدَحٍ لَبَنٍ فَشَرَبْتُ مِنْهُ حَتَّى أَتَى لَأَرَى أَلَرَى يَخْرُجُ مِنْ أَطْفَارِي ثُمَّ أُعْطِيتُ فَضَلِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالُوا: فَمَا أَوْلَتْ ذَٰلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَلْعِلْمُ». (به روایت از بخاری و مسلم)

رسول الله صلى الله عليه و آله و صحبه و سلم فرمود: «موقعی که در خواب بودم دیدم کاسه‌ای شیر به من داده شد. من از آن آشامیدم، تا جایی که دیدم از ناخنهایم بیرون می‌آید. شیر زیاده شده از خودم را به عمر دادم. گفتند: تأویلش چگونه فرمودی؟ فرمود: آن را به علم تأویل نمودم.» معلوم است که آن همه پیروزی در ایام عمر و عزت

روزافزون مسلمانان در عهد او از آثار علم گسترده او است. روزی که شهید شد بعضی از صحابه گفتند: نه دهم علم از میان ما رفت. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي عَلَى قَلْبٍ عَلَيْهَا دَلُّوْ فَزَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللَّهُ إِلَيَّ أَنْ قَالَ: ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَاسْتَقَى فَاسْتَحَالَتْ فِي يَدِهِ غَرْبًا. فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَفْرِي فِرْيَهُ، حَتَّى رَوَى النَّاسُ وَ ضَرَبُوا بِعَطْنٍ». (به روایت بخاری) رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود: در خواب دیدم که بر چاهی بودم و بر آن سطل آبی بود، از آن چاه آب کشیدم تا آن قدر که خواست خدا بود. پس از آن عمر آمد و سطل در دست او به دلو بزرگ پرآبی تبدیل شد. من ندیدم مرد قوی که در آب کشیدن مانند او باشد، تا به جایی که از آب کشیدن او همه مردم سیراب شدند» علماء گفته اند این اشاره به خلافت ابی بکر و عمر و بسیاری فتح و عزت اسلام در ایام این دو می باشد. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم: «لَقَدْ كَانَ فَيْمَنْ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ نَاسٌ مُّحَدِّثُونَ فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَإِنَّهُ عُمَرُ». (به روایت بخاری و مسلم). رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود: در ملتهای پیش از شما افرادی بوده اند که الهام می شده اند. اگر در امتم کسی مُلهم باشد، او عمر است.» بی گمان آن همه نقشه های سرافرازی مسلمانان را از روی همین الهام می کشید. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبُهُ وَسَلَمٌ عَلَى حَرَاءٍ هُوَ وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ عَلِيٌّ وَ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ فَتَحَرَّكَتِ الصَّخْرَةُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِهْدُوا فَمَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ». مسلم در صحیحش روایت می کند که: رسول الله. ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر بر تخته سنگی از حراء نشسته بودند. تخته سنگ در زیر پای شان جنید فرمود: آرام شو! که بر تو نیست مگر پیغمبر یا صدیق یا شهید.» فضایل او و سیرت او در کتابها به تفصیل نوشته شده است. در اینجا قصد ما این بود که مختصری از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم یاد کنیم. علی بن ابی طالب کرم الله وجهه دختر خود ام کلثوم کبری رضی الله عنها را به نکاح عمر رضی الله عنه در آورد.

بخاری نقل می کند «عن محمد بن علی بن ابی طالب قال: قُلْتُ: لَا بِي أَيْ النَّاسِ خَيْرٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَبُو بَكْرٍ قُلْتُ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: عُمَرُ». محمد بن علی بن ابی طالب، که به

محمد بن حنیفه معروف است می‌گوید: از پدرم علی علیه السلام پرسیدم: چه کسی بعد از رسول الله بهترین مردم است؟ گفت: ابوبکر. گفتم: دیگری چه کسی؟ گفت: عمر،»

بخاری و مسلم از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است قال: «إِنِّي لَوَاقِفٌ فِي قَوْمٍ يَدْعُونَ اللَّهَ تَعَالَى لِعُمَرَ وَ قَدْ وُضِعَ عَلَى سَرِيرِهِ فَتَكْنَفُهُ النَّاسُ يَدْعُونَ فَيُصَلُّونَ قَبْلَ أَنْ يُرْفَعَ فَلَمْ يَرَعْنِي إِلَّا رَجُلٌ أَخَذَ بِمَكْبِي فَإِذَا عَلِيٌّ فَرَحَمَ عَلَى عُمَرَ وَ قَالَ مَا خَلَفْتُ أَحَدًا أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِمِثْلِ عَمَلِهِ مِنْكَ وَ أَيْمُ اللَّهُ إِنْ كُنْتُ لَا ظَنَّ أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ لِأَنِّي كُنْتُ كَثِيرًا أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: ذَهَبْتُ أَنَا وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ خَرَجْتُ أَنَا وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ».

ابن عباس می‌گوید: من در میان مردمی که روز شهادت عمر برای او دعا می‌کردند و مردم او را برای دعا و نماز در برگرفته بودند، ایستاده بودم. ناگاه دستی دوش مرا گرفت. دیدم علی بن ابی طالب است. عمر را دعا کرد و گفت: بعد از خودت کسی نگذاشته‌ای که نزد من محبوب تر باشد از تو در دیدار خدابه مانند اعمال تو. من به یقین می‌دانستم که خدا تو را همراه دو دوست رسول الله و ابوبکر قرار خواهد داد، و چه بسیار که از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم می‌شنیدم که می‌فرمود: رفتیم من و ابوبکر و عمرو داخل شدیم من و ابوبکر و عمر بیرون آمدیم.

در مستدرک حاکم از علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - روایت می‌کند که بارها از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم شنیدم که درباره ابوبکر و عمر می‌فرمود: (هَذَا هُمَا السَّمْعُ وَ الْبَصَرُ). این دو چشم و گوش من هستند.

از دعاهای او موقعی که با خدای خود در آخر عمر مناجات می‌کرد: «اللَّهُمَّ كَبِّرْ سِنِي وَ أَنْتَشِرْ رَعِيَّتِي فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ» خدایا کهن سال شده‌ام و رعایایم پراکنده‌اند. مرا به سوی خود ببر» همیشه طلب شهادت می‌کرد و می‌گفت: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي الشَّهَادَةَ فِي سَبِيلِكَ وَ فِي بَلَدِ نَبِيِّكَ» به نقل از بخاری: شهادت در راه خود در شهر پیامبر، مدینه را روزی من گردان.» موقعی که دخترش اظهار کرد در حالی که شهادت به دست کافر و میدان جهاد است در مدینه چگونه ممکن است؟ او می‌گفت: «يَا تُبَيِّئُنِي بِهَالِكِ إِذَا شَاءَ» خدا آن راه‌رگه

بخواهد برای من می آورد.» وقتی در نماز صبح، در محراب مسجد پیغمبر، از ابی لؤلؤه ضربت خورد، اولین سؤالش این بود که بداند، چه کسی او را ضربت زده است. وقتی دانست مجوسی غیر مسلمان است، گفت: «الحمد لله که به دست کافر به شهادت رسیدم.» خلاصه فضایل و سیرت او و مهر و رحمت او به رعیتش و تواضع و جد و اجتهاد او در طاعت خدا و حفظ حقوق مسلمانان و نشر اسلام بی نیاز از توصیف است. وقتی که ابوبکر عهدنامه خلافت رابه نام او نوشت و او را خواست و آنچه لازم بود به وی گفت، دستهای خود را برافراشت و گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي لَمْ أُرِدْ بِذَلِكَ إِلَّا صَلَاحَهُمْ وَ خِفْتُ عَلَيْهِمُ الْفِتْنَةَ فَعَمَلْتُ مِنْهُمْ بِمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ فَوَلَّيْتُ عَلَيْهِمْ خَيْرَهُمْ وَأَقْوَاهُمْ وَأَخْرَصَهُمْ عَلَى مَا أُرِيدُهُمْ وَقَدْ حَضَرَنِي مِنْ أَمْرِكَ مَا حَضَرَنِي فَأَخْلَفَنِي فِيهِمْ، فَهُمْ عِبَادُكَ وَ نَوَاصِيَهُمْ فِي يَدِكَ وَ أَصْلَحَ لَهُمْ وَلَا تَهُمْ وَ أَجْعَلُهُ مِنْ خُلَفَائِكَ الرَّاشِدِينَ يَتَّبِعُ هُدَى نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَ أَصْلَحَ لَهُ رَعِيَّتُهُ». خدایا! قصد من خیرخواهی امت است. از فتنه بر امت ترسیدم. خدایا! تو بعد از من این امت را نگهدار. بندگان تواند. پیشانی شان در دست توست. والیان شان را شایسته دار موقعی که بر بالین مرگ هستم. بهترین و نیرومندترین و حریص ترین شان در سعادت مند شدنشان را برگزیدم. خدایا! تو او را از خلفاء راشدین قرار ده که پیغمبر رحمت یعنی محمد مصطفی ﷺ را پیروی کند و رعیت را برای او اصلاح کن تا راه صلاح را پیشه کنند» معلوم است که بیشتر مناطقی که در حوزه اسلام است در عهد پربرکت او فتح شد. او اولین کسی است که به امیرالمؤمنین، معروف شد. وقتی رحلت او نزدیک شد، خلافت را به شورا میان عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد و عبدالرحمن بن عوف قرار داد. مردم طالب بودند که عبدالله، پسرش، به خلافت منصوب شود. اما او گفت: کافی است در این خاندان یک تن عهده دار این مسؤولیت بزرگ باشد،» راضی نشد، پسرش رابه خلافت منصوب کنند. گفت: این شش کس را که معین کرده ام، رسول الله تاروز رحلتش از ایشان راضی بود. در نماز صبح و در محراب مسجد پیغمبر به دست دشمن خدا، ابولؤلؤه حرامی مجوسی لعنه الله ضربت یافت. در روز چهارشنبه شب بیست و هفتم ذیحجه، سال ۳۳ هجری، رحلت فرمود.

در روز یکشنبه، یکم محرم سال ۳۳ هجری نزد پیغمبر مدفون شد و همان طور که در حیات خود همیشه در حضر و سفر همراه رسول الله بود، بعد از وفات هم در پهلوی رسول الله مدفون شد و غیر این دو ابوبکر و عمر، هیچ شخص دیگری سعادت هم پهلویی پیغمبر را نیافت. دنیا گواه است که در این یک هزار و چهارصد سال بعد از او، هنوز همانندش نیامده است - رضی الله عنه فی الأولین و رضی الله عنه فی الآخِرین و جازاه فی خلافته لرسول الله و نصرته لاسلام خیر ما یجازی عباده الصالحین إلی یوم الدین.

* * *

۳- عثمان ذی النورین رضی الله عنه

نام او، عثمان بن عفان بن أبی العاص بن أمّیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی القریشی الأموی المکی، مادرش آروی دختر کُرَیز بن ربیعۀ بن حبیب می باشد. تولدش شش سال بعد از عام الفیل است. او نزد قریش بسیار محبوب بود. قبل از بعثت پیغمبر، دختر رسول الله، رقیه رضی الله عنها را به نکاح درآورد. قبل از اسلام از ثروتمندان بزرگ مکه و بعد از اسلام هم از طریق تجارت، اموال فراوان داشت. یکی از اسباب آماده ساختن مجاهدین اسلام در عهد پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه همین اموال عثمان بود که بی دریغ در تقویت اسلام استفاده می شد. در مدینه چاه آبی به نام «بئر رومه» مورد احتیاج مسلمانان بود. عثمان رضی الله عنه به دستور رسول الله آن را از مال خود، به بیست هزار درهم از مالک آن، که یهودی بود خرید و در اختیار مسلمانان نهاد. برای تجهیز لشکر عسره در سال نهم هجری نهصد و پنجاه شتر و پنجاه اسب با وسایل آنها و یک هزار مثقال طلا در اختیار رسول الله گذاشت، تا مجاهدین را با آن، مجهز سازد. همچنین در دفعات دیگر به سیصد شتر و به سیصد مثقال و غیر این مقدار، مسلمانان را کمک می کرد. روزی که در تجهیز لشکر عُسْرَه آن اموال را به حضور رسول الله آورد رسول الله فرمود:

«مَا ضَرَّ عُثْمَانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ الْيَوْمِ مَرَّتَيْنِ». (به نقل از ترمذی که حدیث را با سند

حسن روایت کرده)

آنچه عثمان بعد از این انجام دهد، هیچ ضرری و زیانی به او نمی‌رساند،» این را دوبار فرمود. در روز بدر، وقتی فرستاده پیغمبر، بشارت پیروزی مسلمانان را می‌رسانید، مردم دختر رسول الله را که درگذشته بود، دفن می‌کردند. پس از وفات رقیه، رسول الله دختر دیگر خود ام‌کلثوم را به نکاح عثمان درآورد. در بین گذشتگان و این امت کسی که دو دختر پیغمبر را به خانه برده باشد به غیر از عثمان رضی الله عنه شناخته نشده است. ام‌کلثوم رضی الله عنها، دختر رسول الله، صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم، و همسر عثمان، رضی الله عنه در سال نهم هجری درگذشت.

هنگامی که فشار کفار قریش، در مکه بر مسلمانان شدت گرفت، عثمان و همسرش، رقیه، رضی الله عنها به حبشه هجرت کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُ لَأَوَّلُ مَنْ هَاجَرَ بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ وَ لُوطَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ».

به آن خدایی که روح من در دست او است، سوگند که، عثمان، نخستین کسی است که بعد از ابراهیم پیامبر و لوط پیامبر، هجرت نمود. عثمان رضی الله عنه را از این جهت ذوالنورین می‌گویند که دو دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را به خانه آورد.

امیرالمؤمنین، عثمان، در روزهای اول بعثت رسول الله، مسلمان شد. عثمان از جمله کسانی بود که ابوبکر صدیق، ایشان را به سوی اسلام دعوت کرد. پدر او عفان، نسبش در عبدمناف، به نسب رسول الله متصل می‌شود. مادرش «اروی» دختر ام‌حکیم، عمه رسول الله می‌باشد. در روزی که اسلام آورد تا روز شهادت از خدمت به اسلام فروگذار نکرد.

در صحیح بخاری از امیرالمؤمنین، عثمان رضی الله عنه روایت شده است، که در خطبه خود گفت: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَ كُنْتُ مِمَّنْ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ آمَنْتُ بِمَا بُعِثَ بِهِ ثُمَّ هَاجَرْتُ إِلَيْهِجَرَتَيْنِ وَ صَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ نِلْتُ صَهْرَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ بَايَعْتُهُ فَوَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَ لَا غَشَشْتُهُ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ تَعَالَى ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ مِثْلُهُ».

بعد از حمد و ستایش خدا و درود و سلام بر رسول الله، محققاً خدا محمد را به حق به پیغمبری برگزید. من از جمله کسانی بودم که دعوت خدا و پیغمبرش را به سوی اسلام پذیرفتم و به آنچه پیغمبر ﷺ به آن مبعوث شده بود ایمان آوردم. به خدا سوگند که هیچگاه از رسول الله نافرمانی نکردم. هیچگاه با پیغمبر خدا ﷺ ریا نکردم. در راه دین خدا دوبار به حبشه و مدینه هجرت نمودم. از صحبت و همراهی رسول الله بهره ور گشتم. افتخار دامادی پیغمبر را یافتم. و با رسول الله بیعت نمودم. به خدا قسم که هیچگاه با رسول خدا و نیز ابوبکر، نه قبل و بعد از رحلت پیامبر دروغ، روانداشتم.

از ابن عمر روایت شده که: ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِتْنَةً فَقَالَ: يُقْتَلُ فِيهَا هَذَا مَظْلُومًا لِعُثْمَانَ» (به نقل از ترمذی که حدیث را به سند حسن نقل کرد.)

رسول الله وقتی که از فتنه‌هایی که به وقوع می‌پیوندد، صحبت می‌فرمود، به عثمان اشاره فرمود که این شخص در فتنه مظلومانه کشته می‌شود.

در روز بیعت رضوان که رسول الله ﷺ از یاران خود بیعت گرفت، عثمان را از طرف خود نزد کفار قریش فرستاده بود، تا برای داخل شدن رسول الله به مکه، جهت انجام عمره با آنها صحبت کند. شایع شد که کفار عثمان را کشتند. فرمود: عثمان برای انجام کار رسول الله رفته است. آن‌گاه یک دست خود را به جای دست عثمان قرار داد و دو دست خود را به عنوان بیعت با عثمان برهم نهاد، به نشانه این که همراه عثمان بن عفان، بیعت می‌کند. در حقیقت دست رسول الله که به جای دست عثمان قرار می‌گرفت، برای عثمان ﷺ بهتر از این بود که رسول الله بابقیه یاران، به دست خودشان انجام داد.

هنگامی که عثمان محاصره شده بود و بعضی از شورشیان او را تهدید به قتل کردند گفت: «به کدام سبب مرا می‌کشید؟ من از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم شنیدم که می‌فرمود: خون هیچ مسلمانی حلال نمی‌شود مگر به یکی از سه کار، یا زنا یا محصنه که سنگ سار می‌شود یا به عمد مسلمانی را بکشد که قصاص می‌شود و یا از دین برگردد که حکم قتل بر او جاری است و کشته می‌شود. به خدا قسم که از آلودگیهای زنا در همه عمر دور بوده‌ام. نه در جاهلیت خود را آلوده کردم و نه در اسلام. کسی را نیز نکشته‌ام که خود

را قصاص کنم. از روزی که مسلمان شده‌ام، هیچ‌گاه از اسلام منحرف نگشته‌ام و شهادتین همیشه ورد زبان من است. در منزلت عثمان همین بس که از روزی که رسول‌الله او را به مکه نزد کفار قریش فرستاد شایع شد که کفار عثمان را کشته‌اند. رسول‌الله به خاطر خونخواهی عثمان از همه یارانش بیعت گرفت که آنان را قصاص کند.

از جابر رضی الله عنه روایت شده که گفت: «إِنَّمَا كَانَتْ بَيْعَةُ الشَّجَرَةِ فِي عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ خَاصَّةً قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ قَتْلَهُ لَا نَأْذِنُهُمْ فَبَايَعْنَاهُ».

رسول‌الله فرمود: «اگر عثمان را کشته باشند، من در خون‌خواهی‌اش با ایشان می‌جنگم برای این منظور، با یاران بیعت نمود و این بیعت به نام بیعت رضوان معروف است.»
و آیات «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» (فتح - ۱۸).
مسلماناً خدا از مؤمنانی که در زیر درخت با تو بیعت نمودند، خوشنود شد. افرادی که در آن بیعت حاضر بودند به «اهل بیعة الرضوان»، «اهل الشجرة» معروفند.

عثمان رضی الله عنه از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وصحبه وسلم روایت می‌کند که فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ خَلْقَ شَيْءٍ لَمْ يَمْنَعْهُ شَيْءٌ» (مسلم آن را در صحیح‌اش روایت کرده).
وقتی که خدا بخواهد چیزی را خلق فرماید، هیچ چیز نمی‌تواند مانع آن شود. از آثاری که در دست است و روایاتی که در حدیث به ثبوت رسیده است معلوم می‌گردد که عثمان رضی الله عنه می‌دانسته است که چه موقع شهید می‌شود. می‌گفت:

«إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ عَهْدَ إِلَيَّ عَهْدًا فَأَنَا صَابِرٌ عَلَيْهِ.» من با پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وصحبه وسلم عهدهی بسته‌ام و بر آن وفادار و به آن پایبندم.

خلاصه سرور ما، عثمان رضی الله عنه از عشره مبشره و از خلفای راشدین و از پیشگامان به سوی اسلام و از افرادی است که هزینه‌هایی هنگفت در راه خدا می‌نمود. داماد رسول‌الله و بسیار نیکوکار و پرخیر می‌باشند. در روزهایی که در خانه محصور بود، بیست برده را آزاد کرد. از جنگ با شورشیان و ریختن خون مسلمانان خودداری کرد و جان خود را در راه خدمت به اسلام نهاد. همان‌گونه که باقی خلفای راشدین، شهید همین راه شدند. پس از سی و پنج روز محاصره، در روز جمعه، هیجدهم ذیحجه در خانه‌اش به شهادت رسید.

شهادت وی در سن نود سالگی و مدفنش در بقیع مدینه می باشد که مورد تبرک است. پیش آمدنی که برای عثمان رضی الله عنه از دشمنان اسلام مانند عبدالله بن سبا و حکیم بن جبلة غافقی و امثال آنها، پیش آمد حاوی درسهایی آموزنده است و این را می رساند که هیچ گاه از شهادت در راه حق هراسی نداشته اند. این که در مواقع فتنه، چگونه بصیرت از دست می رود جای این است که افراد غیر شایسته، زمام امور را به دست می گیرند. در روزهای فتنه، باوجود علی بن ابی طالب، طلحه، زبیر و سعد از بزرگان یاران پیغمبر، امامت نماز در مسجد پیغمبر به عهده حکیم بن جبلة غافقی بود و صحابه برای دوری از فتنه حاضر نمی شدند.

موقعی که مغیره بن شعبه بن عثمان رضی الله عنه سه پیشنهاد کرد و گفت: «یا این که به وسیله همراهانت با شورشیان به جنگی، که تو بر حق و آنان بر باطل، یا به مکه بروی، که کسی تو را در آنجا دنبال نخواهد کرد و یا به شام بروی،» در جواب گفت: «حاضر نیستم برای من خون مسلمانی ریخته شود. هیچ گاه فتنه را از اینجا به مکه انتقال نخواهم داد و هیچ گاهی امکان ندارد که مدینه و جوار رسول الله را ترک گویم و به شام بروم.» اما از آن پیش آمد دیگر درهای فتنه گشوده شد و برای مسلمانان وقایع تلخ، یکی پس از دیگری به وقوع پیوست. عثمان رضی الله عنه راضی شد خود را قربانی کند، اما راضی نشد که خونریزی میان مسلمانان به دست او باشد.

خدمت هایی که حضرت رسول الله انجام داد و فتوحاتی که به نفع اسلام در دوران خلافت خود دنبال کرد، متعدد ساختن نسخه های قرآن که به هر اقلیمی از اقلیم های اسلام، یک نسخه قرآن فرستاد، تا هیچ گاه در قراءت قرآن اختلافی پیش نیاید. و احسانهای بی کرانی که از طرف او پی در پی انجام می گرفت و دست آخر، قربانی شدن و شهید شدنش در راه حق، نماینده عظمت ذاتی او و قوت ایمان او است. تا دنیا باقی است نام او بلند و سیرت او مانند عطری خوشبو، دماغ پرور و آموزنده و رحمت حق تعالی همیشه به سوی او سرازیر است. مدّت خلافت شان دوازده سال و دوازده روز و کنیه او ابو عبدالله است.

رضی الله عنه فی الأولین و الآخرین و جازاه علی خدماته و صبره و خیر جزاء یؤدیه
لخیار عباده الصالحین.

* * *

۴- علی بن ابی طالب علیه السلام

علی علیه السلام دارای کنیه ابوتراب است که رسول الله او را به آن مکتی ساخت و کُنیه دیگر او ابوالحسن می باشد. پدرش ابوطالب و نامش عبدمناف است، گفته شده است که نامش همان ابوطالب است.

ابوطالب دارای چهار پسر بوده است که طالب، جعفر، علی و عقیل نام دارند. طالب از جمله افرادی است که کسی ندانسته است چه به سرشان آمده و کجا درگذشته اند. و آنها طالب بن ابی طالب، سنان بن حارثه و مرداس بن ابی عمرو می باشند. اما جعفر، علی و عقیل هر سه از صحابه رسول الله هستند.

علی علیه السلام نام مادرش فاطمه بنت اسد می باشد که اسلام آورد و به مدینه هجرت نمود. در موقع وفاتش و هنگام دفن او، رسول الله به دست خود او را تشییع کرد (مادر عایشه رضی الله عنها نیز بعد از این که رسول خدا بر وی نماز گذارد، به دست خود او را دفن کرد). علی، داماد پیغمبر و پسرعموی او و پدر حسنین و اولین خلیفه از بنی هاشم و چهارمین خلیفه از خلفاء راشدین و از عشره مبشره و یکی از شش تن اصحاب شورا و از علمای ربانی و دلاوران بلندنام و زهاد معروف و پیشگامان به سوی اسلام است. درباره نخستین کسی که اسلام آورد، بین علماء اختلاف است. بعضی از علمای نزدیکتر به احتیاط چنین صلاح دیده اند که گفته شود:

«نخستین اسلام آورنده از میان زنان، خدیجه رضی الله عنها، از مردان ابوبکر رضی الله عنه، از کودکان علی کرم الله وجهه، از بردگان آزاد شده زید بن حارث رضی الله عنه و از بردگان بلال است رضی الله عنهم اجمعین می باشد.

آنچه مورد اتفاق علماء است این که علی در موقع اسلام آوردن، ده ساله بود. هنگام

هجرت رسول الله از مکه به مدینه، علی را به جای خود در منزل گذارد، تا چند روز بعد از هجرت رسول الله در مکه بماند و امانتهای مردم را به آنها پس بدهد و پس از آن با بستگانش به مدینه بیاید. در همه جاها همراه رسول الله بود. فقط در غزوه تبوک رسول الله او را به جای خود در مدینه قرار داد. در بسیاری جنگها پرچم را به وی می سپرد.

سعید بن المسیب می گوید: «در روز احد، شانزده ضربت شمشیر به علی رسید. حالات علی و دلاوریهای او در جنگها همه مشهور است. در علم که جایگاه بلندی را داشت پانصد و هشتاد و شش حدیث از رسول الله روایت نمود.

راویان حدیث، از اوسه پسرش حسن، حسین و محمد بن الحنفیه و ابن مسعود، ابن عمرو، ابن عباس، ابوموسی و عبدالله بن جعفر، عبدالله بن الزبیر و جمعی از صحابه هستند.

ابن عباس می گوید: «نه دهم علم، بهره علی بود و در یک دهم دیگر هم شریک علماء بود. ابن المسیب می گوید: «کسی نمی گفت (سلونی) از من پرسد، غیر از علی». بزرگان صحابه از او سؤال می کردند. در حل مشکلات به او رجوع می شد. در مرتبت جایگاه علمی او، همین بس که شخصی مثل عمر در مسایل علمی، از او مدد می جست. از دو سال قبل از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم در منزل پیغمبر ساکن شد.

روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم به عمویش، عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه فرمود: «ابوطالب مصرف زیاد دارد و ناتوان شده است. برویم هر یک از ما یکی از فرزندان او را به نزد خود آوریم». عباس، عقیل را و رسول الله، علی را نزد خود آورد. او در زهد معروف و مشهور است.

سفیان بن عیینه می گوید: «علی در دنیا ساختمانی برای خود بنا نکرد و نه خشتی بر خشت نهاد و نه چوبی. لنگی که به پا داشت از پنج درهم بیشتر نمی ارزید. در جنگ باخوار از او عجایب به ثبوت رسید. حضرت علی می فرمود: «درباره من دو گروه هلاک می شوند، کسی که در محبت غلو و زیاده روی کند. و موجب از دست رفتن کنترل من شود، و کسی که در بغض من افراط کند و حق مرا نشناسد. عادلترین مردم درباره من مردم

میانه‌رو هستند. همیشه میانه‌روی را اختیار کنید». در حقیقت اهل سنت نسبت به حضرت امیرالمؤمنین سیدنا علی علیه السلام میانه‌رو هستند.

هنگامی که میان علی و معاویه اختلاف به طول انجامید و در این اثنا خوارج را هم تارومار کرده بود، سه تن از خوارج به نامهای زیر در مکه گرد آمدند:

(۱) عبدالرحمن بن ملجم مرادی، (۲) برک بن بکیر تمیمی، (۳) عمرو بن بکیر تمیمی.

ابن ملجم و آن دو تن دیگر به هم گفتند که همه دعاوها بر سر این سه تن است: علی، معاویه و عمر عاص. وقتی که این سه نفر نباشند مرافعه پایان پذیرد. ابن ملجم گفت: «من علی را می‌کشم».

برک گفت: «من معاویه را می‌کشم».

عمرو بن بکیر گفت: «من عمرو بن عاص را می‌کشم».

قرار گذاشتند که هر سه در نماز صبح روز هفدهم رمضان کار خود را انجام دهند. عمرو عاص آن روز بیرون نیامد و به جای خود، خارجه را برای نماز صبح فرستاد. عمرو بن بکیر خارجه را به ضرب شمشیر مقتول ساخت. وقتی فهمید که عمرو نیست چیزی گفت که بعدها، ضرب‌المثل شد: «أَرَدْتُ عَمْرًا وَ أَرَادَ اللَّهُ خَارِجَةً». من خواستم عمرو را بکشم، اما خواست خدا در کشته شدن خارجه بود.

برک بن عبدالله، چند زخم به معاویه زد، اما اطرافیانش از راه رسیدند و برک را از پای درآوردند.

در این بین ابن ملجم توانست ضربت خود را با شمشیری که قبلاً زهر آگین کرده بود بر سر علی علیه السلام فرود آورد و گفتار معروف او علیه السلام «فُزْتُ بِرَبِّ الْكَعْبَةِ». قسم به صاحب قبله! رستگار و بهره‌مندگشتم» منظور من در تحقیق شهادت در راه خدا و رسیدن به رسول الله و خلفاء او حاصل شد. آنگاه وصیت و سفارش خود را به فرزندش ابلاغ نمود. و به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفتن مشغول شد. آثار بسیار در دست است که رسول الله به عمر، عثمان و علی خبر داده بود که در راه خدا کشته می‌شوند. روز و ماه و سال وفات خود را

می دانستند. ضربت او در نماز صبح، جمعه هفدهم رمضان و وفات او در شب یکشنبه نوزدهم رمضان بود. صفات جسمی او: چهره گندمگون، پیشانی بزرگ، خوش قد، موی سر و ریش سفید، خوش رو و همیشه خندان بود. رضی الله عنه فی الأولین و رضی الله عنه فی الآخرین و جزاه الله خیر جزاء یؤدیه الله لخیار عباده الصالحین.

با رفتن او خلافت خلفای راشدین پایان یافت. این چهارتن خلفای راشدین تا دنیا باقی است هر جا نام برده شوند، درود همراه نامشان است. نظیر آنها ممکن نیست بیاید.

* * *

۵- فاطمه زهراء رضی الله عنها

رسول الله ﷺ دارای چهار دختر بودند: زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه زهرا رضی الله عنهن.

زینب رضی الله عنها قبل از بعثت پیغمبر، به همسری ابی العاص بن ربیع درآمد و از شوهر خود دو فرزند یکی به نام علی و دیگری به نام امامه به دنیا آورد و در سال هشتم هجری درگذشت.

رقیه رضی الله عنها به عقد عثمان رضی الله عنه درآمد و از شوهرش دارای فرزندی شد به نام ابان بن عثمان.

رقیه رضی الله عنها در سال دوم هجری در روزی که بشارت فتح مسلمانان در بدر به مدینه رسید، درگذشت.

سپس ام کلثوم رضی الله عنها به عقد عثمان رضی الله عنه درآمد و در سال نهم هجری درگذشت و دارای فرزندی نشد.

فاطمه رضی الله عنها از خردسال ترین فرزندان رسول الله می باشد. یک سال بعد از بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمد. هرچه روز به روز به سن او افزوده می شد، با زحمات تازه ای همراه بود که بر اثر بعثت رسول الله برای آن حضرت و

خانواده‌اش پیش می‌آمد. در سن هفت سالگی بود، که محاصره قریش برای رسول‌الله و آل بیت او و بنی‌هاشم و یاران او شروع شد. عده‌ای از یاران پیغمبر به حبشه هجرت کردند و قسمتی در مکه ماندند. سه سال رسول‌الله و آل بیت او و یاران او و بنی‌هاشم از مسلمان و کافرشان همه همراه پیغمبر، در محلی بیرون از مکه به نام شعب ابی‌طالب، محصور بودند. به آنان خوراک نمی‌رسید؛ زیرا کفار قریش مانع از آن بودند که کسی به آنان خواروبار بفروشد. در سال سوم کار به جایی رسید که بر اثر نبودن آذوقه از برگ درختان که آنهم اندک بود و کفایتی نمی‌کرد استفاده می‌کردند.

کافران پیمان بسته بودند و آن پیمان را نوشته و در کعبه آویختند؛ به موجب آن پیمان تا موقعی که بنی‌هاشم دست از یاری پیغمبر نکشند حق آمدن به مکه را ندارند و کسی حق ندارد به آنان خواروبار بفروشد.

خدای عزوجل که می‌خواست مسلمانان را برای رهبری دنیا آماده سازد با این سختی، آنان را از بوته امتحان به درآورد. موقعی که ایمان در وجود کسی قوی و نیرومند باشد، سختی او را نیرومندتر می‌گرداند. سه سال از غذای درست محروم ماندن و زیر محاصره اقتصادی قرار گرفتن آسان است؛ اما در بین ما مسلمانان امروز کدام افرادی هستند که تن‌پروری بدون خورش یک سال طاقت کنند؟ یا شش ماه در سایه درختان، رنج سرما و گرما بکشند؟ همین خوش‌گذرانی و عادت است که مسلمانان را عقب انداخته است. در تمام صنایع عقب هستند. حاضر نمی‌شوند دو سال دندان بر جگر بگذرانند و صنایع خارجی را به کار نبرند، تا موقعی که همه مایحتاج خود را به دست خود آماده کنند. وسایل تحصیل کم دارند و می‌بینند فرزندان‌شان نیمه راه تحصیل را رها کرده و بیکار می‌گردند اما نمی‌توانند سالی صرفه‌جویی کنند و اسباب پیشرفت علمی فرزندان خود را فراهم سازند. مردمی که به خوشی و راحتی عادت کردند، خوی شهامت را از دست می‌دهند.

اما خدای متعال مردانی را که می‌خواست دنیا را عوض کنند سیزده سال تمام در بوته امتحان قرار داد. تا روز به روز به سختی دچار شوند. موقعی که برای نشر اسلام رهبری جهان به عهده‌شان قرار داده می‌شود، بدانند چگونه باید برای پیشرفت اسلام از زهد،

قناعت، تقوا و خداشناسی استفاده کنند و تا دنیا نتواند آنان را بفریبد و خوشی نتواند آنان را از رسالتی که رسانیدنش بر عهده دارند، بازگرداند.

سال سوم محاصره بود که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم خبر داد که موریانه آن پیمان نامه را خورده است و فقط محللهایی که نام خداوند متعال بر آن بوده به جای مانده است. با این اطلاع موقعی که کافران از موضوع آگاهی یافتند پنج تن از قریش تصمیم گرفتند آن پیمان را بشکنند. بر این تصمیم بزرگان قریش را با خود موافق ساختند. با این ترتیب رسول الله و خاندان بنی هاشم از محاصره بیرون آمدند و توانستند به مکه بازگردند. اما محاصره کار خود را کرده بود. چند روزی نگذشت که ابوطالب عمومی پیغمبر درگذشت. بعد از او خدیجه همسر باوفای رسول الله نیز درگذشت.

فاطمه زهرا رضی الله عنها با مشاهده چنین اوضاعی و سختی های پی در پی که از آغاز کودکی به چشم خود می دید، بدیهایی که نسبت به پدر با آن همه خوبی و تحمل او روا می داشتند ملاحظه می کرد و جوهرهای زمانه که مسلمانان را مانند منگنه دربرگرفته بود، درخاطر نازک کودکانه او آثاری از رنج به جا می گذاشت.

فاطمه زهرا رضی الله عنها با دیدن این اوضاع و احوال خود را از علاقه به دنیای ناپایدار کنار کشید و پس از وفات خدیجه، اداره منزل و رعایت رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم را به عهده گرفت. شاید ازدواج رسول الله با سوده که زنی بزرگسال تر از پیغمبر بود، به خاطر دلداری از فاطمه زهرا بود. بی جهت نیست که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم او را سیده نساء العالمین دانست. زنی که از خردی در خدمت رسول خدا و فرا گرفتن تعالیم دین خدا و مواظبت بر طاعت خدا و برآمدن از عهده واجبات خود نسبت به پدر و شوهر و فرزند و امت بود، دارای منزلتی بس والا بود.

ازدواج او با علی بن ابی طالب در سال سوم هجری بعد از واقعه اُحد انجام گرفت. حقیقتاً وقتی که در تاریخ از سیرت و زندگی چنین شخصیتی اطلاع حاصل می گردد، دانسته می شود که در این خاندان عصمت، دنیا اصولاً مطرح نبوده است. به معنی واقعی «الدنیامزرعة الآخرة» دنیا کشتزار آخرت است عمل می کردند. مقصود از دنیا، خدماتی

است که همه به نفع آدمی در جهان جاوید باشد.

روزی فاطمه زهرا رضی الله عنها دید که کنیزهایی از بردگان را به غنیمت آورده اند. به خدمت پدر آمد و گفت: «یا رسول الله! شنیدم کنیزهایی از غنیمت عاید مسلمانان گردیده است. دست من از داس گرفتن و آرد کردن خسته شده است. شبها از کارخانه خسته ام. خواستم کنیزی به من دهی تا مرا کمک کند.»

رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم فرمود: «فرزندم! دنیا می گذرد. من چند کلمه ای به تو می آموزم که موقع به بستر رفتن برای خواب. آن کلمات را بگویی، تا خستگی ات رفع شود. قبل از خواب ۳۳ بار سبحان الله ۳۳ بار الحمد لله ۳۳ بار الله اکبر بگویی، تا خستگی ات رفع گردد.» رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم می خواست منزل فرزندش مانند منزل خودش باشد. کار در خانه با طاعت خدا و خوشنودی از زندگی همراه باشد و گرنه چه کسی می توانست با آن جسم نحیف و آن همه کار و آن همه طاعت که پیشه آن خاندان عصمت و طهارت بود زندگی را به سر برد برای کسانی که بخواهند فرزندان شان، فرزند زندگی باشند، راه همین است که کار، مایه سعادت است و سختیها وقتی که با عزت همراه باشد نیک بختی را در پی دارد.

فاطمه زهرا رضی الله عنها از علی بن ابی طالب دارای دو پسر و دو دختر شد که حسن و حسین و زینب کبری و ام کلثوم علیهم السلام می باشند.

زینب کبری، همسر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنها شد و از او دارای دو فرزند به نام علی و عون شد. عون بن عبدالله از نیکوکاران بلند نام است که هر دیوانه ای از نفس او به هوش می آمد و مثلی معروف است که: «عَوْنٌ لِلْمُجَانِّينَ فَمَنْ لِعَوْنٍ إِذَا جَنَّ». ام کلثوم کبری همسر عمر بن الخطاب رضی الله عنه گردید و از او دارای دو فرزند شد زید و فاطمه. وی بعد از شهادت عمر، همسر عون بن جعفر گردید.

(سیرت امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما در متنی جداگانه یاد خواهد شد.)
در زندگی پاک فاطمه زهرا رضی الله عنها کتابها تصنیف گردیده است. در اینجا مقصود اشاره ای به زندگی مبارکه ایشان است.

از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم در موقع بیماری اش سخنی آهسته گفت. فاطمه گریست. بعد سخن دیگری به فاطمه گفت، فاطمه از آن سخن شاد شد. من از فاطمه پرسیدم: رسول الله چه فرمود؟ فاطمه گفت: «هرگز سر رسول الله را فاش نمی کنم. بعد از وفات رسول الله از او پرسیدم: گفت: «اول اظهار فرمود که من در این بیماری رحلت می کنم. من نتوانستم خود را از گریه باز دارم. در سخن بعدی فرمود که من به زودی به او می رسم. از این سخن شاد شدم. فرمود؟ آیا خوشنود نیستی که سیده نساء العالمین باشی؟

رحلت ایشان در سوم رمضان، سال یازدهم هجری، شش ماه بعد از رحلت رسول الله ﷺ است.

رضی الله عنها فی الأولین و الآخرین و جزاها عنّا و عن المسلمین خیر الجزاء. (سیرت مختصر خلفاء و فاطمة الزهرا را از طریق السعادة اقتباس کردیم).

* * *

ع- حُذِيفَةُ بْنُ يَمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا

أبو عبد الله حُذِيفَةُ بْنُ حِجَلٍ بن جابر عسبی، نام پدر او، حِجَل و یَمَان لقب او است. او از والیان شجاع و از فاتحین بود.

حُذِيفَةُ، صاحب سر رسول الله ﷺ در خصوص منافقان بود. کسی دیگر غیر از حذیفه منافقان را نمی شناخت. وقتی که کسی می مُرد اگر حذیفه برای نماز بر او حاضر می شد عمر ﷺ نیز برای نماز بر او حاضر می شد عمر ﷺ حذیفه را والی مداین نمود و در نامه ای که با او همراه نمود، نوشت: اِسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوهُ: سخنش را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید» نهادند، دینور، ماه سبذان، همدان و ری را او فتح نمود. او به سال سی و شش هجری در مداین درگذشت، (از تعلیقات محمد حجار)

۷- قشیری

عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک بن طلحه نیشابوری قشیری رحمه الله، أبو القاسم زین الاسلام شیخ خراسان در عصرش زاهد و دانا در دین، معروف به امام استاد قشیری، دانشمند بلند نام، صاحب مؤلفات بسیار و نویسنده «الرساله» در تصوف، در علوم دینی، زهد و تقوی و متبحر و کم نظیر بود. محل اقامت او شهر نیشابور بود که در آن زمان به: أَبَوَشَهْر، یعنی بزرگترین شهر در دنیا معروف بود. «تفسیر کبیر» و «لطائف الاشارات»، از تصنیفات او است. اَلْب ارسلان سلجوقی او را گرامی می داشت و بر دیگر علماء مقدم می داشت. تولد او به سال سیصد و هفتاد و شش هجری قمری و وفات او در نیشابور به سال چهارصد و شصت و پنج هجری قمری در شهر نیشابور اتفاق افتاد (رحمه الله تعالی).
(از تعلیقات محمد حجار)

۸- دقاق

امام زاهد، خداشناس، شیخ صوفیان، حسن بن علی نیشابوری شافعی، امام عصر خود، مشهور به بسیاری علم، اطلاع واسع، بردباری و نیک نامی و خوش رفتاری و پاکی ظاهر و باطن، دانشمند وارسته و بلیغ (رحمه الله تعالی).
مذهب امام شافعی را از قفال و حصری و غیرشان آموخت و در علم فقه و اصول متبحر بود، در طریقت به روش جُنید و در علوم عربی مشهور بود. به طوری که از هر طرف برای کَسْب فیض به خدمت او می آمدند.
پس از آن به مجاهدت پرداخت و راه تصوّف را گرفت، تصوف را از نصرآبادی آموخت، استاد قشیری تصوف را از دقاق آموخت.
دقاق رحمه الله تعالی به فضل و کرامات آشکار شهرت داشت. او به سال چهارصد و شش هجری قمری درگذشت (رحمه الله تعالی).
(از تعلیقات محمد حجار)

۹- ابو یعقوب سوسی رحمه الله تعالی

او از صوفیان بلندنام است. زندگی او را هنوز نیافته‌ام. نظر به این که روایت از عبدالواحد بن زید دارد، در سال ۱۷۷ که سال وفات عبدالواحد بن زید است، وجود داشته است.

۱۰- ذوالنون مصری رحمه الله تعالی

ابوالفیض، ثوبان بن ابراهیم، شیخ مصر در عصر خود، علم را از امام مالک و لیث بن سعد و ابن لهیعة و خواص و غیر آنها رحمهم الله تعالی آموخت. ابو عبدالرحمن سلمی رحمته الله فرمود: «ذوالنون اولین کسی است که سخن از ترتیب احوال و مقامات اولیاء به میان آورد»، ابن یونس گفت: «ذوالنون دانشمندی حکیم و فصیح بود.»

دنیا محل عجیبی است. چنین دانشمند بزرگواری را بزندقه متهم نمودند. متوکل خلیفه عباسی او را خواست و به او گفت که مردم می گویند تو زندیق هستی. خودت چه می گویی؟ گفت: می ترسم بگویم نه و مردم را در غگو ساخته باشم، یا بگویم هستم و دروغ گفته باشم؛ یعنی من از این سخنان به دور هستم. مردم هم هر چه می خواهند بگویند. متوکل او را از همه زهاد بهتر می دانست. او در اواخر خلافت منصور، خلیفه عباسی، به دنیا آمد و در سال دویست و چهل و پنج هجری قمری درگذشت و در جیزه قاهره مدفون شد. پرنسپل بسیاری بر جنازه او موقع بردنش به سوی مقبره سایه نمودند، عقیده مردم به خوبی او چند برابر شد.

۱۱- ابو عثمان مغری رحمه الله تعالی

سعید بن سلام قیروانی سپس بغدادی و بعد نیشابوری، از نخبگان زمانش در پرهیزگاری و زهد و صبر برگوشه نشینی بود. در نیشابور به سال ۳۷۳ ه. ق درگذشت و وصیت کرد که ابن فورک بر او نماز بخواند و نزدیک ابو عثمان حیری دفن شد.

به او گفتند که امام شافعی فرموده: «العلم علما: علمُ الْأَدْيَانِ و علمُ الْأَبْدَانِ»، گفت: چه خوب فرموده. علم الادیان علم حقایق و معارف است، و علم ابدان، علم سیاست و ریاضت و مجاهدت است.»

۱۲- حذیفه مر عشی رحمه الله تعالی

حذیفه بن قتاده، از اولیاء و صالحان مشهور، هم‌نشین ثوری بود و از او احادیث روایت کرده است. از سخنان او است: «بزرگترین مصیبتها سنگدلی است و همه خیرها در دو حرف است، نان حلال و اخلاص عمل برای خدای متعال.»

۱۳- فضیل بن عیاض رحمه الله تعالی

ابوعلیٰ فَضَّیْل بن عیاض بن مسعود بن بشر تمیمی خراسانی، امام، پیشوا، معتمد و شیخ الاسلام، در سمرقند به دنیا آمد و در آبیور د بزرگ شد. سفیان ثوری از بزرگترین شیوخ او است. سفیان بن عُیَیْنه گفت: «فضیل مطمئن و مورد اعتماد است»، ابن مبارک نیز گفت: «فضیل پرهیزگارترین مردم است»، شُرَیْک گفت: «در هر زمانی کسی که حجت اهل زمانش باشد، به وجود می‌آید و فضیل حجت اهل زمان خودش است»، ابن مبارک همچنین گفت: «فضیل باخدای خود، به راستی بود، و خدا کلمات حکمت را بر زبان او جاری می‌کرد. سیرت او و توبه او در کتابهای مفصل مذکور است» محمد حجار نوشته است که توبه او در کتاب خود «صوت المینبر» یاد کرده است، در «کتاب الاعلام» سال ولادت فضیل، ۱۰۵ و سال وفاتش در مکه مکرمه ۱۸۷ هـ. ق نوشته است.

۱۴- سهل بن عبدالله تستری رحمه الله تعالی

ابو محمد، سهل بن عبدالله بن یونس بن عیسیٰ تستری در ورع، پرهیزگاری و عبادت در زمان خود بی‌نظیر بود. دارای کرامات بود. در مکه مکرمه با ذوالنون مصری ملاقات نمود.

سهل جد و جهد و تلاش فراوان می‌کرد. سال دویست هجری چشم به دنیا گشود و به سال دویست و هشتاد و سه، چشم از جهان فرو بست. از کودکی در میان خاندان علم و تقوا بزرگ شد. زیر دست خالویش، محمد بن سوار، که از امامان تقوا و صلاح بود تربیت یافت. خود تعریف می‌کند: «سه ساله بودم که شب بیدار شدم و به خالویم، محمد بن سوار و نماز اونگاه می‌کردم. روزی خالویم به من گفت: «آیا نباید به یاد خدایی باشی که تو را آفرید و تو را از بین آفریدگاران به عقل و هوشیاری امتیاز داد؟!»

گفتم: چگونه او را یاد نمایم؟! خالویم گفت: در دل خود، وقتی که به شب دست به دست می‌شوی سه بار بگو: «اللَّهُ مَعِيَ، اللَّهُ نَاطِرِي، اللَّهُ شَاهِدِي: خدا با من است. نظر خدا به سوی من است. خدا شاهد و حاضر بر کارهای من است. چند شب این را گفتم و به او خبر دادم. خالویم گفت: آن کلمات را هفت بار بگو. چند شب آن را گفتم و به او خبر دادم، خالویم گفت: یازده بار در هر شب آن را بگو. من آن را یازده بار گفتم. در دلم شیرینی این کلمات قرار گرفت و آن را ادامه دادم. بعد از یک سال، خالویم به من گفت: ای سهل! آنچه را دانستی نگه دار و بر آن مداومت داشته باش، تا وقتی که به قبر بروی که این کلمات برای دنیا و آخرت سودمند می‌باشد،»

سهل می‌گوید: این کلمات را ادامه دادم. بعد از دو سال دیدم دلم به آن خو گرفته و عادت کرده و شیرینی آن را هم در دلم احساس می‌کنم. پس از مدتی خالویم به من گفت: «کسی که خدا با او است و نظر خدا با او است و خدا بر اعمال او حاضر و شاهد است، آیا گناه و نافرمانی خدا می‌کند! زنهار مبادا که راه گناه پیش بگیری.» (از تعلیقات محمد حجار).

(گذشتگان، کودکان خود را این چنین تربیت می‌کردند، تا دل و زبان‌شان به یاد خدا باشد، و همیشه از همراهی، یعنی از مدد خدا، بهره‌مند باشند، و خدا را ناظر بر اعمال خود بدانند و هیچ‌گاه راه گناه را پیش نگیرند، این چنین به این کلمات عادت کنند که اگر بر زبان نیاورند، دل‌شان به آن مشغول باشد، و از این راه روشنایی زبان و دل و روشنایی عمر را به

دست آورند. و به قول سعدی رحمه الله تعالی:

«شب مردان خدا، روز جهان افروز است

روشان را به حقیقت شب ظلمانی نیست.»

۱۵- ابوالخیر تیناتی رحمه الله تعالی

نام او حماد و تینات از توابع حلب در شام است. حماد دارای حالتهای پسندیده و کرامات آشکار بود. سیه چهره و در اصل از مغرب بود. در تینات می زیست. با ابوعبدالله بن جلاء هم صحبت و همراه بود و مدتی در کوه لبنان اقامت نمود.

استاد ابوالقاسم قشیری درباره او فرمود: «بزرگ مرتبت بود و کرامات و فراست بسیار داشت (فراست به معنی صورت شناسی که از صورت شخص می داند که او نکوکار است و یا بدرفتار از خوبی چه نتایج می گیرد و یا از بدی چه بر سرش می آید. از طریق پند و نصیحت خود به راه راست هدایتش می نماید).

ابوالخیر به سال سیصد و چهل و هفت ه. ق وفات یافت. خدای شان رحمت کند!

۱۶- سلیمان بن حرب رحمه الله

امام حافظ، ثقه شیخ الاسلام، ابویوب سلیمان بن حرب واشحی بصری، قاضی مکه مکرمه، در سال یک صد و چهل ه. ق به دنیا آمد و در سال دویست و بیست و چهار در بصره وفات یافت (رحمه الله تعالی)، از شعبه و حماد بن سلمه روایت حدیث (رحمهما الله تعالی) کرده، و پیشوایانی مثل احمد بن حنبل، حمیدی و ابوداود از او حدیث روایت کرده اند (رحمهم الله تعالی).

ابوحاتم رحمه الله تعالی گفت: «سلیمان بن حرب، یکی از پیشوایان است. روایات او هیچ ریایی ندارد، درباره رجال حدیث سخن می گفت؛ یعنی مراتب هر کدام را می دانست. در فقه آگاه بود. ده هزار حدیث روایت نمود؛ در حالی که کتابی به دست نداشت. مجلس درس وارشاد او نزدیک قصر مأمون بود. مأمون خلیفه عباسی روایاتش

را می نوشت. حاضران مجلس او، چهل هزار نفر تخمین زده می شد. برای او منبری نهاده بودند و بر آن منبر سخن می فرمود (رحمه الله تعالی) (از تعلیقات محمد حجار).
 (امام به معنی قدوه و پیشوا به کسی گفته می شده که در گفتار و کردار، سرمشق دیگران در راه طاعت خدا و نفع رسانی به خلق بوده است. حافظ در حدیث به کسی گفته می شود که سی هزار حدیث از برداشته و از حفظ روایت می نموده و در روایت و درایت، دارای آگاهی گسترده بوده و شرح زندگی رجال اسناد را یکایک از بر می دانسته و می شناخته است. روایت: آنچه تعلق به رجال اسناد حدیث دارد، درایت، آنچه تعلق به متن حدیث دارد، و تخمین و حدس: آنچه از روی نظر برآورد. می شود، مثلاً گفته می شود که در این مجلس صد نفر به نظر می آید).

۱۷- قاضی ابو عبدالله محاملی رحمه الله تعالی

امام علامه مُحَدَّثِ مورد اطمینان مُسْنِدِ وقت، ابو عبدالله حسین بن اسماعیل بن محمد ضَبَّی بغدادی، در سال دویست و سی و پنج ه. ق به دنیا آمد، و برای طلب علم تلاش و کوشش بسیار کرد، تا اینکه مورد اعتماد علمای عراق قرار گرفت و شصت سال تمام به دادن فتوا پرداخت.

از ابو حذافه سهمی، تلمیذ امام مالک و عمر بن علی فلاس حدیث شنیده است. دَعْلَج بن احمد، طبرانی، دارقطنی و مردم زیادی از او حدیث روایت کردند.
 خطیب بغدادی رحمه الله تعالی گفت: «که ابو عبدالله محاملی، مردی دیندار و فاضل بود شصت سال قاضی کوفه بود. داوودی گفت: «ده هزار شخص برای استفاده از علمش در مجلس او حاضر می شدند.

ایشان رحمهم الله تعالی در سال سیصد و سی ه. ق درگذشت.

(از تعلیقات محمد حجار).

(محاملی منسوب به محامل است. محامل، جمع محمل است و آن چوبهایی به هم بسته که دو نفر سوار شتر بر آن می نشسته اند. عادت علماء پیشین این بود که از دست رنج

خود زندگی می کرده اند، تادر زندگی نیازی به دیگری نداشته باشند. از ساختن محمل، از گلاب، از زرگری و غیر اینها، هر کدام از کسبی، امرار معاش داشته اند. رحمهم الله تعالی).

۱۸- سَرِّی سَقَطِی رَضِی الله تعالی عنه

سَرِّی بن مَعْلَس، ابو حسن بغدادی، امام و الگو و شیخ الاسلام، وی در سال یکصد و شصت هجری به دنیا آمد و در سال دویست و پنجاه و سه درگذشت. از فضیل بن عیاض و هُشَیم بن بشیر رحمهم الله تعالی حدیث روایت کرد و روش عبادت در پیش گرفت، او از بزرگترین یاران معروف کرخی رحمه الله تعالی بود. ابو عبد الرحمن سَلَمی، مؤلف کتاب «طبقات الصوفیة» رحمه الله تعالی گفت: «سَرِّی، اولین کسی بود که به زبان توحید سخن گفت و علم حقیقت را بیان نمود. او در اشارات صوفیه، امام صوفیان بغداد است. رحمهم الله تعالی، از او حکایت شده است که گفت: «شبی اوراد خود را خوانده بودم و در محراب پاهای خود را دراز نموده بودم. ندایی شنیدم که آیا با پادشاهان اینچنین می نشینی؟ پاهای خود را جمع نمودم و به ادب نشستم و گفتم: خدایا به عزت قسم، هیچ گاه پاهای خود را در نشستن دراز نکنم. (یعنی رعایت ادب با خدای متعال این است که حتی در خلوت و نشستن رعایت ادب نمایند).

۱۹- حارث مُحَاسِبِی رحمه الله تعالی

ابو عبد الله حارث بن اسد محاسبی، از بزرگان صوفیه و از دانشمندان بزرگ است. وعظ و ارشاد او مشهور است که مردم را از حالی به حالی دیگر می برد و در دلها اثر می کرد. ولادت و بزرگ شدنش در بصره بود. سال دویست و چهل و سه در بغداد وفات کرد. او در عصر خود استاد بیشتر مدارس بغداد بود. وی تصانیف بسیار اعم از خطی و چاپ شده دارد. آنچه چاپ شده: «المسائل فی اعمال القلوب»، و «الرعاية لحقوق الله عز وجل»، و «الخلوة» و «التنقل فی العبادة»، و «رسالة المسترشدين»، «التوهم» از گفته های او است: «برگزیدگان این امت کسانی هستند که نه آخرت شان آنها را از دنیا باز می دارد و نه

دنیایشان آنها را از آخرتشان باز می‌دارد، (از کتاب اعلام زِرْکَلی).

۲۰- جُنید بغدادی رحمه الله تعالی

جنید بن محمد بن جنید، ابوالقاسم، شیخ طائفة صوفیه و از دانشمندان طراز اول. ابن اثیر رحمه الله تعالی راجع به جنید گفت: «جنید در زمان خودش امام دنیا بود. ولادت و بزرگ شدن و وفاتش در بغداد بود. به لقب خَزَّاز معروف بود، از این جهت که برای امرار معاش خود، خز که نوعی ابریشم است، را می‌فروخت.» یکی از معاصران او می‌گوید: «در زندگی‌ام کسی مثل او را ندیده‌ام. نویسندگان به مجلس او می‌آمدند تا از فیض علوم او بهره‌مند شوند. نویسندگان برای نوشتن سخنان او، شعرا برای نوشتن فصاحت و شیوایی زبان او، علماء کلام برای استنباط معانی سودمند، از سخن گهربار او نزدش می‌آمدند. علماء او را شیخ صوفیه دانسته‌اند، برای این که مذهب تصوف را به قواعد شریعت از کتاب و سنت تحکیم کرد. او از عقاید نکوهیده نگه داشته شده بود و از آنچه شرع آن را نمی‌پسندید محفوظ بود. از هر نوع غلو و انحراف به دور بود. از گفته‌های او است: طریقت ما به کتاب و سنت متکی است. وفات او در سال دویست و نود و هفت ه. ق است، (از کتاب الاعلام زرکلی با تلخیص و تغییر جزئی).

۲۱- ابواسحاق شیرازی رحمه الله تعالی

علامه فقیه، صاحب نظر و متبحر در علوم مختلف، ابواسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف فیروز آبادی شیرازی در سال سیصد و نود و سه ه. ق در فیروزآباد به دنیا آمد و سال چهارصد و هفتاد و شش در بغداد درگذشت و خلیفه عباسی المقتدی بر او نماز خواند. ابواسحاق در فیروزآباد به دنیا آمد و با جد و جهد تمام به طلب علم پرداخت. وی به بصره رفت و از آنجا به بغداد منتقل شد. در آنجا درسهای خود را تکمیل نمود. نبوع او در علوم شریعت اسلام آشکار شد و قوت استدلال و حجت مناظره بر او مسلّم شد. خواجه نظام الملک دانشگاه نظامیه بغداد را برای او بنا کرد. ابواسحاق مدرس و مدیر

آنجا شد. خوش رو خوش زبان و خوش مجالسه بود. با روی باز و زبان شیوا و به گرمی پذیرفتن طلاب علم و همنشینان دلها را به سوی طاعت خدا ترغیب می نمود. زندگی پایه گذاری شده بر فقر و صبر را برای خود برگزید. دوستی با قلا فروش داشت که هر وقت گرسنه می شد (و ایشان در شبانه روز بیش از یک بار غذا نمی خوردند) نزد باقلا فروش می رفت و اندکی باقلا از او می خرید و می خورد. اما بعضی وقتها که دیر می شد و با تأخیر نزد باقلا فروش می رفت، باقلا فروش می گفت باقلا تمام شده است. شیخ ابواسحاق می فرمود: «تِلْكَ إِذَا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ» این بازگشت زیان کارانه است که باید برگردد و تا روز دیگر گرسنه بماند. خلیفه بغداد، شیخ ابواسحاق را نزد سلطان ملک شاه سلجوقی فرستاد تا دختر سلطان را برایش خواستگاری کند. در راه میان بغداد و نیشابور هر شهر و قریه ای که باخبر می شدند که شیخ ابواسحاق از نزدیک شهر و یا قریه شان عبور می کند، تمامی مردم آن شهر و قریه از زن و مرد و بزرگ و کوچک به سر جاده می آمدند تا شیخ را ببینند و از دیدن او برکت بیایند. در شهر نیشابور در کوچه شیخ ابواسحاق، سوار اسب بود و امام الحرمین رکاب اسب او را گرفته بود. اسلام در وقت عزت مسلمانان چنین دانشمندانی را داشت که عزت شان از خلیفه و سلطان بیشتر بود. اما امروز خداوند ما را در پناه خود بگیرد. (از تعلیقات محمد حجار و تهذیب الأسماء با تلخیص و اختصار و زیادت).

۲۲- امام امامان

ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی مطلبی

نسب او با رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم در عبد مناف به هم می رسد وی عليه السلام ابن عم رسول الله ﷺ می باشد و او عليه السلام از قریش می باشد، در صحیح بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود: «الائمة من قریش» او از بنی مطلب است. در حدیث صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود: «نحن و بنوالمطلب شیء واحد» ما بنی هاشم و بنی مطلب با هم متحد

هستیم» بنی هاشم و بنی مطلب همیشه در جاهلیت و در اسلام با هم متحد بوده‌اند، لفظ حدیث در صحیح بخاری «إِنَّمَا بَنُو الْمُطَّلِبِ وَ بَنُو هَاشِمٍ شَيْءٌ وَاحِدٌ» می‌باشد. ولادت باسعادت ایشان در غَزّه در سال یکصد و پنجاه هـ. ق است، وفات ایشان بعد از مغرب، شب جمعه آخرین روز ماه رجب، سال دویست و چهار هـ. ق در قاهره (مصر) بود.

شهرت، فضل، علم، ورع، صلاح و تقوای ایشان بی‌نیاز از توصیف است. نووی رحمه الله تعالی فرمود: «وَقَدْ أَكْثَرَ الْعُلَمَاءُ رَحِمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْمَصْنُفَاتِ فِي مَنَاقِبِ الشَّافِعِيِّ وَ أَحْوَالِهِ مِنَ الْمُتَقَدِّمِينَ وَ الْمُتَأَخِّرِينَ، الْمُتَقَدِّمُونَ: مِثْلُ الْإِمَامِ دَاوُدَ الظَّاهِرِيِّ وَ السَّاجِي وَ خَلَاتِقٍ مِنَ الْمُتَقَدِّمِينَ، وَأَمَّا الْمُتَأَخِّرُونَ: مِثْلُ الدَّارِ قُطْنِيِّ وَ الْآجَرِيِّ وَ الْإِمَامِ الرَّازِيِّ وَ الصَّاحِبِ بْنِ عَبَادٍ وَ الْبَيْهَقِيِّ وَ نَصْرِ الْمُقَدِّسِيِّ وَ خَلَاتِقِ لَايْحَصُونَ، فَكُتِبَ لَهُمْ فِي مَنَاقِبِهِ مَشْهُورَةٌ، وَ مِنْ أَحْسَنِهَا وَ أَثْبَتِهَا كِتَابُ الْبَيْهَقِيِّ وَ هُوَ مَجْلَدَانِ ضَخْمَانِ مُشْتَمَلَانِ عَلَى نَفَائِسٍ مِنْ كُلِّ فَنٍّ اسْتَوْعَبَ فِيهِمَا مَعْظَمَ أَحْوَالِهِ وَ مَنَاقِبِهِ بِالْأَسَانِيدِ الصَّحِيحَةِ وَ الدَّلَائِلِ الصَّرِيحَةِ..» إلى آخره.

علماء رحمهم الله تعالی در مناقب امام شافعی رضی الله تعالی عنه تصنیفات بسیار نموده‌اند، چه از پیشینیان و چه آیندگان. اما پیشگامان، مثل امام داود ظاهری، ساجی و بسیاری دیگر و متأخرین مثل دارقطنی، آجری، امام رازی، صاحب بن عبّاد، بیهقی، نصر مقدسی و مردم بی‌شمار دیگر که کتابهای ایشان مشهور است و هر کدام کتابی در مناقب این امام عظیم الشان نوشته‌اند.

بهترین کتابی که در این باره نوشته شده، کتابی است که امام حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی در دو جلد نوشته‌اند. در این کتاب بزرگ خود، بیشتر احوال و مناقب امام را با مدارک صحیح و دلایل آشکار به رشته تحریر در آورده‌اند.

امام ابو محمد مروزی نوشته است که امام شافعی یکصد و سیزده کتاب تألیف کرده (در تفسیر، حدیث، فقه، اصول، ادب و غیر آن)، ذکرِ نیکی‌های این امام بزرگ تا امروز ادامه دارد، در هر جا مذهب شافعی وجود دارد علمای آنجا، در این زمینه تألیف دارند. در همین پنجاه سال اخیر شیخ محمد ابوزهره برای هر یک از ائمه اربعه اهل سنت و

جماعت کتابی بزرگ نوشته. در کردستان و اندونزی و دیگر جاها کتابهایی در خور معلومات خودشان نوشته‌اند.

بحثی که بسیار مختصر و جامع است، مطالبی است که در این زمینه امام نووی در ابتدای کتاب «تهذیب الأسماء و اللغات» نوشته‌اند که بعد از بیانی خیلی مختصر درباره محمد، رسول الله ﷺ، مبحث بسیار مختصری درباره امام شافعی نوشته‌اند. کسی که تفصیل را می‌خواهد به یکی از کتابهای نامبرده مراجعه نماید که اگر بخواهیم مفصل بنویسیم چندین مجلد می‌شود (مقصود امام نووی رحمه الله تعالی از پیشینیان دانشمندی است که تا سال چهارصد ه. ق بوده‌اند. متأخرین، علمایی هستند که بعد از چهارصد ه. ق بوده‌اند. و بعد از نووی رحمه الله تعالی، ابن حجر و رملی رحمهما الله تعالی تا زمان نووی و رافعی رحمهما الله تعالی را متقدمین می‌دانند و بعد از ایشانرا متأخرین می‌نامند) (برگرفته از تهذیب الأسماء، باتصرف).

۲۳- امام اهل سنت

ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل رضی الله تعالی عنه

شیبانی مروزی سپس بغدادی، امام فایق بر همه چیز، از بزرگی، امامت، پرهیزگاری، زهد و علم فراوان و سروری.

ولادت باسعادت ایشان در ماه ربیع الأول سال یکصد و شصت و چهار ه. ق در بغداد بود. وفات ایشان در صبح روز جمعه دوازدهم ربیع الأول سال دویست و چهل و یک ه. ق در بغداد بود.

وقتی که والدین ایشان از مرو خراسان به بغداد رفتند، امام احمد در شکم مادر بودند و در بغداد به دنیا آمدند.

امام نووی می‌فرماید: «قبر امام احمد در بغداد معروف است مردم به زیارت آن می‌روند و از زیارت قبر او، برکت می‌جویند.»

امام احمد رضی الله تعالی عنه نیز مانند استادشان، امام شافعی، کتابهایی در شرح حال و

نیکی‌های ایشان به رشته تحریر در آمده است. تفصیل شرح حال ایشان مشتمل بر چند مجلد می‌شود.» از پنجاه سال به این طرف کتابهایی که در ذکر نیکی‌های ایشان نوشته شده، یکی، کتابی است که شیخ محمد ابو زهره رحمه‌الله تعالی نوشته و کتابی که احمد محمد شاكر رحمه‌الله تعالی نوشته‌اند. اما کتابهایی که دیگر علماء از پیشگامان و آیندگان نوشته‌اند خیلی زیاد است.

امام نووی در کتاب خود، «تهذیب الأسماء واللغات» مقاله‌ای بسیار مختصر، اما جامع، در خصوص امام احمد نوشته‌اند. نوشته است: ابن ابی حاتم گفت: از ابو زرعه شنیدم که متوکل دستور داد تا زمینی که در آن بر امام احمد نماز خوانده‌اند را اندازه‌گیری کنند. دیدند آن زمین دومیلیون و پانصد هزار نمازگذار را در خود جای داده‌است. روزی که امام احمد درگذشت از یهود و نصاری و مجوس بیست هزار نفر مسلمان شدند، و روز وفات ایشان برای چهارگروه مسلمان و یهود و نصاری و مجوس ماتم بود (از تهذیب الأسماء و غیره).

خواندن سیرت این امام برای جوانان ما ضرورت دارد، تا بدانند علمای اسلام در راه بالابردن اسلام چه مصایبی را متحمل شده‌اند. بیست و هشت ماه صبح و عصر این امام بزرگوار شکنجه می‌شد تا از هوش می‌رفت. بر اثر آن تمام بدن او زخم شده بود. با این حال دست از شکنجه او برنمی‌داشتند. به بشر حافی گفتند؛ چرا مثل احمد مقاومت نداری؟ چرا مانند او نمی‌گویی؟ گفت: «نمی‌توانم. امام احمد امروز در مقام انبیاء ایستاده که این چنین تحملی را داشت. همه این محنت برای این است که نمی‌گوید قرآن مخلوق است. امام احمد می‌فرمود دلیلی از قرآن و یا از حدیث بیاورند تا آن را بگویم. ولی آنها دلیلی نداشتند که امام راقانع کنند.

۲۴- امام حافظ علامه،

ابوبکر احمد بن حسین بن احمد بیهقی رحمه الله تعالى

ولادت با سعادت ایشان به سال سیصد و هشتاد و چهار ه. ق در خسروگرد از توابع بیهقی نیشابور است. بیهقی در قدیم به نام سبزوار معروف بوده است. وفات او به سال چهارصد و پنجاه و هشت ه. ق بوده است. ایشان از نامداران اسلام و از مؤلفین گرانمایه و بلند پایه اسلام است. امام الحرمین رحمه الله تعالى فرمود: «هر شخص شافعی مذهب، منت شافعی در گردن او ست، غیر از ابوبکر بیهقی که او بر امام شافعی منت دارد. به سبب کتابهای بسیاری که در نصرت مذهب شافعی و در تفصیل مختصر آن و در تأیید رأی های امام شافعی نوشته است. امام حافظ شمس الدین ذهبی گفته است: «اگر ابوبکر بیهقی می خواست مذهبی مستقل برای خود تشکیل بدهد می توانست؛ برای این که او از علوم اطلاع وسیع داشت و بر اختلاف علماء کاملاً واقف بود»

ابوبکر بیهقی هزار جزء تألیف دارد. از آن جمله: «السنن الکبری» در ده مجلد، «السنن الصغری» «المعارف»، «الأسماء و الصفات»، «دلائل النبوة» «شعب الایمان» که به چاپ رسیده، «الآداب» در حدیث نوشته شده و به چاپ نرسیده، «الترغیب و الترهیب»، «المبسوط»، «مناقب الإمام الشافعی» در دو مجلد بزرگ، «معرفة السنن و الآثار»، «القراءة خلف الإمام»، به چاپ رسیده «البعث و النشور»، «الاعتقاد»، «فضائل الصحابة» و غیر اینها. در بین این هزار جزء، بعضی چندین جلد هستند، (از الأعلام زرکلی).

شخصی مثل ابوبکر بیهقی رحمه الله تعالى پیرو مذهب امام شافعی رضی الله تعالى عنه با آن همه علم و فضل و اطلاع که داشتند می باشند. اکنون در زمان ما مشتی کودک نادان پیدا شده اند که هر کدام خود را مجتهد می دانند (راست است، در حماقت و نادانی و جهل مرکب و غرور و عصیان مجتهد هستند) این نادانها نمی دانند که تمام علماء در هر رشته و فنی پیرو چهار مذهب اهل سنت هستند. در تفسیر مثل شیخ المفسرین ابن جریر پیرو

مذهب است. در حدیث بیش از نود درصد محدثین، شافعی مذهب هستند. مانند: بخاری، مسلم، ترمذی، نسایی، ابن ماجه، دارقطنی، طبرانی، بیهقی و غیره‌شان. علماء اصول هیچ کدام، از چهار مذهب بیرون نیستند. در توحید، در فقه، در نحو، صرف، معانی بیان، منطق، لغت و غیره‌ها، همه آن علماء، پیرو یکی از چهار مذهب اهل سنت هستند. کسی که اکنون بیاید و بگوید نیازی به مذاهب چهارگانه ندارد و بگوید از اهل سنت است. او نزد اهل سنت لا مذهب شناخته می‌شود که دینی ندارد و تأسف اینجا است هر کسی که در هر رشته‌ای بر علماء آن رشته خروج کند آدب می‌شود، مگر کسی که دین را بازیچه بگیرد که هیچ عقوبتی نمی‌بیند. اگر کسی برخلاف حکام سخنی بگوید فردای آن سرش را برمی‌دارند ولیکن در امور دینی کسانی که نه دین دارند نه پای‌بند دین و مذهب‌اند، به خود اجازه می‌دهند که هر فتوایی که بخواهند بدهند و هیچ عقوبتی نبینند، اگرچه اکثر این مدعیان دورغین دیری نمی‌گذرد که خدای متعال آنان را رسوای خاص و عام می‌سازد، عامل اصلی این اوضاع آشفته علمی این است که تعلیم همراه با تربیت نیست. علم همراه با اخلاص نیست. سالها می‌خوانند و آداب متعلم و عالم را نمی‌دانند. در شرحی که بر کتاب «أیها الولد» امام غزالی نوشته‌ایم و نیز در کتاب «المعالم» این مطلب را شرح داده‌ایم. بهتر است که هر کس حدود خود را بداند و فرموده امام دارالهجرة، مالک بن انس رضی الله تعالی عنه را در نظر داشته باشد: «مَنْ أَقْتَى بِغَيْرِ عِلْمٍ فَقَدْ أَقْتَحَمَ بِأَبَا مِنْ أَبْوَابِ جَهَنَّمَ»: کسی که علم در خور فتوا نداشت و فتوا داد، خود را به دری از درهای دوزخ انداخته است.

این سبکسران هر چه نمی‌دانند، به انکار آن برمی‌خیزند. نمی‌فهمند که از این راه، عامی بودن خود را مدلل می‌سازند. وظیفه‌شان این است که از طریق سؤال از علماء نادانی خود را جبران کنند، نه این که بر نادانی خود در جا زنند.

جلال الدین سیوطی متواتر بودن حدیث «بسم الله الرحمن الرحيم» را با آواز بلند در نماز جهریه خواندن ثابت نموده است. ملیونها عالم حافظ حدیث و متبحر در علوم در نماز صبح قنوت را می‌خوانند. ثبوت آن را از رسول الله صلی الله و علیه و آله و صحبه و

سلم و از خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم قبول فرموده‌اند. بلندکردن آواز به اذکار بعد از نمازهای فرض در صحیح بخاری و غیر آن به کرات آمده و علماء در این باره تألیفات ویژه‌ای دارند. تلقین میت، به حدیث صحیح سنن ابی داود و وصیت بعضی از صحابه ثابت گردیده. شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله تعالی در کتاب احکام تمنی الموت آن را مستحب دانسته است. عده‌ای از نادانان به دنبال «البانی» که علامه سید حسن سقاف هفت هزار غلط از او در احادیث رسول الله ﷺ ثابت نموده و در کتاب عظیم خود «تناقضات الألبانی الواضحات» با قید شماره و صفحه یاد نموده، دنبال اغلاط او را گرفته‌اند، بهتر است که این نابخردان به هوش آیند و به خودشان رحم کنند و به سبب غرور و جهل و نادانی عذاب جاویدان اخروی را برای خود نخرند.

۲۵- امام ابو سعید عنبری (ابن مهدی)

عبدالرحمن بن مهدی، امام اهل حدیث در زمان خود و مورد اعتماد در علوم حدیث، از خالد بن دینار، ایمن بن نایل، مالک بن مغول، امام مالک بن انس، سفیان بن عیینه، سفیان ثوری، شعبه، ابن ماجشون (ماجشون: معرب ماه چشمان است که نام مادر او است) حماد بن و بسیاری از مشاهیر اسلام حدیث روایت کرده نام بردگان، شیوخ و اساتید او هستند. ابن وهب، امام احمد بن حنبل، ابن معین، ابن مدینی، ابو خثیمه، اسحاق بن راهویه و کسانی از آنها، از او روایت کرده‌اند شاگرد او هستند.

علی بن مدینی بارها می‌گفت که اگر من میان رکن حجر الأسود و مقام ابراهیم سوگند یاد می‌کردم که در حدیث ثابت قدم‌تر از ابن مهدی نیستم، قسم درست بود. امام احمد بن حنبل گفت: «گویا ابن مهدی برای حدیث آفریده شده است.»

عبدالرحمن بن مهدی فرمود: «نیست که کسی امام شود مگر این که بداند چه صحیح است و چه صحیح نیست و این که به هر چه آمد اعتماد نکند و مخارج علم را بداند که از چه راهی، دلیل صحیح به دست می‌آید و می‌توان به کدام مسأله اعتماد نمود.» روزی شخصی نزد ابن مهدی آمد و گفت: «تو می‌گویی این حدیث ضعیف است و این قوی

است و این صحت ندارد، از کجا این را می‌گویی!» ابن مهدی گفت: «اگر تو نزد کسی بروی که پول سالم را از پول تقلبی تشخیص می‌دهد و درهمهایی که داری به او نشان بدهی و او بگوید این درهم سالم است و این درهم تقلبی است و این درهم جعلی است، آیا از او قبول می‌کنی و یا می‌گویی از کجا این را می‌دانی؟» او گفت: «من از آن صراف می‌پذیرم و تشخیص رابه او واگذار می‌نمایم»، ابن مهدی گفت: «همچنان هم در حدیث، این علم از همنشینی زمان دراز با علماء و مناظره و بحث با ایشان به دست می‌آید. ابن مهدی رحمه الله تعالی شب طولانی در تحقیق و تتبع علم و قراءت و نماز می‌گذارند و هر شب نیمی از قرآن را می‌خواند، تا در هر دو شب یک بار آن را ختم کند. نیکی‌های او بسیار است و اینجا جایگاه تفصیل آن نیست. ولادت او سال ۱۳۵ می‌باشد. رحمه الله تعالی (از الأعلام و غیره).

۲۶- امام مالک بن انس رحمه الله

امام دارالهجرة یکی از امامان مذاهب چهارگانه

ابو عبدالله مالک بن انس بن مالک أضحی مدنی، ایشان از تابعی التابعین هستند از نافع مولی ابن عمر رضی الله عنهما، محمد بن منکد، ابازبیر، زهری، عبدالله بن دینار، ابا حازم و جمعی از تابعین حدیث روایت فرموده‌اند.

بسیاری از شیوخ از او حدیث روایت کرده‌اند. مثل یحیی انصاری، و زهری رحمه الله و کسانی که امامان و نامداران اسلام هستند مثل اوزاعی، ثوری، ابن عیینه، لیث بن سعد، ابن المبارک، شافعی رضی الله تعالی عنهم، شعبه و ابن علی، ابن وهب، یحیی القطان، عبدالرحمن بن مهدی، قُعنَبی و بسیاری از دانشمندان بر امامت و جلالت و بزرگی و بزرگواری او اعتراف کرده‌اند. ایشان در حفظ حدیث، ثابت قدمی و تعظیم حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله نقش خاصی دارند.

امام بخاری فرمود: «صحیح‌ترین اسناد حدیث، روایت امام مالک از نافع از عبدالله بن عمر از رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد» در این مسأله اختلاف است. و به جهت این قول

امام ابو منصور تیمی که فرمود: «صحیح ترین آن، روایت امام شافعی از مالک از نافع از عبدالله بن عمر از رسول الله ﷺ می باشد.»

امام شافعی رحمته الله فرمود: «إِذَا جَاءَ الْأَثَرُ فَمَالِكُ النَّجْمُ» وقتی که بحث روایت حدیث به میان می آید ستاره درخشان حدیث امام مالک است.»

فرمود: «اگر امام مالک و سفیان بن عیینة نبودند، علم حجاز از میان رفته بود.» فرمود: «مالک معلم من است. ما از او علم آموختیم.»

حرمه از شاگردان امام شافعی گفت که امام شافعی کسی را بر امام مالک مقدم نمی داشت.

وهب بن خالد گفت: میان مشرق و مغرب کسی از امام مالک امین تر بر حدیث رسول الله ﷺ نیست.

نووی رحمه الله تعالی فرمود: به اسناد صحیح از ابوهریره رضی الله تعالی عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود: «به زودی روزی می رسد که مردم سوار بر شتر شده و در طلب علم بیایند و عالمتر از عالم مدینه (یعنی امام مالک) کسی نیابند. (به نقل از ترمذی که حدیث را با سند حسن نقل کرده)

از سفیان بن عیینة سؤال شد عالم مدینه چه کسی است؟ گفت: «او مالک بن انس میباشد.»

از تألیفات امام مالک کتاب «الموطأ» یکی از صحاح سته است، و «المدونة الکبری» در فقه، که چهار جلد می باشد و غیره.

نووی رحمته الله گفت: «از ابوسلمه خزاعی روایت داریم که امام مالک رضی الله تعالی عنه هر وقت که به قصد روایت حدیث رسول الله ﷺ از خانه بیرون می آمد، با طهارت کامل و با بهترین لباس و بهترین شکل بیرون می آمد. موقعی که به ایشان می گفتند: برای روایت حدیث چرا پاک و بهترین لباس و شکل را در نظر می گیری؟ فرمود: از این راه احترام حدیث پیغمبر را به جا می آورم.»

نووی رحمه الله تعالی گفت: «از معن بن عیسی روایت شده که گفت: «هرگاه امام مالک

می خواست برای روایت حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم بنشینند، بدنش را می شست، و بخور می سوزانید و بوی خوشی به کار می برد. اگر کسی صدای خود را بلند می کرد، این آیه را می خواند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ (آیه ۳ سوره الحجرات)، می گفت: کسی که صدای خود را هنگام شنیدن حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم بلند کند مثل این است که صدای خود را در حضور رسول الله بلند نموده باشد. از حبيب وراق روایت شده ک گفت: «نزد مالک رفتم واز او در خصوص سه شخص که چرا حدیث را از ایشان روایت ننمود سؤال کردم، سر را به زیر انداخت، بعد سرش را بالا آورد و گفت: «ما شاء الله لا قوة الا بالله»، (آنچه خدا بخواهد همان می شود، نیرویی جز به کمک خدای متعال وجود ندارد). این جمله «ما شاء الله لا قوة الا بالله را بسیار گفت، آنکه گفت: «ای حبيب! من زمانی به این مسجد آمدم که در این مسجد هفتاد شیخ از کسانی که صحابه رسول الله ﷺ و ﷺ را دیده بودند و از محضر ایشان استفاده برده بودند، و از تابعین نیز روایت نموده بودند، وجود داشتند؛ ما علم را نمی گیریم مگر از کسانی که اهل علم باشند».

بشرین عمر گفت: «از مالک راجع به شخصی پرسیدم. مالک فرمود: نام او را در کتاب من دیده ای! گفتم: نه، فرمود: اگر ثقه و مورد اعتماد بود، نام او را در کتاب من میدیدی،» نووی رحمه الله تعالی گفت: «از عبدالله بن یوسف و او از خلف بن عمر ﷺ روایت می کند که خلف بن عمر گفت: من نزد مالک نشسته بودم که قاری اهل مدینه، ابن کثیر، ﷺ آمد و نامه ای به دست مالک داد. مالک به آن نامه نگاه کرد و نامه را زیر سجاده نهاد. هنگامی که ابن کثیر برخاست و رفت، خواستم بروم مالک گفت: ای خلف بنشین!، نامه را به من داد، نامه را خواندم. دیدم در آن نوشته است: (ابن کثیر می گوید: دیشب در خواب دیدم که به من می گفتند: این که نشسته است پیغمبر خدا است مردم دور و بر او نشسته اند و به رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم می گویند: یا رسول الله أعطنا، یا رسول الله مزلنا؛ ای پیغمبر خدا به ما چیزی عطا فرما! ای رسول خدا بفرما تا به ما احسان کنند! رسول الله ﷺ به مردم فرمود: «من زیر منبر، گنجینه بزرگی

نهادهام و به مالک امر فرمودم که آن را میان شما قسمت نماید. بروید نزد مالک. مردم رفتند و به یکدیگر گفتند: «گمان مکنید مالک چگونه به این دستور عمل می‌کند. به همدیگر می‌گفتند: مالک فرمان پیغمبر ﷺ را جاری می‌سازد. امام مالک از آن نامه بسیار دل‌نرم شد و به گریه افتاد. من او را به حال گریستن رها کردم و از آنجا بیرون آمدم، (از تهذیب الأسماء)».

عبدالرحمن بن مهدی با اسناد صحیح خود آورده که شافعی رضی الله تعالی عنه فرمود: «کتابی در علم نیست که درستی آن بیشتر از موطای امام مالک رضی الله تعالی عنه باشد.» خالد بن نزار ابلی گفت: «داناتر از امام مالک در قراءت قرآن کسی را ندیدم.» علی بن مدینی گفت: «در مدینه کسی که داناتر از امام مالک به مذهب تابعین باشد نبود.»

ابومصعب گفت: «معن بن عیسی را دیدم که بر آستانه نشسته و هرچه مالک می‌گوید او می‌نویسد.» و همچنین وی گفت: «بر در خانه امام مالک از ازدحام و شلوغی مردم باهم جنگ و دعوا داشتند.»

امام مالک علم و روایت خود را از نهصد شیخ، که سیصد نفرشان از تابعین و ششصد نفرشان از تابعی‌التابعین بودند، دریافت نمود. آن نهصد شیخ کسانی بودند که امام مالک دین و فقه و دانایی‌شان به روایت حدیث و قیام‌شان به حق روایت را برگزیده بود. نیکی‌های امام مالک بسیار است. علماء شرح حال ایشان را در مجله‌های جداگانه نوشته‌اند.

امام مالک خوش قامت، خوش روی، سفیدچهره و پرهیبت بود؛ سلاطین از او می‌ترسیدند. ولادت ایشان سال نود و سه ه. ق و وفات ایشان به سال یکصد و هفتاد و نه ه. ق در ماه صفر در مدینه منوره بود. زیارتگاه‌شان در بقیع مدینه می‌باشد. در روایت محمد بن سعد و اسماعیل بن عبدالله بن اویس آمده که گفت: «امام مالک چند روزی بیمار شد. در چهاردهم ماه ربیع الأول سال ۱۷۹ ه. ق رحلت کرد. خدا از وی خوشنود باد و ما را از دانش او بهره‌مند گرداند!» (بیشتر این شرح حال از تهذیب الأسماء نووی است) شیخ

محمد ابوزهره رحمه الله تعالى در شرح حال امام مالک رحمته الله چند سال قبل از این کتابی بزرگ نوشته اند.

* * *

۲۷- امام اعظم رضی الله تعالی عنه

ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی، امام حنفی امام فقیه و مجتهد محقق، از شاهزادگان فارس است. ولادت ایشان به سال هشتاد هـ. ق در کوفه بود.

از کودکی به طلب علم پرداخت تا در علم به مقامی بس ارجمند رسید. امام مالک درباره ایشان گفت: «مردی را دیدم که اگر در سخن با او، از او می خواستم این ستون را طلا بسازد از عهده اثبات آن بر می آمد.»

امام شافعی درباره ایشان گفت: «مردم در علم فقه، وابستگان ابوحنیفه هستند.» (الناس عیال فی الفقه علی ابی حنیفه).

ایشان پایه های علم فقه را استوار نمودند و چگونگی استنباط احکام از قرآن را به علماء آموختند. در ابتدا، برای امرار معاش، به تجارت در خَزّ و پارچه های ابریشمین می پرداخت. در آخر خود را آماده تدریس و فتوا فرمود و از کار تجارت دست کشید.

در تجارت منتهای ورع و پرهیزگاری را داشت. مقدار مهمی کالا به بصره حمل نموده بود. به عامل خود در بصره نوشته بود که یک طاقه کم دارد و آن را علامت بگذار تا موقع فروش به خریدار نشان دهی. عامل او دید، خریدار آمده، همه آن کالا را به او فروخت و فراموش کرد به خریدار نشان دهد که یک طاقه از آن معیوب است. وقتی که این را به امام ابوحنیفه نوشت، ابوحنیفه همه پول قیمت آن کالاها را صدقه داد.

آورده اند که چهل سال نماز صبح را به وضوی عشاء می خواند و هفت هزار بار ختم قرآن را از او نقل نموده اند.

از نظر فردی کریم، گشاده دست، خوش صورت، شیرین بیان و بلند آواز بود. وقتی که به سخن می پرداخت سخن او طنین انداز بود.

ابن هُبیره (امیر عراقین) از او خواست تا قاضی شود. امام ابوحنیفه درخواست او را رد کرد. منصور خلیفه عباسی، از او خواست تا قاضی شود. امام ابوحنیفه نپذیرفت. منصور قسم خورد که باید ابوحنیفه قاضی شود؛ او نیز قسم خورد که قاضی نمی شود. منصور او را زندانی کرد و در زندان رحلت فرمود. انسان تعجب می کند که علماء بزرگ چگونه نمی توانسته اند آزادی خود را حفظ کنند و خلفاء و ملوک چگونه برای اثبات سخن بیهوده خود، امامهای عظیم الشان را به زحمت می انداخته اند.

امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه به سال یکصد و پنجاه هـ. ق در بغداد رحلت فرمود. خداوند از او خشنود باد و مارا از دانش او بهره مند گرداند!

از تألیفات ایشان «مسند» در حدیث است که تلامیذ او آن را جمع آوری نموده اند و به چاپ رسیده است، «المخارج» در فقه، رساله «الفقه الأكبر» نیز منسوب به ایشان است. اخبار نیکی های ایشان بسیار است. در شرح حالها و علم و زندگی ایشان، علماء ده ها مجلد نوشته اند.

احمد بن عبدالله شیبانی معروف به ابن همام و همچنین محمد بن عمران معروف به مرزبانی در شرح زندگی ایشان کتاب نوشته اند. ابوالقاسم بن عبدالعلیم معروف به قربتی حنفی، کتاب «قلائد عقود الدرر والعقیان فی مناقب الإمام ابی حنیفة النعمان» را نوشته که هنوز خطی است و به چاپ نرسیده. موفق بن احمد مکی کتاب «مناقب الإمام الأعظم ابی حنیفة» را نوشته که به چاپ رسیده. ابن البزار کردی «مناقب الإمام الأعظم»، سید عقیفی کتاب «حیة الإمام ابی حنیفة» عبدالحکیم جندی «ابو حنیفة» و شیخ محمد ابوزهرة کتاب «ابو حنیفة: حیات، عصره، آراؤه، فقهه» را نوشته اند، (بیشتر این شرح از کتاب الاعلام است).

۲۸- امام ابو یوسف رضی الله تعالی عنه

یعقوب بن ابراهیم بن حبیب انصاری کوفی بغدادی، رفیق، طلبه و همراه امام ابوحنیفه رحمهما الله تعالی، اولین کسی است که مذهب امام ابوحنیفه را انتشار داد. ابو یوسف فقیه

دانشمند و از حفاظ حدیث است. در کوفه به دنیا آمد و در حدیث و روایت آن به مقامی بلند رسید. آنگاه هم صحبت امام ابی حنیفه شد و عهده دار قضاوت در بغداد در عهد مهدی و هادی و هارون الرشید بود. در زمان رشید در بغداد رحلت فرمود.

او نخستین کسی است که به «قاضی القضاة» معروف بود. او دارای اطلاع وسیع در تفسیر، شرح جنگها و ایام العرب بود، قصد از تفسیر همان آگاهی به تفسیر قرآن است و مقصود از مغازی آگاهی به تاریخ و زمان و مکان غزوات رسول الله ﷺ، و قصد از ایام العرب، تاریخ عرب قبل از اسلام است.

از تألیفات او «الخراج» که به چاپ رسیده «الآثار» که همان مسند ابوحنیفه است، «اختلاف الأمصار»، «ادب القاضی»، «الأمالی فی الفقه»، «الفرائض»، «الوصایا»، «الوکالة»، «البیوع»، «الصيد و الذبائح»، «الغضب و الاستبراء»، «الجوامع» در چهل فصل که برای یحیی بن خالد برمکی نوشت و در آن اختلاف مردم و رأی مورد اعتماد رابیان داشت، می باشد. محمد زاهد کوثری کتاب «حسن التقاضی فی سیرة الإمام ابی یوسف القاضی» را نوشته که به چاپ رسیده است.

ولادت او به سال یک صد و سیزده ه. ق و وفات او به سال یک صد و هشتاد و دو ه. ق در بغداد است (از کتاب الأعلام زرکلی).

۲۹- امام ابوسلیمان خطابی رضی الله تعالی عنه

ابوسلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم بن خطاب بستی (از نسل زید بن خطاب برادر عمر بن خطاب رضی الله عنهما می باشد) و بُست از توابع کابل، مرکز افغانستان است. ابوسلیمان الخطابی امام، مفسر، محدث، فقیه و متبحر از بزرگان علمای شافعی است. تولد او به سال ۳۱۹ ه. ق و وفات او به سال ۳۸۸ ه. ق در بُست می باشد.

شرحی که بر صحیح بخاری نوشته در چهار مجلد که به تازگی به چاپ رسیده، و «معالم السنن» در شرح سنن ابوداود در دو مجلد و تألیفات دیگری که همه محققانه و پرفایده است. رحمه الله تعالی (از کتاب الأعلام به تلخیص و اختصار).

۳۰- یحیی بن سعید بن قیس

انصاری بخاری رضی الله تعالی عنه.

ابوسعید یحیی بن سعید انصاری، از بزرگان اهل حدیث و اهل مدینه منوره است. جُمحی رحمه الله تعالی گفت: «کسی را که بیشتر از او، شباهت به زهری داشته باشد ندیدم. اگر این دو دانشمند نبودند، سنن بسیاری از سنتهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم از دست رفته بود. تولد او معلوم نیست در چه سالی بوده، اما وفات او به سال یکصد و چهل و سه ه. ق در هاشمیه بود (از اعلام).

۳۱- امام حافظ عبدالقادر

ابن عبدالله رهاوی رحمه الله تعالی

ابو محمد عبدالقادر رهاوی از حافظان حدیث و بسیار سفرکننده در طلب علم و دانابه شرح حال مردان بزرگ می باشد. ولادت او به سال ۵۳۶ ه. ق در رها، و وفات او به سال ۶۱۲ ه. ق در حرّان بود. وی در طلب علم پیاده به شهرهای عراق، فارس، شام و مصر مسافرت کرد. کتابهایش را مردم حمل می کردند. گاه نیز خوراک او را به سبب فقری که داشت مردم می دادند. از تألیفات او: کتاب «الأربعین المتباینة الاسناد والبلاد» در دو مجلد، «کتاب المادح و الممدوح» که شرح حال شیخ الاسلام انصاری و کسانی که او را ستوده اند و کتابی در «الفرائض و الحساب» می باشد.

۳۲- ابو عبدالله سفیان بن سعید

ابن مسروق ثوری رضی الله تعالی عنه

او از بنی ثور بن عبدمناف و از مضر می باشد. سفیان ثوری امیر المؤمنین در حدیث و در علوم دین و تقوا و آقای مردم زمانه اش بود. ولادت او به سال (۹۷) نود و هفت ه. ق و

بزرگ شدنش در کوفه بود. وی در سال ۱۴۴ هـ. ق از کوفه بیرون رفت و در مکه مکرمه و مدینه منوره اقامت نمود. منصور خلیفه عباسی از او خواست تا وارد دستگاه حکومت شود. ولی او قبول نکرد. و مهدی پسر منصور نیز در وقت خلافت در جستجوی او بود. سفیان متواری شد و به بصره منتقل شد و در بصره به سال یکصد و شصت و یک هـ. ق درگذشت.

از تألیفات او: «الجامع الكبير» «الجامع الصغير» هر دو در حدیث است، کتابی دارد در «الفرائض» و نشانه‌ای بود در حفظ می‌گفت: «چیزی را از بر نکرדם که فراموش نمایم، یعنی هر چه از بر کردیم در ذهنم باقی ماند.» (از الأعلام).

۳۳- ابو محمد سفیان بن عیینه

ابن میمون هلالی رضی الله تعالی عنه

او محدث حرم مکی است. ولادت او به سال یکصد و هفت هـ. ق در کوفه بود، و در مکه مکرمه سکونت داشت. در علوم حدیث حافظ بود و مطمئن و مورد اعتماد بود. دارای اطلاع وسیع و جایگاهی بزرگ بود. امام شافعی رحمه الله تعالی فرمود: «اگر مالک ابن انس و سفیان بن عیینه نبودند علم حجاز از میان رفته بود». هفتاد بار به حج رفت. در فضل او همین بس که امام شافعی از شاگردان او است. از تألیفات او بودند: «الجامع» در حدیث، و کتابی در تفسیر، خدا از او خشنود و راضی باد و ما را از علومش بهره‌مند گرداند.

۳۴- یزید بن هارون بن زاذان

ابن ثابت سلمی بالولاء رضی الله تعالی عنه

ابو خالد یزید بن هارون، از حافظان حدیث و از شخصیت‌های مورد اطمینان و اعتماد و از دانشمندان و دارای علم وسیع در دین، تیزهوش و شخصیتی والا مقام بود. اصل او از بخاری و محل تولد و وفاتش شهر واسط است. ولادت او به سال ۱۱۸ هـ. ق و وفات او به سال ۲۰۶ هـ. ق بود. در مجلس وعظ و ارشاد او، هفتاد هزار نفر به او گوش

می دادند. او می گفت که: «بیست و چهار هزار حدیث با اسناد آنها را از حفظ دارم و در آن افتخاری نمی بینم.»

مأمون خلیفه عباسی گفت: «اگر منزلت یزید بن هارون نبود، مسأله خلق قرآن را اظهار می کردم.» گفتند: یزید بن هارون کیست که خلیفه از او می پرهیزد؟ مأمون گفت: از آن می ترسم که اگر از خلق قرآن سخن بگویم یزید بن هارون آن را رد کند و میان مردم اختلاف افتد و فتنه به پا شود.

خداوند متعال از یزید بن هارون خشنود راضی باد و ما را از دانش او بهره مند سازد.

۳۵- ابو عباس عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب

قرشی هاشمی رضی الله تعالی عنهما

عالم و چشم امت، شارح قرآن، صحابی بزرگوار و دانشمند بلند پایه و پسر عموی مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، در آغاز عصر نبوت بزرگ و همراه و ملازم رسول الله ﷺ بود که احادیث صحیحیه از رسول الله ﷺ روایت نمود. از جمله حدیثهایی که به روایت او در بخاری و مسلم و غیره آمده، ۱۶۶۰ حدیث است. ولادت باسعادت او در مکه مکرمه به سال سوم قبل از هجرت بود و به سال شصت و هشت ه. ق در طایف رحلت نمود.

زمانی او به دنیا آمد که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و بنی هاشم و مسلمانان در شعب ابی طالب در مکه در محاصره بودند. رسول الله شیرینی به حنک او مالید (حنک، بالای دهان از داخل است) و او را دعا نمود: «خدایا به او حکمت بیاموز» مقصود از حکمت، احکام قرآن و علم و سنت نبوی و دانایی است. ابن عباس رضی الله تعالی عنهما به برکت همین دعاء در مدت سی و پنج سال مرجع فتوا بود که از هر سوی به او رو می آوردند.

احترام سرور ما عمر رضی الله تعالی عنه برای ابن عباس و اعتماد بر او و جلوانداختن او با وجود کم سن و سالی اش، در بخاری و مسلم آمده و مشهور است.

عبدالله بن عباس رضی الله تعالی عنهما بعد از سرورمان عمر، چهل و هفت سال زنده بود که در این مدت از هر طرف نزدش می آمدند و از او فتوا می خواستند و فتوای او مورد اعتماد بود.

عبادله (جمع عبدالله) چهارنفرند: سرورمان عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمرو بن العاص و عبدالله بن الزبیر رضی الله تعالی عنهم. ابن عباس یکی از شش نفری است که بیشترین روایت از رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم را دارند. این شش نفر عبارتند از: ابوهریره، ابن عمر، جابر، ابن عباس، انس، عایشه. ابن عباس بیشتر از همه صحابه فتوا صادر کرده است. چنان که امام احمد و دیگران گفته اند. عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه بن مسعود یکی از فقهای هفتگانه مدینه گفت: «کسی را که دانایتر از ابن عباس در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و احکام صادره از خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم باشد، ندیده ام. فقیه تر و دانایتر به تفسیر قرآن، به علوم عربی، شعر، حساب و میراث از ابن عباس ندیدم. یک روز برای بیان احکام فقه می نشست و یک روز برای بیان تفسیر و یک روز برای مغازی (غزوات و جهادهای واقع شده در ایام رسول الله ﷺ) روزی برای ایام العرب (پیش آمدهای عرب در زمان قبل از اسلام) هر دانشمندی که نزد او می آمد به فضل او اعتراف می کرد کسی که در یکی از مسایل از او سؤال می کرد او را دارای اطلاع در آن مسأله می دید.

حاصل این که شرح حال او مفصل است و همین قدر کفایت است که رسول الله ﷺ او را به سینه خود فشرد و فرمود: «اللهم علّمهُ الْكِتَابَ» خدایا! او را در علوم قرآن دانا بگردان. در روایتی از امام مسلم آمده که: «اللهم فقههُ» خدایا! او را در دین دانا بگردان. نیکی های او بسیار است. شرح و خلاصه از تهذیب الأسماء امام نووی رحمه الله تعالی).

۳۶- امام دنیا (حسن بن علی)

امام ابو محمد حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما قرشی هاشمی مدنی، سبط رسول الله، (یعنی پسر دختر رسول الله) و ریحانه او، مادرش، فاطمه زهراء،

سیده نساء العالمین علیها السلام و پدرش امیرالمؤمنین، علی رضی الله تعالی عنه و کرم الله تعالی وجهه می باشد.

ولادت باسعادت ایشان نیمه ماه مبارک رمضان به سال سه ه. ق در مدینه منوره و شهادت ایشان با مسموم شدن شان به سال ۴۹ ه. ق در مدینه منوره و مرقد مطهرشان در بقیع زیارتگاه عموم است. سعید بن عاص بر ایشان نماز خواند.

امام حسن به رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم شباهت داشت. رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم در روز هفتم تولدشان نام او را حسن گذاشت. عقیقه برای او دو گوسفند قربانی کرد، سر او را تراشید، هموزن موی سر او نقره صدقه داد و کنیه او را ابو محمد گذاشت.

ابو محمد عسکری گفت: «این دو نام حسن و حسین را پیش از اسلام کسی نمی دانست، تا این که رسول الله دو پسر فاطمه را به این دو نام نامید.

ام الفضل زن عباس بن عبدالمطلب امام حسن را همراه پسرش قثم شیر داد. امام حسن رضی الله عنه و ارضاه چندین بار پیاده به حج رفت، سه بار نصف مال خود را و دوبار همه آنچه را داشت صدقه داد.

امام حسن جامع همه خصال خیر بود. به حلم، کرم، پرهیزگاری و علم شهرت داشت. هنگام محصور شدن عثمان او به یاری عثمان رضی الله تعالی عنه شتافت. حلم، بردباری، ورع و پرهیزگاری اش او را وادار کرد که دست از دنیا بشوید و خلافت را به خاطر خدا کنار بگذارد.

بعد از شهادت پدرش امیرالمؤمنین علی رضی الله تعالی عنهما در هفدهم رمضان سال چهارم هجری بیش از چهل هزار نفر بایشان بیعت کردند. مدت هفت ماه در حجاز، یمن، عراق، خراسان و غیر اینها خلیفه بود. بعد از هفت ماه در یک لشکرکشی دو جانبه از طرف معاویه و امام حسن وقتی که دو گروه به هم نزدیک شدند، دانست که هیچ یک از دو گروه پیروز نمی شود، مگر پس از کشته شدن بیشتر گروه دیگر. روی این اصل امام حسن رضی الله تعالی عنه کسی را نزد معاویه فرستاد، که او حاضر است خلافت را به معاویه

واگذار به این شرط که بعد از معاویه خلافت برای حسن باشد هیچ یک از مردم حجاز، مدینه و عراق را به سبب همراهی شان با علی بن ابی طالب، نیازارد. معاویه همه فرموده های امام حسن را قبول کرد فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم که فرموده بود: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ يُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» این پسر من آقایی است که خدا به وسیله او میان دو گروه بزرگ مسلمانان آشتی می دهد. این صلح در بیست و پنجم ربیع سال چهل و یک ه. ق واقع شد.

در صحیح بخاری و مسلم از براء رضی الله عنه روایت شده است که گفت: «دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم در حالی که حسن بر دوش او بود و می گفت: خدایا من او را دوست می دارم، تو نیز او را دوست بدار.»

در صحیح بخاری از اسامه رضی الله تعالی عنه روایت است که گفت: «رسول الله صلی الله علیه و آله مرا بر یک ران خود و حسن را بر ران دیگر خود می نهاد و می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْحُمُهُمَا فَأَرْحُمُهُمَا» خدایا! من با این دو مهربانم، تو نیز با ایشان مهربان باش.»

در صحیح بخاری از ابی بکر رضی الله تعالی عنه روایت شده که گفت: «از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم موقعی که بر منبر بود و حسن پهلوی او بود، گاهی به مردم نظر می کردم و گاهی به حسن، شنیدم که می فرمود: این پسر من آقایی است که خدا به سبب او میان دو گروه بزرگ از مسلمانان آشتی می دهد.»

در صحیح بخاری از انس روایت شده که گفت: «حسن بن علی از همه کس پیشتر به پیغمبر شباهت داشت. نیز از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود: «هماریحاتای من الدنيا» از این دنیا حسن و حسین دو ریحانه خوش بوی من هستند.

در بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که ابوبکر رضی الله عنه گفت: «أَرْقُبُوا مُحَمَّدًا فِي أَهْلِ بَيْتِهِ» در خاندان پیغمبر نظرتان به خود پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد، یعنی در احترام اهل بیت، احترام پیغمبر است. در صحیح مسلم از زید بن ارقم روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود: «وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ

فِيهِ الْهُدَىٰ وَ الْنُورُ، فَخَذُوا كِتَابَ اللَّهِ وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ» فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ رَغَّبَ، ثُمَّ قَالَ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي» من در شما بعد از خود دو چیز گرانبها و پراهمیت باقی می‌گذارم: نخست کتاب خدا، قرآن، که هدایت و راه راست و روشنایی و نور در آن است، به کتاب خدا، قرآن که هدایت و راه راست و روشنایی و نور در آن است، به کتابت خدا محکم بچسبید و دستورهای آن را عملی بسازید. و از تشویق و ترغیب بسیار در تمسک به قرآن یاد فرمود. آنگاه فرمود: دومین امر گرانبها، خانواده‌ام هستند، شما را به خدا یادآوری می‌کنم درباره خاندانم، به شما یادآوری می‌کنم درباره خاندانم، تا خاندانم را حفظ و نگه‌داری کنید و حرمت ایشان را نگه دارید و از احترام‌شان غفلت نکنید.»

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود: «الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» حسن و حسین سرور جوانان بهشتی‌اند.

خوبی‌ها و محاسن امام حسن رضی الله تعالی عنه بسیار و مشهور می‌باشد. خدا از او راضی و خشنود باد و ما را به عشق او بهره‌مند گرداند. در رحم و شفقتش برای ما شفاعت کند. (تلخیص و شرح از تهذیب الأسماء) غیر از کلمه امام دنیا که من لقب او و برادرش امام حسین را اختیار کردم.

۳۷- امام دنیا (حسین بن علی)

إمام ابوعبدالله حسین بن علی بن ابی طالب هاشمی پسر دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و مایه امید او، سیدالشهداء، پدرش، علی مرتضی و مادرش، فاطمه زهراء، سرور زنان جهانیان، پدر مادرش، محمد مصطفی، علیه و علیهم الصلاة والسلام می‌باشد. آنچه در ذکر نیکوییهای امام حسن گفته شد همه در ذکر نیکی‌های امام حسین هم بود. ولادت باسعادت ایشان در ششم شعبان به سال چهارم هجری در مدینه منوره و شهادت ایشان در روز جمعه عاشوراء (۱۰ محرم) سال شصت و یک ه. ق در

کربلاء بود که دل تاب حکایت آن را ندارد....

امام جعفر بن محمد رضی الله عنهما فرمود: «میان ولادت حسن و حمل حسین فقط یک طهر بود.»

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ مِنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ» (به نقل از ترمذی که حدیث را حسن دانسته است): یعنی حسین از من است و من از حسین هستم: حسین فرزند من است و نسبت فرزندى به من دارد، من جد حسین هستم و نسبت پدری به او دارم، من و حسین همدیگر را دوست می داریم، خداوند هر کسی را که حسین را دوست دارد، دوست بدارد (باید دانست که دوستی وقتی دوستی است که برابر شریعت مطهره اسلام باشد، دوستدار حسین کسی است که رسول الله و آل و اصحاب و اتباع رسول الله را دوست بدارد).

نووی رحمه الله گفت: «از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت شده که فرمود: حسن از سینه به بالا، بیشتر به پیامبر شباهت دارد و حسین از سینه به پایین بیشتر به پیامبر شبیه است. (به نقل از حدیث حسن ترمذی)

زبیر بن بکار گفت: «مصعب بن الزبیر به من خبر داد که حسین بیست و پنج حج را پیاده به جا آورد. امام حسین رضی الله عنه و ارضاه دارای فضل، علم و صفات زیبای بسیار بود. نماز، روزه، حج، صدقه، وجود و کرم بسیار داشت و همه خصلت های خیر در اوج جمع بود. روزی که سرور ما، حسین شهید شد مسلمانان بیش از حد اندوهگین شدند و مرثیه های بسیاری گفتند. امام حسین رضی الله عنه و ارضاه دارای فرزندانی بود که علی اکبر، علی اصغر، زین العابدین و سکینه دختر حسین از آن جمله اند. رضی الله عنهم أجمعین (بیشتر زندگی نامه از تهذیب الأسماء) غیر از کلمه امام دنیا که من برای ایشان انتخاب کردم.

۳۸- سعدی رحمه الله تعالی

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، از ستاره‌های درخشان علم و ادب فارسی است. او در مذهب فقهی پیرو مذهب شافعی و در عقیده تابع مذهب اشعری بود. دو کتاب جاویدان او، گلستان و بوستان، در شعر و ادب فارسی بی‌نظیر و در موعظه و پند و حکمت کم‌نظیر است. مطلبی نیست که نتوان گواه بر آن از شعر سعدی آورد. مطالعه این دو کتاب بسیار مفید و آموزنده است. و تا امروز کسی بعد از سعدی نیامده که در ادب فارسی کتابی مانند گلستان و بوستان نوشته باشد. وفات او به سال ششصد و نود و یک ه. ق در شیراز صورت گرفت. و قبر او زیارتگاه عموم است، رضی الله تعالی عنه. (زندگی مفصل او را آقای محمد علی فروغی که کلیات بی‌نظیر سعدی را به چاپ رسانیدند، نوشته می‌توان به آن رجوع کرد).

۳۹- ابومیسره رحمه الله تعالی

ابومیسره، عمر بن شریل کوفی همدانی از تابعین و شخصی فاضل، بزرگوار و مشهور به کرامات است.

۴۰- حماد بن سلمه رحمه الله تعالی

ابوسلمه، حماد بن سلمه بن دینار بصری، مفتی بصره، عالم به قراءات و حدیث و نحو و فقیه بلند پایه، به سال ۹۱ هجری در زمان حیات انس بن مالک، خادم رسول الله ﷺ به دنیا آمد، علم قراءات را از عاصم و ابن کثیر فرا گرفت و علم حدیث و روایت آن را از ثابت بنانی و ایوب سختیانی و عمرو بن دینار آموخت. بخاری و مسلم از او حدیث روایت کرده‌اند و امام احمد، یحیی بن معین، علی بن مدنی او را ثقة و مورد اعتماد دانسته‌اند. ابن مدینی گفت: «هر کسی که سخن نامناسب درباره حماد بگوید، او را در دین متهم بدانید» شهاب بن معمر بلخی گفت: «حماد بن سلمه از ابدال به شمار می‌رود. گفته‌اند مستجاب الدعوه بوده است. امام احمد گفت: «حماد بن سلمه نزد ما از شخصیت‌های

مورد اعتماد است و هر روز بصیرت ما به او می‌افزاد.»

ذهبی گفت: «حماد دریایی است از دریاهاى علم و امام علم حدیث و امام بزرگی در علوم عربی و فقه است. وی زبانی شیوا داشت و سروری در سنت است.» حماد بن زید گفت: «کسی را که به نیت علم بیاموزد و به نیت تعلیم دهد ندیدم مگر او.» حماد بن سلمه کتابهای سودمندی نوشت و روز سه شنبه از ماه ذیحجه سنه ۱۶۷ هـ. ق در سن ۶۷ سالگی درگذشت. خداوند او را رحمتی بی‌پایان دهد! (از الأعلام).

۴۱- احمد بن ابی حواری رحمه الله تعالى

او اهل دمشق شام است. با ابوسلیمان دارانی و دیگران همنشینی و از ایشان کسب فیض کرد. جنید رحمه الله تعالى می‌گفت: «احمد بن ابی حواری، ریحانة الشام، بو خوشی شام است، یعنی شام به وجود او معطر است. از سخنان احمد بن ابی الحواری است: «هر کسی که عملی انجام دهد و آن عمل بر پایه پیروی از رسول الله ﷺ نباشد، آن عمل باطل است. نیز: «هر کسی که ارادت و محبت به دنیا نماید خدای عزوجل نور یقین و زهد را از دل او بیرون میکند.» همچنین فرمود: «بهترین گریه، گریه‌ای است که بر وقت از دست رفته در غیر رضای خدا باشد.»

از او است: «خدا بنده‌ای را به بلایی مبتلا نکرد که بدتر از بلای غفلت از خدا و سنگ‌دلی باشد. او به سال ۲۳۰ هـ. ق درگذشت. خداوند رحمتی پایان‌ناپذیر به او عطا فرماید (از تعلیقات محمد حجار و الاعلام).

۴۲- ابوسلیمان دارانی رحمه الله تعالى

ابوسلیمان عبدالرحمن بن احمد بن عطیه زاهد، دارانی منسوب است به داریا که روستای بزرگی از توابع دمشق است. نسبت به داریا گفته می‌شود، دارانی بر غیر قیاس. او از اهل عراق و ربیع بن صبیح حدیث را روایت کرده است و احمد بن ابی حواری و قاسم جوعی و غیرشان از او روایت دارند.

ابوسلیمان دارانی دانشمندی بزرگوار و زاهدی بلندنام بود. از کلمات او است: کسانی که به درجه اولیاء رسیده‌اند به خاطر بسیاری نماز و روزه به آن مقام نرسیده‌اند، بلکه از دست و دل و بدن به کار انداختن در راه خیر و پاک‌دلی و اخلاص نسبت به امت اسلام به آن مقام رسیده‌اند.»

او به سال ۲۳۵ هـ. ق در زادگاهش داریا وفات یافت. قبر او در داریا معروف و زیارتگاه عموم است. خداوند او را قرین رحمت بی‌پایانش کند. (از تعلیقات محمدحجار و الأعلام با تصرف).

۴۳- یحیی بن معاذ رازی رحمه الله تعالی

امام واعظ، از بزرگان مشایخ، دانشمندی گرانمایه و بزرگواری بلندپایه در دعوت به سوی خدا و در تربیت بندگان بر راه خدا قدمی راسخ داشت اگر از مریدی دانش‌آموز سستی و فتور می‌دید بر ریاضت و طاعت خود می‌افزود و می‌گفت، از قصور من است که دچار سستی در این راه شده است.

سخنان گرانبها و وعظ و پندهای مشهور دارد فرمود: «چه بسیار استغفارکننده که دل او نابه‌کار و مغبوض است و چه بسیار خاموش که دلش به یاد خدا است» از سخنان او است: «درجات هفت است: ۱- توبه ۲- زهد ۳- رضا ۴- ترس از خدا ۵- شوق لقاءالله، ۶- محبت خدا، ۷- خداشناسی.

وفات او در اواخر سال دویست هـ. ق بود خداوند او را قرین رحمت بی‌پایانش کند. (از الأعلام).

۴۴- ابوالحسن واعظ رحمه الله تعالی

از علماء عاملین و از واعظ مشهور است. از گفته‌های او است: «کسی که به طلب علم رفت و قصدش عمل به علم باشد، اندکی از علم او برایش سودمند آید»

۴۵- ابو عبدالله بن عطاء الله اسکندری رحمه الله تعالى

از بزرگان علماء و از مشاهیر صوفیه است کتاب او «حکم» دارای سخنان بلیغ و پندهای مؤثر می باشد این کتاب مقبول عموم است و شروح متعددی دارد.
از سخنان او است: «هرگاه خدا به دعا کردن و از خدا خواستن الهام نمود، نشانه آن است که می خواهد دعای تو را به اجابت برساند.» از او است: علم موقوف است بر عمل کردن به آن»

۴۶- قاسم جوعی رحمه الله تعالى

ابو عبدالملک قاسم بن عثمان عبدی دمشقی جوعی، امام و مقتدا و ولی و محدث و شیخ صوفیه معروف به جوعی، از عبادت کاران اهل شام بود مدتی هم صحبت ابوسلیمان دارانی و احمد بن ابی حواری بود و از سفیان بن عیینه حدیث روایت نمود زاهد زمان خود در دمشق بودند. زاهدان معاصر او، سری سقطی در بغداد، ذوالنون در مصر و جوعی در دمشق بودند. کلمه جوعی نسبت به جوع یعنی گرسنگی است و جماعتی این نسبت را دارند که در ریاضت خود همیشه از گرسنگی برای فراغت در طاعت استفاده می جستند. وی به سال ۲۴۸ درگذشت. رحمه الله تعالى (از تعلیقات محمد حجار)

۴۷- ابوبکر زقاق رحمه الله تعالى

ابوبکر زقاق از بزرگان صوفیه و از صاحبان کرامات آشکار بود. از سخنان او است: «كُلُّ أَحَدٍ يُنْسَبُ إِلَى نَسَبٍ الْخ»: هر کسی به نسبی منسوب است مگر درویشان که نسبت شان به سوی خدا است. هر حسب و نسبی منقطع می شود و از هم می پاشد، مگر حسب و نسب درویشان. برای این که نسب شان راستی و درستی است و حسب شان فقر است، یعنی هر کسی به چیزی می نازد. کسی به کار و تلاش خود، کسی به مال خود، کسی به نسب خود، کسی به منصب خود، اما درویشان روی دل شان به سوی خدا است و خواسته شان، رضای خدا است، و در نظر آنها هر چه تعلق به غیر خدا داشته باشد رو به فناء

است و آنچه تعلق به خدا داشته باشد، رو به بقاء و دوام دارد. زقاق: زق سازوزق فروش، زق به معنی مشک، که آب یا روغن و یا غسل در آن کنند. (از تعلیقات محمد حجار با تصرف).

۴۸- ربیعة الرأی رضی الله تعالی عنه

ابوعثمان و یا ابو عبدالرحمن ربیعة بن ابی عبدالرحمن قزوخی قزوخی تیمی سرور آنها و سرور آل منکدر التمیمین مدنی، ربیعة بن قزوخی شیخ امام مالک که معروف به ربیعة الرأی است، (برای این که معروف به رأی و قیاس بود) او دانشمندی بزرگ و تابعی والامقام است. او روایت حدیث را از انس بن مالک و سائب بن یزید که هر دو صحابی هستند یادگرفت و از محمد بن یحیی بن حیان، سعید بن مسیب، قاسم بن محمد بن ابی بکر، سالم بن عبدالله بن عمر، سلیمان بن یسار، عطاء بن یسار، مکحول و جمعی از تابعین روایت نمود و امام مالک، یحیی انصاری، سفیان ثوری، سفیان بن عیینة و لیث بن سعد، اوزاعی و بسیاری از پیشوایان اسلام و دیگران از او روایت کرده اند. رضی الله عنهم اجمعین.

یحیی بن سعید گفت: من از ربیعه عاقلتر ندیدم. مشکلات اهل مدینه به دست او حل و فصل میشد. قاسم بن محمد گفت: «اگر آرزو می کردم که برادری از مادر داشته باشم، آرزو می کردم که آن برادرم، ربیعه باشد.»

امام مالک فرمود: «از روزی که ربیعه درگذشت، حلاوت و شیرینی فقه از میان رفت.»

علماء بر معتمد بودن ربیعه و شکوه جایگاه او و بزرگی منزلتش در فقه و علم و فهم اتفاق دارند. وی در سال صدوسی و شش ه. ق در مدینه منوره درگذشت. خداوند از او راضی و خشنود باد و ما را از دانش او بهره مند سازد! (از تهذیب الأسماء با تلخیص و اختصار).

۴۹- عبدالله بن عمر رضی الله تعالی عنهما

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما (قرشی عدوی مدنی، صحابی زاهد)، برادرش، عبدالرحمن، و خواهرش، ام المؤمنین حفصة رضی الله عنهما می باشد مادرشان، زینب دختر مظعون بن حبیب جُمجی است.

اولین تجربه جنگ او خندق است. در صحیحین آمده است که عبدالله بن عمر گفت: «در روز احد چهارده ساله بودم. حضرت رسول مرا با خود به اُحد نبرد، زیرا به بلوغ نرسیده بودم. در روز خندق نزد او رفتم، مرا پذیرفت که یکی از مجاهدین باشم. برای این که پانزده سال داشتم. از آن به بعد در تمام جنگها با رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و در غزوة مؤتة، یرموک، فتح مصر و فتح افریقا شرکت داشت. او در پیروی از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم بسیار کوشا بود، تا به جایی که هر جا رسول الله منزل می گرفت او هم آنجا منزل می گرفت و هر جانماز می خواند او هم آن جا نماز می خواند. هر جا پیامبر شتر خود را می خوابانید، او هم شتر خود را می خوابانید. درختی که رسول الله زیر سایه آن منزل کرده بود، آن درخت را آب می داد تا خشک نشود. وی ۱۶۳۰ حدیث از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم روایت نمود، که از آن جمله بخاری و مسلم بر یک صد و هفتاد حدیث از آن اتفاق دارند، و بخاری هشتاد و یک حدیث و مسلم سی و یک حدیث جدا از او نقل کرده اند، و باقی احادیث در دیگر صحاح آمده است.

از او چهار پسرش، سالم، حمزه، عبدالله، بلال و دیگران از بزرگان تابعین و غیر آنها روایت کرده اند. در پیروی از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم گفته ها و اعمال و زهد در دنیا و ترک مقاصد دنیوی و دوری از ریاست دنیوی بی مانند است.

نووی رحمه الله تعالی گفت: «از شهاب الدین زهری روایت داریم که گفت: «هیچ نظری را مانند ابن عمر نمی دانیم. برای این که شصت سال بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم زنده بود و از امور رسول الله و همچنین از امور صحابه رسول الله چیزی بر او پنهان نمانده بود،»

از امام مالک رحمه الله تعالی روایت است که گفت: «ابن عمر شصت سال در مکه اقامت داشت. گروه گروه از شهرها نزد او می آمدند و از علم و فتوای او استفاده می کردند.»

در روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم فرمود: «إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ رَجُلٌ صَالِحٌ»: عبدالله بن عمر واقعاً مرد صالحی است. در روایتی به حفصة دختر عمر رضی الله عنهما فرمود: «إِنَّ أَخَاكَ رَجُلٌ صَالِحٌ». برادرت، عبدالله، مرد صالحی است.

عبدالله بن عمر بسیار بزرگوار بود و بسیار به فقراء صدقه می رساند. گاه در یک مجلس سی هزار درهم صدقه می داد. و هر مالی که می پسندید آن را صدقه می داد، و بردگانش این را دانسته بودند. هرگاه یکی از آنها عبادت را در مسجد به درستی انجام می داد او را آزار می کرد. دوستانش به او گفتند که بردگانت تو را فریب می دهند. او می گفت: «هرکسی که در راه خدا ما را بفریبد ما فریب او را می پذیریم.» خصایل نیکویی او بسیار است و در این مختصر همین قدر کافی است. وی شش پسر داشت به نام های سالم، عبدالله، عاصم، حمزه، بلال، واقد و چند دختر داشت. وصی او پسرش عبدالله بود. او به سال هفتاد و سه ه. ق در مکه مکرمه وفات یافت. رضی الله تعالی عنه و أَرْضَاهُ. (از تهذیب الأسماء).

۵۰- عایشه صدیقه، ام المؤمنین،

دختر ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنهما

مادر او و برادرش، عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله تعالی عنهما امرومان دختر عامر بن عویمربن عبد شمس می باشد. امرومان در ذیحجه سال ششم هجری در مدینه وفات یافت. رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم بر سر قبر او رفت و او را تشییع کرد، و برای او طلب آمرزش و مغفرت کرد. امرومان رضی الله عنها قبل از هجرت مسلمان شد. رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم کنیه عایشه را ام عبدالله قرار داد. به مناسبت پسر خواهرش اسماء که عبدالله نام داشت. عایشه رضی الله تعالی عنها در

خردسالی بعد از هیجده نفر مسلمان شد و از نوزدهمین شخص مسلمان است. رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم در مکه مکرمه دو سال قبل از هجرت در ماه شوال با عایشه عقد نمود و در مدینه در ماه شوال بعد از مراجعتش از بدر با او زفاف نمود.

او دوهزار و دو بیست و ده حدیث از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم روایت نمود بنابراین ایشان یکی از شش نفر صحابه رضی الله عنهم هستند که از رسول الله روایت بسیار دارند. بخاری و مسلم بر یک صد و هفتاد و چهار حدیث از او اتفاق دارند بخاری به تنهایی پنجاه و چهار حدیث و مسلم به تنهایی شصت و چهار حدیث از او روایت نموده اند. بقیه روایات در صحاح دیگر روایت شده است.

عده بسیاری از صحابه و تابعین از وی روایت نموده اند.

وی عامل مهمی در اسلام آوردن زنها در مدینه بود. نیکی ها و فضایل او بسیار است که معروف و مشهور است. امام ابو محمد حسینی بن مسعود بغوی رحمه الله تعالی گفته اند که روایت شده که عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها به چند چیز افتخار می نموده اند. می فرموده اند که آن چیزها را خدای متعال به او ارزانی داشت و زنان دیگر پیامبر آن افتخارات را نداشته اند: این که جبریل صورت عایشه را در پارچه ابریشمی به خدمت پیامبر آورد و گفت این همسر آینده تو است، این که رسول الله او را به حال دوشیزگی به نکاح خود در آورد، در حالی که باقی زنانش همه شوهر کرده بودند، این که وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم نازل می شد و او در لحاف بود، یا پاکی و بی گناهی او از آسمان نازل شد و خدای تعالی در پاکی و پاکدامنی او آیاتی نازل فرمود، این که پاک است و وعده بخشش و رزق به او داده شد، که همه در قرآن آمده است، این که دختر جانشین پیغمبر است، یا موقعی که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم روح و جان ما و تمام عالم فدای او باد! رحلت فرمود، سر مبارک پیامبر در آغوش او بود.

عایشه رضی الله تعالی عنها در شب سه شنبه هفدهم ماه رمضان سال پنجاه و هفت ه. ق در مدینه در حالی که سرش را بر قبر رسول الله نهاده بود و می گریست وفات یافت، دستور فرموده بود در بقیع دفن شود.

ابوهریره رضی الله تعالی عنه امامت نماز بر او داشت. برای نماز بر جنازه او مردم مدینه و اطراف همه حاضر شده بودند. به طوری که اهل مدینه گفتند: «شبی را که بیش از این مردم برای نماز جنازه حاضر شوند به یاد نداریم. بعد از نماز وتر بعد از تراویح نماز بر او رضی الله تعالی عنها خوانده شد و در بقیع دفن شد و آرام گرفت رضی الله تعالی عنها و ارضاه. در ذکر نیکی های وی احادیث در صحیحین آمده و در صدقات و اعمال خیر ایشان نیز علماء نوشته اند. در این مختصر همین قدر کفایت می کند. (تلخیص از تهذیب الأسماء).

۵۱- بشر بن حارث رحمه الله تعالی.

ابونصر بشر بن حارث علی بن عبدالرحمن مروزی معروف بحافی. بشر حافی (به معنی پابرهنه) از بزرگان نیک کردار است، در زهد و ورع اخبار بسیار دارد و از کسان مورد اعتماد در علم حدیث است. او اهل مرو خراسان بود و در بغداد اقامت گزید. ولادت باسعادت او به سال ۱۵۰ هـ. ق در مرو و وفات او به سال ۲۲۷ در بغداد واقع شد.

مأمون خلیفه عباسی درباره او گفت: «امروز در این کوره (محلّه) کسی که مردم از او شرم کنند نمانده مگر این شیخ بشر بن حارث. (از تعلیقات محمد حجار و الأعلام).

۵۲- سلمان فارسی

ابو عبدالله سلمان بهترین دوست پیامبر ﷺ، (برای این که رسول الله سبب آزادی او شد)، موقعی که از او راجع به نسبش سؤال شد گفت: «اناسلمان بن الاسلام»، اصل سلمان از فارس و روستایی که جی نام داشته و از توابع اصفهان بوده است، می باشد.

نووی رحمته الله می فرماید: «ابن ابی خیشمه در تاریخ خود آورده است که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفت: «سلمان رحمته الله به من خبر داد که: «من اهل اصفهان و روستای «جی» بودم. پدرم بزرگ آن روستا بود. سبب مسلمان شدنش هم مشهور است که پدرش

مجوسی بود. از دست او فرار کرد و به یکی از راهبان نصاری پیوست، باجماعتی از راهبان کار کرد. همین که یکی از آنان می‌مرد به دیگری می‌پیوست تا آن که راهب آخری به او گفت، خود را به حجاز برسان که زمان ظهور پیغمبری از عرب، نزدیک است. به او سه علامت نبوت گفت. سلمان همراه بعضی از اعراب راهی حجاز شد، اما او را فریفتند و در «وادی القری» او را به یک یهودی فروختند. آن یهودی او را به یک یهودی دیگر از بنی قریظه که در نزدیکی مدینه بودند فروخت. سلمان در مدینه به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و بار اول چیزی به عنوان صدقه آورد. رسول الله از آن صدقه نخورد و به یاران فرمود تا از آن بخورند. بار دوم چیزی به عنوان هدیه آورد. رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم آن را قبول کرد. او خاتم نبوت رادرشانه رسول الله دید، آن را بوسید گریه کرد. رسول الله ﷺ از اول تا آخر آنچه برای سلمان پیش آمده بود به او گفت، سلمان به علت برده بودن نتوانست در بدر و اُحُد شرکت کند. رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم به سلمان فرمود تا باسرور خود مکاتبه نماید. سلمان بسیار کوشش کرد تا این که با صاحب خود مکاتبه نمود. مکاتبه از این قرار بود که سیصد فسیل نخل را برای او سبز کند و وزن چهل درهم یعنی سی و پنج مثقال طلا به او بپردازد. رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم به یاران خود فرمود: «أَعِينُوا أَخَاكُمْ سَلْمَانَ بِالنَّخْلِ»: برادران سلمان را به کاشتن فسیلهای نخل کمک کنید. یاران پیغمبر، او رایاری دادند. وقتی که آن عدد جمع شد رسول الله فرمود. آنها را به چاله‌ها نزدیک کن و بگذار من خودم آنها را در زمین بکارم. رسول الله به دست مبارکش یک یک فسیل را در زمین می‌نهاد و سلمان گود آن را پُر از خاک می‌کرد. سلمان گفت که از آن سیصد فسیل یکی هم از بین نرفت. باقی مانده طلا بود. مردی از یکی از معادن چیزی مثل تخم مرغی از طلا یافته بود و آن را آورد. رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود: «سلمان مسکین فارسی را صدا بزن». وقتی که سلمان آمد، رسول الله آن را به او عطا نمود و فرمود این را در بهای طلائی که باید بدهی بپرداز. به این طریق او از دوستان رسول الله گردید.

امام نووی می‌فرماید: «روایت داریم که سلمان گفت: با سیزده صاحب، دست به دست

شدم که هر یکی مرا به دیگری منتقل می‌کرد. از اولین جنگهای او خندق است که در سال پنجم هجری روی داد و از آن به بعد در تمام جنگها با رسول الله همراه بود. رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم میان سلمان و ابوالدرداء پیمان برادری برقرار کرد. چنان که در صحیح بخاری آمده است. سلمان از فاضلان صحابه و از علما و از زهادشان بود.

وی به رسول الله گفت: «باید برای حفظ مدینه از احزاب کفر که قصد حمله به مدینه را دارند حفر خندق شود. سلمان بعد از رحلت رسول الله در عراق اقامت گزید و پیش گرد نخل می‌بافت و از طریق آن معاش خود را تأمین می‌نمود. حق او در بیت المال مسلمانان پنج هزار درهم بود. وقتی که حقوق او به دستش می‌رسید، آنرا میان مستحقین بخش می‌کرد. گفته‌اند که علماء اتفاق داشته‌اند بر این که سلمان فارسی دوست و پنجاه سال عمر کرده است. شصت حدیث از او روایت شده، بخاری و مسلم بر سه حدیث از او متفقند و مسلم سه حدیث از او روایت نموده، از صحابه عبدالله بن عباس، انس، عقبه بن عامر، ابوسعید، کعب بن عجره و ابوالطفیل نیز از او روایت نموده‌اند، عده‌ای از تابعین هم از او روایت نموده‌اند.

وفات او به سال سی و پنج ه. ق در مداین روی داد. رضی الله تعالی عنه. خدا ما را از وی بهره‌مند گرداند! ترمذی رحمه الله به اسناد خود از انس روایت نمود که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم فرمود: «بهشت مشتاق سه کس است: علی، عمار و سلمان رضی الله تعالی عنهم. (به نقل از ترمذی که حدیث را حسن دانسته است.) (از تهذیب الأسماء).

۵۳- عمار بن یاسر رضی الله تعالی عنهما

ابویقظان عمار بن یاسر از پیشگامان به سوی اسلام بود. در زمانی که رسول الله در خانه ارقم بن ابی ارقم مشغول تبلیغ اسلام بود و هنوز نمی‌توانست اسلام را آشکار کند، بعد از سی و چند نفر مسلمان، خودش و پدرش یاسر و مادرش سمیه با هم مسلمان شدند. عمار و پدر و مادرش هر سه به علت مسلمان شدنشان شکنجه و عذاب میدیدند. گاه هنگام

شکنجه رسول الله از کنارشان عبور می کرد و می فرمود: «صَبْرًا آلَ يَاسِرٍ فَإِنَّ مَوْعِدَكُمْ أَلْجَنَّةُ»: ای خانواده یاسر صبر کنید که وعده گاه و پاداش شما بهشت است. ابو جهل سمیه را کشت و لذا وی اولین شهید در اسلام است.

سمیه کنیز ابو حذیفه بن مغیره مخزومی بود. ابو حذیفه با یاسر پیمان بست و سمیه را به نکاح او در آورد. موقعی که عمار به دنیا آمد ابو حذیفه او را آزاد کرد. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم هجرت نمود، عمار نیز هجرت کرد. در غزوات بدر، احد، خندق و همه جنگها با رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم همراه بود. او از رسول الله شصت و دو حدیث روایت نمود. بخاری و مسلم بر دو حدیث از آن اتفاق دارند و بخاری به تنهایی سه حدیث و مسلم دو حدیث از او روایت کرده اند. از صحابه، علی، ابن عباس، ابو موسی، ابوامامه، جابر بن عبدالله، عبدالله بن جعفر و دیگران رضی الله عنهم از عمار روایت کرده اند، و از تابعین سعید بن مسیب، محمد بن حنفیه، ابو وائل، و پسرش محمد بن عمار و دیگران از او روایت کرده اند.

عمار در ماه ربیع الاول سال سی و هفت ه. ق در صفین کشته شد. عمار وصیت نمود که او را در لباسش دفن کنند. علی او را در لباسش دفن کرد. روزی که به شهادت رسید نود و چهار ساله بود. از نظر چهره گندمگون و بلند قامت بود. قبل از این که کشته شود گفت شیر بیاورید تا بیاشامم که من از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم شنیدم که فرمود: «آخرین آشامیدنی تو شیر است.»

در صحیح بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود: «وَيَحْ عَمَارَ تَقْتُلُهُ أَلْفَتُهُ أَلْبَاغِيَّةٌ» دلم برای عمار می سوزد که او را گروه یاغیان می کشند. صحابه رضی الله عنهم در روز صفین هر طرف که عمار می رفت همراه او می رفتند. چرا که می دانستند او همراه گروه عادلان است.

عمار اولین کسی بود که در اسلام مسجد ساخت. مسجد قبا را او بنا نهاد. عمار در زمان خلافت ابوبکر در جنگ بامسیلمه کذاب شرکت داشت. بالای صخره ای رفت و از آنجا مسلمانان را صدا زد و گفت: «ای مسلمانان! آیا از بهشت فرار می کنید! به سوی من

بیایید! به سوی من بیایید! من عمار بن یاسر هستم.» و درحالی که به شدت جنگ می‌کرد گوش او بریده شد. عمر رضی الله عنه عمار را والی و حاکم کوفه کرد.

امام احمد، ترمذی و دیگران از علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند: «عمار اجازه خواست تا به خدمت رسول الله برسد رسول خدا فرمود: اجازه دهید بیاید. به او فرمود «مرحباً بالطیب المطیب» خوش آمد پاک خوشبو. فضایل او بسیار است در این مختصر همین قدر کافی است. خداوند از او راضی و خشنود باد و ما را از علم و دانشش بهره‌مند گرداند.

۵۴- مکحول رضی الله عنه

ابو عبدالله مکحول بن زید، فقیه و از تابعین که از انس بن مالک، اباهند داری، واثله بن أسقع، ابامامه، عبدالرحمن بن غنم. اباجندل بن سهیل، امایمن و دیگران رضی الله عنهم حدیث روایت کرده.

از مردم بسیاری از تابعین مانند، ابن مسیب، ابومسلم خولانی، ابوادریس خولانی، عروة بن زبیر، عبدالله بن محیریز و کثیر بن مرة، ام درداء صغری و دیگران نیز روایت نموده است.

ابن شهاب زهری، حمید طویل، محمد بن عجلان، محمد بن اسحاق، یحیی بن سعید انصاری و افراد بیشماری از او روایت دارند.

ابن یونس گفت: مکحول فقیه و دانشمند بود. علماء بر مطمئن بودن او اتفاق دارند. ابو وهیب از مکحول نقل نمود که گفت: «مدتی در مصر ماندم. هر علمی که در مصر بود به دست آوردم و به عراق آمدم و هر علمی که در عراق بود به دست آوردم و به شام آمدم و آن را آردبیزی کردم.»

ابوحاتم گفت: «در شام فقیه‌تر از مکحول سراغ ندارم. محل اقامت مکحول در دمشق بود، به سال یکصد و ده ه. ق در دمشق درگذشت. خداوند از او راضی و خشنود باد و ما را از علمش بی‌بهره گرداند!

۵۵- معروف کرخی رحمه الله تعالی

ابو محفوظ معروف بن فیروز، پرچمدار زاهدین، برکت زمانه، ابن جوزی شرح حال او را در رساله‌ای خاص نوشته است. وی شخصی مجاب‌الدعوه بود. آورده‌اند که طلب باران نمود. هنوز مردم جامه خود را نینداخته یعنی به خانه برنگشته بودند که باران آمد. وفات او به سال دویست ه. ق بود. سعدی علیه الرحمه در بوستان از او تمجید بسیاری در مهمان‌نواری و ایستادگی به خدمت بیماران آورده است. باقی ماندن نام او به خوبی از دلایل بزرگواری و اخلاص او است. خداوند از او راضی و خشنود باد و ما را از علمش بهره‌مند گرداند. (از تعلیقات محمد حجار).

۵۶- ابراهیم بن ادهم رحمه الله تعالی

ابو اسحاق ابراهیم بن ادهم بن منصور تیمی بلخی از زاهدین بلند نام است. پدرش از ثروتمندان بلخ و از شاهزادگان بود. علم فقه را آموخت، به بغداد رفت، عراق، شام و حجاز را پیمود و از علماء آن سه منطقه دانش بسیار فراگرفت. در شمار بزرگان اهل علم درآمد. از راه درو کردن و نگه‌داری باغ و بستان مردم و باربری زندگی را می‌گذراند. در مصیبه بود که یکی از غلامان پدرش ده هزار درهم برای او آورد. غلام را آزاد کرد و ده هزار درهم را به او بخشید. هر موقع که مجاهدان برای جهاد با رومیان می‌رفتند او در جهاد با روم شرکت می‌جست. سخنش به عربی فصیح بود و هیچ کلمه‌ای را به خطا تلفظ نمی‌کرد، در مجلس وعظ سفیان ثوری حاضر میشد. سفیان هر وقت او را در مجلس وعظ می‌دید خیلی وعظ را مختصر می‌کرد که مبادا دچار لغزشی شود. کلمات حکمت‌آمیز بسیاری از او نقل شده. وی در سال ۱۶۱ ه. ق درگذشت. در سوفن (قلعه‌ای از شهرهای روم) دفن شد. خداوند از او راضی و خشنود باد و ما را از علم و دانشش بهره‌مند گرداند!

۵۷- ربیع بن حراش رحمه الله تعالی

ابو مریم ربیع بن حراش بن جحش بن عمرو عبّسی، از اهل کوفه از تابعین مورد اعتماد

در حدیث و بسیار مشهور است به این که هیچ گاه در زندگی دروغ نگفت. دو پسر داشت که مخالف حجاج ثقفی بودند. حجاج به دنبال آنان می گشت. به او گفتند از پدرشان بپرس. حجاج پدرشان ربیع را حاضر کرد و گفت: دو پسر ت کجا هستند؟! گفت: «اللهم المستعان، هر دو در خانه هستند.» حجاج گفت: به برکت راستگویی ات، از آنان در گذشتیم و مورد عفوشان قرار دادیم. ربیع هیچ گاه دروغ نگفت، گفت تا ندانم که اهل بهشت یا دوزخ هستم نمی خندم. بعد از وفات او موقعی که در غسلخانه نهاده شده بود تا غسل داده شود لبخند او ظاهر بود، برای این که می دانست نتیجه صدق و راستی، او را به نجات رسانیده است. وفات او در سال یک صد و یک هـ. ق اتفاق افتاد. خداوند از او راضی و خشنود باد و ما را از علم وی بهره مند گرداند!

۵۸- طلحه بن مصرف رحمه الله تعالی

ابو محمد طلحه بن مصرف از تابعین امام کوفی همدانی بود. از صحابه رضی الله عنهم أجمعین از عبدالله بن ابی اوفی، انس بن مالک و از جماعتی از تابعین حدیث روایت نمود. پسرش محمد، ابواسحاق سبیعی، اسماعیل بن ابی خالد، منصور بن معتمر، اعمش و دیگر امامان از او روایت نمودند. همه بر شکوهمندی و امامت او و زیادی علم او به قرآن و غیر آن و ورع او و پرهیزگاری اش اتفاق دارند. عبدالله بن ادریس گفت: «طلحه را «سید القراء» می نامیدند. وفات او به سال یکصد و دوازده هـ. ق بود. خداوند از او راضی و خشنود باد و ما را از دانش وی بهره مند گرداند. (از تهذیب الأسماء).

۵۹- ابن شهاب زهری رضی الله تعالی عنه

ابوبکر محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب قرشی زهری مدنی. از تابعین است گاه به او ابن شهاب می گویند، در نسبت به جدّ جدّ او، گاه نیز زهری می گویند، نسبت به بنی زهره از قریش، محل اقامتش شام و در آئله بود.

او از انس بن مالک، سهل بن سعد، سائب بن یزید، شیبب ابوجمیله، عبدالرحمن بن-

ازهر، ربیعہ بن عباد، محمد بن ربیع، عبد اللہ بن ثعلبہ، عبد اللہ بن عامر بن ربیعہ. ابامامہ و از تابعین از بزرگان و پیشوایان ایشان روایت حدیث نمود.
و گروهی دیگر از پیروان بزرگ و کوچک و از اتباع تابعین و استادان او از او روایت کرده‌اند.

امام نووی رحمہ اللہ تعالیٰ می‌گوید: «به اسناد صحیح از عمرو بن دینار روایت داریم که گفت: «ندیدم کسی را که متن حدیث را بهتر از زہری روایت نماید، کسی مثل ابن شہاب زہری را ندیدم که در ہم و دینار به ہیچ شمارد، نووی فرمود: از ابراہیم بن سعد بن ابراہیم روایت داریم که گفت: «چگونه زہری بر شما تفوق یافت؟ پدرم گفت که زہری به مجالس اہل علم می‌آمد و از ہر کہ در آن مجالس بود می‌پرسید، از پیر و جوان و دوکار، آنگاہ بہ خانہ‌های انصار می‌آمد و از جوان و پیر و پیر زن، از ہمہ سؤال می‌کرد، تا بہ جایی کہ کوشش می‌کرد از نوعروسان نیز سؤال نماید؛»

نووی گفت: ازلیث بن سعد روایت داریم کہ گفت: «کسی را کہ بیشتر از زہری علم جمع آوری کردہ باشد ندیدم. کسی را کہ از او داناتر باشد نیز ندیدم.»

احمد بن حنبل و اسحاق بن راہویہ گفتند: صحیح ترین اسناد حدیث زہری از سالم از پدرش از عبد اللہ بن عمر است. ابوبکر بن ابی شیبہ گفت: «صحیح ترین اسناد حدیث زہری از علی بن زین العابدین از پدرش حسین از علی بن ابی طالب است.»
علی بن مدینی و عمرو بن علی قلاس و دیگران گفتند: «صحیح ترین روایت اسناد حدیث زہری از محمد بن سیرین از عبیدہ از علی بن ابی طالب است.» یحیی بن معین گفت: «صحیح ترین اسناد حدیث، روایت اعمش از ابراہیم نخعی از علقمہ از عبد اللہ بن مسعود است.» محمد بن اسماعیل بخاری گفت: صحیح ترین اسناد حدیث، روایت مالک از نافع از عبد اللہ بن عمر است.» ابو منصور عبد القاهر تمیمی گفت: صحیح ترین اسناد حدیث، روایت شافعی از مالک از نافع از عبد اللہ بن عمر است، رضی اللہ عنہم اجمعین نووی گفت: بہتر این است کہ بگوییم ہیچ اسنادی را نمی‌توان بہ سبب دشوار بودن آن مطلقاً صحیح ترین دانست. (برای این کہ در حدیثی ممکن است

اسنادی صحیح‌ترین اسناد باشد و در حدیث دیگر اسنادی دیگر صحیح‌ترین اسناد باشد) از بخاری به اسناد صحیح در تاریخ آمده است که بخاری گفت: «ابراهیم بن منذر به من گفت به روایت از معن پسر برادر زهری آمده است که او قرآن را در هشتاد شب از بر نمود. مناقب او و ثنا و ستایش علماء بر او و حفظ او بیش از آن است که بتوان آن را بر شمرد.» بخاری گفت: «عبدالله بن صالح به ما گفت که لیث بن سعد به ما خبر داد که زهری فرمود: چیزی از بر نکردم که فراموشم شود، یعنی آنچه از حفظ نمودم هیچ‌گاه فراموشم نشد. زهری در شب سه شنبه هفدهم رمضان سال یک صد و بیست و چهار ه. ق در سن هفتاد سالگی در اطراف شام در قریه‌ای به نام شُعْبَدَار در گذشت. خداوند از او راضی و خشنود باد و ما را از علومش بهره‌مند گرداند.

۶۰- ابو عثمان نهدی رحمه الله تعالی

عبدالرحمن بن مُلّ بن عمرو بن عَدِیّ البَصْرَی، وی مخضرم است؛ یعنی هم در جاهلیت بود و هم در اسلام. در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم زنده بود. اما به خدمت رسول الله شرف یاب نشد. وی در زمان خلافت سیدنا، عمر رضی الله عنه اسلام آورد و بعد از او به جهاد رفت. در یرموک، قادسیه، تستر و نهاوند و غیر اینها شرکت داشت. شبها تا صبح به عبادت مشغول بود و روزها به روزه داری، میان نماز مغرب و عشاء یک صد رکعت نافله می‌خواند. یک صد و سی سال عمر کرد و در سال صدم ه. ق درگذشت. خداوند از او راضی و خشنود باد و ما را از علومش بهره‌مند گرداند. (مختصر ترجمه از تعلیقات فاضل محمد الحجار).

۶۱- جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما

ابو محمد جابر بن عبدالله سلمی خزرجی مدنی، خودش و پسرش هر دو از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله هستند. جابر بن عبدالله از جمله شش تن بسیار روایت‌کنندگان از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم هستند. او یک هزار و پانصد و چهل حدیث از رسول الله

روایت کرده است. بخاری و مسلم بر شصت حدیث از او اتفاق دارند، بخاری به تنهایی بیست و شش حدیث و مسلم به تنهایی یکصد و بیست و شش حدیث روایت کرده‌اند. بقیه در باقی صحاح است. روایت جابر از صحابه از ابوبکر صدیق، عمر، علی، ابوعبیده، معاذ، خالد بن ولید و ابوهریره است رضی الله عنهم و از او گروهی از تابعین مانند سعید بن مسیب، محمد باقر ابوسلمه، عطاء بن ابی رباح، ابوزبیر، سالم بن ابی جعد، عمرو بن دینار، مجاهد، محمد بن منکدر، ابوزبیر، شعبی و عده‌ای از تابعین رضی الله عنهم روایت کرده‌اند. مناقب او بسیار است. پدرش در روز احد شهید شد. خدا او را زنده فرمود و به او فرمود: «ای عبدالله چه می‌خواهی؟ گفت: می‌خواهم به دنیا بازگردم و دوباره شهید شوم» در صحیح بخاری به ثبت رسیده که جابر گفت: «در روز احد پدرم را همراه مردی دیگر دفن کردم. بعد از شش ماه پدرم را از قبر بیرون آوردم تا او را در قبری جداگانه دفن نمایم. دیدم هیچ عضوی از بدن او بجز گوش او تغییر نکرده. جابر گفت: در غزه بدر و احد پدرم نگذاشت حاضر شوم. اما بعد از شهادت پدرم در تمام جنگها همراه رسول الله بودم و هیچ غزوه‌ای را از دست ندادم. در صحیح بخاری در کتاب مبعث آمده است که جابر گفت: من و پدرم و خالویم از اصحاب عقبه هستیم (منظور، عقبه منی است که اهل مدینه در آنجا با رسول الله بیعت نمودند که رسول الله را نزد خود به مدینه ببرند و در راه نشر دین اسلام و حفظ رسول الله از فدا کردن جان و مال و فرزند دریغ نورزند).

جابر گفت که در روز حدیبیه (سال ششم هجری) رسول الله به ما همراهانش فرمود: «أَنْتُمْ أَلْيَوْمَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ» امروز شما بهترین مردم روی زمین هستید. ما آن روز یک هزار و چهارصد نفر بودیم. اگر من می‌دیدم جای درختی که زیر آن با رسول الله بیعت نمودیم رابه شما نشان می‌دادیم. جابر در آخر عمر نابینا شد. او به عمر نود و چهار سالگی به سال ۷۳ ه. ق درگذشت. خداوند از او راضی و خوشنود باد و ما را از دانش وی بهره‌مند گرداند. (به اختصار از تهذیب الأسماء نووی رحمه الله تعالی).

۶۲- ابویزید بسطامی رضی الله تعالی عنه

سلطان عارفین، طیفور بن عیسی بن شروسان، یکی از اولیاء صالحین و از زاهدین مشهور است. دو برادرش آدم و علی نیز از زاهدین بلندنامند.

از گفته‌های او است: «اگر کسی را دیدید که از کرامات به جایی رسیده که در هوا پرواز می‌نماید به او فریفته نشوید مگر این که بدانید به هنگام امرونی و حفظ حدود شروع چگونه است.»

او به سال دویست و شصت و یک ه. ق در سن هفتاد و سه سالگی درگذشت. خداوند از او راضی و خوشنود باد و ما را از دانش وی بهره‌مند گرداند. (از تعلیقات فاضل محمد حجار بر بستان العارفین).

۶۳- خلیل بن احمد رحمته الله

ابو عبد الرحمن بصری، خلیل بن احمد آزدی فراهیدی، امام عربی از نوابغ جهان، استاد سیبویه پیشوای نحوین، مبتکر شکل عبارات بر ضمه و فتحه و کسره و مبتکر علم عروض و مرجع علماء در بسیاری از علوم.

ابن قتیبه رحمه الله تعالی در کتاب خود «المعارف» آورده که خلیل بن احمد شخصی تیزهوش، مهربان و با استعداد بود. علماء بر جلالت، شکوه مندی، فضایل و خصلتهای پسندیده او و بر تقدم او در دانشهای عربی از نحو، صرف، لغت، عروض اتفاق دارند. او در همه اینها مرجع علماء و نیز استاد سیبویه پیشوای عربی دانان است. خلیل بن احمد شخصی زاهد و قانع بر اندکی از دنیا و همیشه وارفته به علم و دارای ورع و پرهیزگاری بود. ابن ابی حاتم گفت: «خلیل بن احمد از عثمان بن حاضراز ابن عباس و از ایوب سختیانی حدیث را روایت کرد و از او نصر بن شمیل و اصمعی و علی بن نصر و وهب بن جریر روایت نمودند.»

اهل تاریخ و نسب شناسان گفته‌اند: پدر خلیل اولین کسی است که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم احمد نامیده شد.

نووی رحمه الله تعالی گفت: «بدان که در علماء راویان حدیث، شش تن هستند که هر کدام خلیل بن احمد نام دارند. یکی از آنها ابو عبد الرحمن خلیل بن احمد است. خلیل بن احمد چندین کتاب را تصنیف کرد، در نسبت کتاب «العین» به او اختلاف است. خلیل بن احمد در بصره به سال یکصد و هفتاد ه. ق در سن هفتاد و چهار سالگی درگذشت. (از الأسماء واللغات امام نووی).

۶۴- سعید بن جبیر رضی الله عنه

امام بزرگوار ابو عبد الله سعید بن جبیر بن هشام کوفی اسدی از تابعین است. وی از پیشوایان و بزرگان صحابه مثل عبد الله بن عمر، عبد الله بن عباس، عبد الله بن زبیر، عبد الله بن مَعْقِل، ابو مسعود بدری و انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده است، عده‌ای از تابعین و دیگران از او روایت کرده‌اند. سعید بن جبیر از بزرگان ائمه تابعین و از پیش‌گامان در تفسیر، حدیث، فقه، عبادت و ورع می‌باشد. صفات خیر بسیاری در او جمع است. سعید بن جبیر خروسی داشت که هر شب موقع نماز شب شروع به خواندن می‌کرد. سعید بیدار می‌شد و به عبادت می‌پرداخت. شبی خروس آواز نخواند. وقتی که سعید بیدار شد موقع نماز صبح بود و نماز شب از دست رفته بود. سعید ناراحت شد و گفت: «چه بلایی بر سر خروس آمده که شب مرا بیدار نکرد؟ خدا آوازش را قطع فرماید.» از آن به بعد هیچ‌گاه آواز آن خروس شنیده نشد. بخاری رحمه الله تعالی در کتاب تاریخ آورده است که سفیان ثوری، سعید بن جبیر را بر ابراهیم نخعی مقدم می‌دانست. ابن عباس به سعید گفت: برو حدیث را به مردم بیاموز. سعید گفت: تو اینجا حضور داشته باشی و من حدیث روایت کنم؟! ابن عباس گفت: آیا از نعمتهای خدا بر تو نیست که من حاضر باشم و تو حدیث روایت کنی و به مردم بیاموزی. مردی از ابن عمر درباره فریضه‌ای پرسید. ابن عمر گفت: از سعید بن جبیر پرس که هر چه من درباره این فریضه می‌دانم او نیز می‌داند. وقتی که اهل کوفه به مکه می‌آمدند و از ابن عباس سؤال می‌کردند، می‌گفت: مگر سعید بن جبیر میان شما نیست؟ یعنی از او پرسید. اشعث بن اسحاق گفت: «سعید بن جبیر،

جهنم علماء است. جهنم به معنی نقاد و آگاه بر مسایل پیچیده علمی. ویژگیهای نیک سعید بن جبیر بسیار است. شهادت او به دست حجاج بن یوسف، خون آشام معروف، در ماه شعبان سال نود و پنج ه. ق در مکه بود. او هنگام شهادت چهل و نه سال داشت. وی دعا کرد که بعد از او حجاج بر کسی دیگر مسلط نشود. حجاج چند روزی بعد مرد. دربان حجاج گفت: «سر سعید بعد از جدا شدن از تنش موقعی که به زمین افتاد لا اله الا الله می گفت.» سعید سه پسر داشت: عبدالله، محمد و عبدالملک. خداوند از او راضی و خوشنود باد و ما را از علم وی بهره مند دارد. (از تهذیب الأسماء نووی).

۶۵- شعبه بن حجاج بن ورد عتکی

از دی واسطی بعدها بصری رحمته الله

ابو یسحاق شعبه بن حجاج در حفظ و درایت و ثابت قدمی از بزرگ مردان حدیث است. در واسط به دنیا آمد و بزرگ شد. سپس در بصره سکونت گزید و در همان جا وفات یافت. اولین کسی است که بررسی امور محدثین را در پیش گرفت و از کسانی که در روایت حدیث ضعیف و یا متروک بودند دوری گزید. امام احمد گفت: «هو أُمَّةٌ وَحْدَهُ فِی هَذَا الشَّانِ».

امام شافعی فرمود: اگر شعبه در عراق نبود، علم حدیث شناخته نمی شد. اصمعی گفت: «من کسی را که به شعر داناتر از شعبه باشد ندیدم.» کتاب «الغرائب» در حدیث، تألیف او است. او به سال یک صد و شصت ه. ق در بصره درگذشت. خداوند از او راضی و خوشنود باد و ما را از دانش وی بهره مند بدارد!

۶۶- سلیمان بن احمد طبرانی رحمه الله تعالی

ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب لخمی شامی، از بزرگان حدیث است. اصل او از طبریه شام است و منسوب به طبرانی است. طبریه نام شهری کنار دریاچه خلیل است نسبت به آن طبرانی است. نیز طبریه نام قریه ای در واسط و نسبت به آن طبری است، - از

اقرب المورّد- در نسبت به طبرستان طبرسی گویند. ولادت امام ابوالقاسم طبرانی در عکای فلسطین است. او به حجاز، یمن، مصر، عراق، فارس و جزیره سفر کرد. وفات او به سال سیصد و شصت هـ. ق در اصفهان بود.

او سه معجم دارد. ۱- معجم کبیر ۲- معجم اوسط ۳- معجم صغیر. کتب دیگر در تفسیر و الأوائل و دلائل النبوة و غیر آن را دارد. (از اعلام با دخل و تصرف).

در کتابهای حدیث جامع به کتابهایی گویند که بر بابهایی ترتیب یافته، مسند به کتابهایی گویند که به حسب افراد است، معجم به کتابهایی که به ترتیب حروف الفباء باشد، الجامع الصحیح مثل صحیح بخاری و صحاح دیگر، و مسند مانند مسند امام احمد. اول هرچه روایت از ابوبکر صدیق آورده و بعد از آن هر چه روایت از عمر دارد و به این ترتیب، معجم به ترتیب حروف الفباء و گاه جامع به معجم نیز گفته می شود، مانند جامع صغیر سیوطی که به ترتیب حروف الفباء است.

۶۷- انس بن مالک رضی الله عنه

ابو حمزه انس بن مالک خزر جی نجاری خادم رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم بود. او خود را خادم پیغمبر می نامید و به آن افتخار می کرد. مادر او ام سلمه می باشد که زوجه ابوطلحه انصاری بود. نام ام سلمه رُمیضاء بنت ملحان و نام شوهر او ابوطلحه زید بن سهل انصاری بود. رُمیضاء، خاله رضاعی رسول الله است. در صحیح بخاری آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود: «داخل بهشت شدم. ناگهان دیدم رمیضاء در بهشت است». ابوطلحه در عقبه که انصار با رسول الله بیعت کردند حضور داشت. از همان موقع در تمام میادین جنگ از بدر و احد گرفته تاحجة الوداع با رسول الله همراه بود. در حدیث صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم فرمود: «آواز ابوطلحه در سپاه بهتر از یکصد (یعنی یکصد سواره) است. ابوطلحه در سال سی و دو هـ. ق در مدینه منوره به سن هفتاد سالگی وفات یافت.

انس دو هزار و دویست و هشتاد و شش حدیث روایت نمود. بخاری و مسلم بر

یک صد و شصت و هشت حدیث اتفاق دارند، بخاری به تنهایی هشتاد و سه حدیث و مسلم به تنهایی هفتاد و یک حدیث از او روایت کرده‌اند.

در صحیح بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت نموده‌اند که انس گفت: «رسول الله به خانه ام سلیم آمد. ام سلیم خرما و روغن آورد. رسول الله فرمود: روغن تان را به مشک برگردانید و خرمای تان را به ظرف برگردانید. آن گاه در گوشه‌ای از خانه به نماز ایستاد. بعد از فارغ شدن از نماز ام سلیم گفت: حاجتی دارم. رسول الله فرمود: کدام حاجت؟ ام سلیم گفت: خدمتگزارت انس. رسول الله برای خیر دنیا و آخرت دعا فرمود: (اللهم أرزقه مالا و ولداً و بارک له). «خدایا! به انس مال و فرزند بده و برای او در مال و فرزندش برکت قرار ده». انس، ده سال که مدت اقامت رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم در مدینه بود خدمتگزاری بود او می‌گوید که دخترم اُمیمه به من خبر داد که از فرزندان خودم تا روز آمدن حجاج بن یوسف به بصره یک صد و بیست و سه نفر مرده و دفن شده‌اند. در مال هم از ثروت مندان انصار بود. او تیرانداز ماهری بود و در سال نود و سه ه. ق در بیرون بصره وفات یافت. قبر او در آنجا معروف است. عمر او از صد سال گذشته بود. برای این که روزی که رسول الله به مدینه تشریف آورد او ده ساله بو. روز وفات انس مَورَق گفت: نیمی از علم رفت. وقتی که به او گفته شد: چگونه؟! مَورَق گفت: «هر کسی که در مسأله‌ای با ما مخالفت می‌کرد می‌گفتیم بیا تا نزد کسی که به گوش خود از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم شنیده است برویم» خداوند از او راضی و خوشنود باد و ما را از علمش بهره‌مند گرداند. (از تهذیب الأسماء با تصرف در آن).

۶۸- حسن بصری رضی الله عنه

امام نامدار، دارنده تمام هنرها در شخصیت باشکوهش، ابوسعید حسن بن ابوحسن یسار، از تابعین اهل بصره و مادرش خیره کنیز ام سلمه ام المؤمنین رضی الله عنها بود. حسن در سال بیست و یکم ه. ق در اواخر خلافت سرور ما، عمر، رضی الله عنه در مدینه به دنیا آمد. او شیرخوار بود. گاه مادرش برای انجام کاری از خانه بیرون

می رفت. حسن گریه می کرد. ام سلمه رضی الله عنها پستان خود را در دهن او می گذارد و شیر به دهان او می ریخت. علماء می گویند که فصاحت و حکمت در کلام حسن بصری از برکت همان شیر بود، او عایشه صدیقه و طلحه بن عبیدالله رضی الله عنهما را دید، ولی از آن دو روایتی ندارد. گفته اند که سرورمان، علی مرتضی، علیه السلام راملقات نمود، اما ثابت نشده است.

حسن بصری از صحابه رضی الله عنه از ابن عمر، انس، سمره، ابابکره، قیس بن عاصم، جندب بن عبدالله، معقل بن یسار، عمرو بن تغلب، عبدالرحمن بن سمره، ابابرهه اُسلمی، عمران بن حصین، عبدالله بن مغفل، احمر بن جزء، عائذ بن عمرو مزنی رضی الله عنه و از بسیاری از بزرگان تابعین روایت دارد. جمعی از تابعین و دیگران از او روایت کرده اند.

از فضیل بن عیاض رحمه الله تعالی روایت شده که فضیل گفت: «از هشام بن حسان پرسیدم که حسن بصری چندتن از اصحاب رسول الله را دیده است؟ گفت: «یکصد و سی تن از اصحاب رسول الله را دیده. گفتم: ابن سیرین چند تن از اصحاب رسول الله را دیده است گفت: «سی نفر؛»

از مطر وراق روایت شده که گفت: «حسن بصری وقتی که وعظ می گفت گویا در آخرت بود و از آنچه به چشم خود می دید خبر می داد.» ابو برده گفت: «تنها کسی که از صحابه نبود و به پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد شباهت داشت، حسن بصری بود.»

ربیع بن انس گفت: «ده سال نزد حسن بصری رفت و آمد داشتم. هر روز از او سخنی می شنیدم که قبل از آن نشنیده بودم، یعنی هر روز از او بهره ای می یافتم که قبلاً نیافته بودم همیشه سخنانش پرفایده بود.» محمد بن سعد گفت: «حسن بصری خیلی از خصلت های خیر را برای خود جمع کرده بود. دانشمند بلندمرتبه و فقیه مورد اعتماد و عبادتکار و از اهل آخرت بود. فصاحت زبان، بسیاری علم، زیبایی صورت و حسن خلق در او جمع بود.» امام شافعی در مختصر (نام یکی از کتاب های او است) از حکمت هایی که از حسن بصری است در بیان حکمت (وشاورهم فی الأمر) که خدا به رسول الله دستور داد که با یارانش مشورت نماید یاد نمود، حسن گفت: «رسول الله نیازی به مشورت با دیگری

نداشت.» خدا این را به رسول خود فرمود تا حکام بعد از ایشان راه مشورت را پیش بگیرند، حسن در بیان آیه ﴿فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَنَ﴾: حکم آن مسأله را به سلیمان فهماندیم؛ حسن گفت: اگر این آیه نبود، حکام هلاک شده بودند. آیه ۷۸ و ۷۹ سوره انبیاء می آورد که گوسفندانی شبانه زراعت کسی را خورده بودند وقتی که به داوری نیز داود رفتند، گفت گوسفندان از آن صاحب زراعت هستند. سلیمان گفت: نه، گوسفندان برای صاحبشان هستند، اما باید تا وقتی که زراعت به حال او برنگشته، گوسفندان نزد صاحب زراعت باشند تا از شیر آنها استفاده کند تا وقتی که زراعت به حال سرسبزی قبل برسد و گوسفندان را به صاحبش برگرداند. خداوند حکم سلیمان را تأیید فرمود و داود را در برابر اجتهادش ستود. حسن گفت: خدای متعال داود را در برابر اجتهادش و سلیمان را در برابر حکم صواب ستود. نیکی های حسن بصری بسیار است. او در سال یکصد و ده ه. ق درگذشت. خداوند از او راضی و خوشنود باد و ما را از دانش وی بهره مند گرداند. (از تهذیب الأسماء با دخل و تصرف).

۶۹- واصل بن عطاء رحمه الله تعالى

ابو حذیفه واصل بن عطاء غزال از موالی بنی ضبّه یا بنی مخزوم، رئیس معتزله است. او از حسن بصری کسب فیض می کرد؛ اما روشی در پیش گرفت که ناچار بود از مجالس درس حسن بصری کناره بگیرد. حسن بصری فرمود: (اعتزل عنا واصل): واصل بن عطاء از ما کنار گرفت. از همین جا واصل و پیروانش به معتزله موسوم شدند. گروهی از معتزله هم به نام او به واصلیه معروف شدند. امت اسلام معتقدند که مردم دو گروه هستند: مؤمن و کافر. کسی که فاسق باشد از ایمان بیرون نمی رود. واصل بن عطاء مردم را به سه گروه قسمت کرد و گفت: «مؤمن، کافر، نه مؤمن و نه کافر.» یعنی فاسق را از ایمان بیرون کرد و از کفر هم بیرون کرد. اشتباه او در این است که عقیده و عمل را به هم آمیخت و ندانست که ایمان و کفر دو امر اعتقادی هستند و فسق تعلق به عمل دارد نه به عقیده. ما افرادی را می بینیم که عقیده شان بر ایمان و توحید است؛ اما گاهی شهوت زمام اختیار را از

کف‌شان بیرون می‌برد، اما همین که از سلطه شهوت بیرون آمدند از عمل خود پشیمان می‌شوند و به استغفار و انابت می‌پردازند. اینان اگر فاسق شده باشند خللی به اعتقادشان نرسیده است، هر چند که دوری از گناه اساس سلامتی دین و دنیای مؤمن است.

واصل نه تنها معتزلی شد بلکه مذهب اعتزال را در جهان منتشر کرد. دستیاران خود را به گوشه کنار جهان فرستاد. عبدالله بن الحارث را به مغرب، حفص بن سالم را به خراسان، قاسم را به یمن، ایوب را به جزیره، حسن بن ذکوان را به کوفه و عثمان الطویل را به ارمنستان فرستاد، نظر به این که زید بن زین العابدین رضی الله عنهما نزد او درس خواند، شیعه همه طریق معتزله را پیش گرفته‌اند، و اصل نمی‌توانست حرف «ر» را تلفظ کند؛ در سخنرانی خود هر کلمه‌ای را که «راء» داشت به تیزهوشی به کلمه دیگر تبدیل می‌کرد. حتی در آیات قرآن همین کار را می‌کرد. او غزال و ریسمان باف نبود، اما تردد او به بازار غزالان و ریسمان بافان او را به لقب غزال موسوم کرد. ولادت او به سال ۸۰ هجری در مدینه و بزرگ شدنش در بصره بود. به سال ۱۳۱ وفات یافت. او وقتی که محمد بن عبدالله بن حسن مثنی بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه علیه ستمگران قیام کرد از همراهان او بود. گفته‌اند کتابهایی نوشته است از جمله: «اصناف المُرَجِیَّة»، «السبیل الی معرفة الحق» و «التوبة» (از الأعلام با تلخیص و تصرف).

۷۰- ابواسحاق اسفراینی رحمته الله

استاد کلام و فقه و اصول و غیره ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن مهران، امام ابوالحسن عبدالغافر فارسی رحمه الله تعالی گفت: «استاد ابواسحاق اسفراینی از دانشمندانی است که به حد اجتهاد رسیده‌اند. برای این که او در علوم متبحر بود و شروط امامت در او جمع بود. در زبان عربی، فقه، کلام، اصول وارد بود و به کتاب و سنت دانا، و در عبادت و ورع مبالغه داشت.

حاکم ابو عبدالله نیشابوری گفت که ابواسحاق فقیه، اصولی، متکلم، در این علوم دارای تفوق بود. چندی در عراق اقامت داشت و علماء عراق و خراسان به برتری او اعتراف

داشتند. بعد از آن به نیشابور آمد و در نیشابور برای او مدرسه‌ای ساختند که قبل از آن چنان مدرسه‌ای ساخته نشده بود، او در آن مدرسه درس می‌داد. در نیشابور از شیخ ابوبکر اسماعیلی و خویشان او روایت حدیث نمود، در عراق از ابوبکر شافعی، دعلج بن احمد و خویشان شان روایت نمود. امام ابوبکر سمعانی گفت: «علماء درجه اول از ابواسحاق اسفراینی روایت نمودند.» ابواسحاق اسفراینی یکی از سه تن دانشمندی است که در یک عصر بودند و مذهب امام ابوالحسن اشعری را یاری دادند: ابواسحاق اسفراینی، ابوبکر باقلانی و ابوبکر بن فورک که از امامان عصر خود هستند.

ابوصالح مؤذن گفت: «از ابو حاتم عبدی شنیدم که می‌گفت: از ابواسحاق اسفراینی بعد از مراجعتش از اسفراین شنیدم که می‌گفت: دلم می‌خواهد در نیشابور بمیرم؛» بعد از این سخن به پنج ماه در روز عاشوراء سال چهارصد و هجده ه. ق در نیشابور درگذشت. امام موفق بر او نماز خواند. و فواید، فضایل، سخنان و تصنیفات او بیش از آن است که در چند جلد گنجانده شود. (از تهذیب الأسماء).

۷۱- ابوبکر باقلانی رحمته الله

محمد بن طیب بن محمد بن جعفر قاضی ابوبکر باقلانی، از بزرگان علمای کلام و فقه و اصول و غیره بود، ریاست مذهب اشعریها به او رسید. ولادت او به سال ۳۳۸ در بصره و وفات او به سال ۴۰۳ در بغداد بود. او فاضلی بلندنام و دانا در استدلال، سریع الجواب و در درک و فهم عالی بود. عضدالدوله دیلمی او را به سفارت نزد ملک روم فرستاد. در قسطنطنیه در حضور ملک روم مناظره و بحث میان امام ابوبکر باقلانی و علماء نصاری پیش آمد. او به تنهایی از عهده جواب آنان برآمد.

امام ابوبکر باقلانی دارای اطلاع وسیع در علوم همراه با فصاحت و دارای تقوی و فضل و ورع بود، او مذهب امام ابوالحسن اشعری رایاری داد. مذهب او مالکی بود. برتریه‌ها و نیکی‌های او بسیار است و در کتاب «ترتیب المدارک» زندگی نامه مفصل دارد.

از تصنیفات او است: «اعجاز القرآن»، «الأنصاف»، «التمهید در رد ملاحدة، معطله، خوارج و معتزله» به چاپ رسیده، «مناقب الأئمة»، «دقائق الكلام»، «الملل و النحل» و «هدایة المرشدين»، «الاستبصار»، «تمهید الدلائل»، «البيان عن الفرق بين المعجزة و الكرامة... الخ»، «كشف اسرار الباطنية» اینها همه خطی است و به چاپ نرسیده. خداوند متعال رحمت فراوانی به او عطا فرماید و ما را از دانش وی بهره‌مند گرداند.

۷۲- ابوبکر بن فورک رضی الله تعالی عنه

محمد بن حسن بن فورک أنصاری أصبهانی، واعظ گرانقدر، دانا به علم اصول، کلام و فقه و بلند پایه از فقهای شافعیه، روایت حدیث را در بصره و بغداد از علماء فرا گرفت، در نیشابور به تدریس حدیث پرداخت. در آنجا مدرسه‌ای ساخت و در همانجا فوت کرد و دفن شد. او هم از بدگویی و دروغ نسبت به او در امان نماند. امام حافظ ابوالقاسم بن عساکر فرمود: تصنیفات او به یکصد تصنیف رسیده است. از بین مؤلفات او کتاب «مشکل الحدیث و غریبه» چاپ شده، و بقیه کتب او جزء نسخه‌های خطی است و به چاپ نرسیده. در اعلام نوشته که «التفسیر» جزء سوم آن که خطی است در خزانه فیض الله در استانبول به شماره ۵۰ وجود دارد، و «حل الآیات المتشابهات» نسخه خطی و ۷۴ ورق از آن در خزانه عاطف در استانبول به شمار ۴۳۳ وجود دارد، «غریب القرآن» هنور خطی است و در خزانه سلیم آغا اسکیدار در استانبول است، من کتاب «الاملاء و الكشف عن وجوه الأحادیث الواردة» نسخه‌ای از آن که نسخه گرانمایی است در واتیکان دیده‌ام به شماره «۱۴۰۶». وفات او به سال ۴۰۶ ه. ق بود. خداوند او را قرین رحمت خود گرداند و ما را از دانش وی بهره‌مند گرداند. (از اعلام زرکلی با دخل و تصرف).

ملحقات

۱- مقاصد شیطان

۲- رد الملحدین

۳- جواب یک نامه

۴- حکم توبه قاتل

اهداف و مقاصد شیطان

هدف شیطان این است که انسان را به گمراهی بکشاند. در این راه گردنه هایی دارد که در هر یک از آن گردنه ها، اگر بر انسان دست یابد او را از راه راست منحرف می کند.

۱- گردنه کفر: اگر شیطان به این گردنه دست یافت آتش دشمنی اش با انسان خاموش می شود و راحت می نشیند. اگر از این گردنه گذشت، و نتوانست بر انسان دست یابد، او را به گردنه دوّم می طلبد.

۲- گردنه بدعت: بدعت مخالفت با حقّی کند که خدا پیغمبرش را برای آن فرستاده و عبادت کردن به کاری که خدا اجازه آن را نداده. اگر انسان از این گردنه گذشت و به نور سُنّت از آن رهایی یافت و بر راه پیروی از پیغمبر و پیشینیان از صحابه و تابعین رفت، او را بر گردنه سوّم می طلبد.

۳- گردنه گناهان کبیره: اگر در این گردنه بر آدمی دست یافت گناهان بزرگ را در نظر او زیبا می نماید و می گوید: امروز گناه کن که وقت بسیار داری. وقتی که به پیری رسیدی توبه می کنی. هدف از ایمان فقط تصدیق در دل است، دیگر اعمال فاسد اثری بر ایمان ندارد. بر زبان او کلمه ای جاری می کند که بسیاری از خلق را از آن راه به گمراهی رسانیده است: «باد داشتن توحید هیچ گناهی اشکالی ندارد، مثل این که با بودن شرک هیچ خوبی سودی ندارد» نمی داند که همین راه امروز و فردا کردن توبه و بی اعتنایی به گناهان است که اکثر خلق را به هلاکت می رساند. اگر آدمی از این گردنه به یاری و لطف خدا نجات یافت یا بر توبه نصوح دست یافت و او را از گناهان بزرگ نجات داد، او را بر گردنه چهارم می طلبند.

۴- گردنه گناهان صغیره: شیطان به آدمی می گوید: مادامی که از گناهان کبیره

پرهیزداری، از گناهان کوچک مترس. مرتب آنرا در نظرش بی اهمیت جلوه می دهد تا بر صغایر اصرار و رَزْد و آنگاه مرتکب کبیره که در ترس و لرز و پشیمانی است حالش از او بهتر است، (اصرار بر گناه، زشت تر از گناه است) (و لا کبیره مع التَّوبَةِ و الِاسْتِغْفَارِ، و لا صَغِيرَةً مَعَ الْإِصْرَارِ). رسول الله فرمود: شما را نهی می کنم از محقرات ذنوب (گناهان کوچک). پس از آن مثالی زد به مردمی که در بیابانی منزل گرفتند و هیزم نیافتند. هر یک تکه چوبی را جمع کردند، تا این که از همین تکه چوبهای ریز هیزمی جمع شد و آتشی افروختند و نان خود را پختند. اگر از این گردنه با احتیاط و دوری از گناهان کوچک و ادامه توبه و استغفار رهایی یافت و بعد از هر بدی خوبی کرد، او را برگردنه پنجم می طلبد.

۵- گردنه مباحات (پسندیدنیا): که سختگیری بر انجام دهنده مباحات نیست و شخص را از طاعت زیاد باز می دارد و از توشه گرفتن و برای آخرت جلوگیری می نماید. آنگاه طمع در آدمی ایجاد می کند تا سنن و نوافل را ترک گوید، از ترک سنن به ترک واجبات بکشانند و او را از منازل عالیه محروم گردانند. اگر آدمی می دانست که هر چیزی چه قیمتی دارد، هیچگاه به چیزهای پیش پا افتاده مشغول نمی شد، تا آن همه درجات بزرگواری را از دست بدهد. اگر از این گردنه به نور بینایی و دانایی و به کمک طاعات نجات یافت و طاعت را بسیار کرد و دانست که مدت اقامت کوتاه و تجارت در خطر است، و دانست که خریدار چقدر کریم و بزرگوار است و قدر وقت خود را دانست و حتی نفسی را بیهوده هدر نداد، او را برگردنه ششم می جوید.

۶- گردنه کارهای کم اهمیت و طاعتهای کم ارزش است که شیطان آن را در نظر آدمی زیبا می سازد تا او را از کارهای پراهمیت و طاعتهای بلند مرتبه بازدارد. برای این که شیطان وقتی که نتوانست آدمی را از اصل ثواب محروم سازد، کوشش می کند تا از ثواب کامل او را محروم کند. به کاری که محبوب و مورد پسند خداست او را از کارهای محبوبتر و پسندیده تر باز دارد. او را به آنچه مورد رضایت خدا است از آنچه بیشتر مورد رضای خداست محروم گردانند. کسانی که به این گردنه رسیده باشند و همه طاعت کنند اگر چه

طاعت زیاده باشد، در دنیای ماکمیا بند، بیشتر خلق در همان گردنه‌های نخست به زیر دست شیطان افتاده‌اند. اگر مراتب اعمال را نزد خدا می‌دانست و فضل هر عملی را تشخیص می‌داد و قیمت اشیاء را می‌دانست و فرق میان عالی و پست و بلند مرتبه و دون پایه را تشخیص می‌داد، از این گردنه هم نجات می‌یافت؛ زیرا در اعمال هم آقا و برده و رئیس و مرئوس هست؛ مثلاً این سیدالاستغفار است و أفضل الأعمال است و أحب الأعمال است و آن أبغض الأعمال و این أحب العباد است و آن أبغض الخلیقة است، اگر از این گردنه هم نجات یافت در گردنه هفتم او را پیدا می‌کند.

۷- یک گردنه باقی می‌ماند که حتی انبیاء هم از آن نجات نیافته‌اند و اگر کسی از آن نجات می‌یافت سرور انبیاء صلوات الله و سلامه علیه و علیهم از آن نجات یافته بود. این که شیطان سربازان و لشکریان خود را بر انسان مسلط می‌سازد و هر قدر منزلت کسی بیشتر باشد شیطان سوارگان و پیادگان و حزب و پیروان خود را با انواع اذیت و آزار بر وی مسلط می‌سازد. هر چه بیشتر آدمی در استقامت و دعوت به سوی خدا بکوشد، شیطان بیشتر در تشویق کردن سفهاء برای اذیت و آزار او می‌کوشد در این گردنه آدمی لباس جنگ به تن کرده است و به جنگ با دشمن پرداخته است و می‌خواهد به رغم دشمن و بر خلاف او کار کند، که بندگی عارفین خلاف شیطان لعین است، زیرا به خشم آوردن شیطان مورد رضای پروردگار است و دل خون کردن پیروان شیطان، کار خداشناسان است، و هر قدر منزلت بنده پیش خدا بیشتر باشد، بهره او از این مخالفت با شیطان بیشتر است، و در این مقام هرگاه نظر انسان به شیطان باشد و در گنه کاری خود شیطان را دید به رغم شیطان به توبه نصوح پردازد و از طاعتی به طاعت دیگر شتابد.

والله ولی التوفیق

(رد الملحدين)

به نام خداوند بخشنده مهربان، شکر و سپاس خاص خداوندی است که پروردگار جهانیان است و درود و سلام بهترین بندگان سرور کاینات و بر آل و اصحابش.

دوستی اظهار نمود: مردمی هستند که وقتی صحبت از بهشت و دوزخ می شود می گویند چه کسی از دوزخ و یا از بهشت آمده که از آن دو خبر دهد؟ همان دوست اظهار داشت: فقط در یک صفحه کوچک در این مطلب بنویس. روی این اصل به اختصار می گویم: «کسی که دوزخ و بهشت را منکر می شود، از دو حال بیرون نیست: یا مشرک است و یا مؤمن، اگر مشرک است و بت پرست که قرآن کلام الله مجید از زبان آنان آورده است که می گویند: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾^(۱) مشرکان گفتند: حقیقت این است که جز زندگی دنیوی، زندگی دیگری نیست ما می میریم و فرزندان ما بعد از ما زنده می مانند و هیچ گاه ما پس از مُردن زنده نمی شویم.

گفتم بجز مشرکان و بت پرستان، باقی اهل کتاب همه به بهشت و دوزخ و عالم اخروی اعتراف دارند، و اگر گوینده آن عبارت اذعا کرد که مؤمن است، باید بداند که هیچ اثری از ایمان در دل او نیست. برای این که توحید، معاد، نبوت، این سه اصل الاصول جمیع ادیان هستند، کسی که خدا را به یکتایی نشناسد، کسی که معاد یعنی روز قیامت و رفتن به بهشت یا دوزخ را قبول ندارد، کسی که نبوت پیغمبران بر حق و یا نبوت سرور پیغمبران را قبول ندارد، هیچ گاه مؤمن نیست. انبیاء همگی اصل توحید و معاد را به امتهای خود تلقین نموده و تعلیم داده اند. در قرآن کلام الله عظیم نه یک جا و ده جا بر اعتراف به آخرت تأکید دارند. این که هر کس آیات خداوندی را دروغ بداند و به رسیدن به آخرت عقیده نداشته باشد، اعمالش همه ناپود است و در آتش دوزخ خواهد سوخت، برای مثال: ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ﴾^(۲) مردمی که

آیات و نشانه‌های قدرت خدا و معجزات پیغمبران را دروغ دانستند و رسیدن به آخرت را تکذیب کردند همه اعمالشان نابود می‌شود، در آتش جاویدان می‌سوزند و جزاء و کیفری که می‌بینند نتیجه کردارشان است. در کلام الله مجید دلایل زیادی بر وجود آخرت و زندگی پس از مرگ وجود دارد. آیه ۵۰ سوره روم: ﴿فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾: بنگر به سوی اثرهای رحمت خدا، بین که باران رحمت او چگونه زمین مرده و خشک را زنده و سرسبز می‌سازد. حقیقت این است که آن خدایی که زمین مرده را با آب باران زنده می‌کند مردگان را نیز زنده می‌گرداند. او بر همه چیز توانا است. آیه ۶۰ سوره أنعام: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾: اوست خدای یکتایی که در شب شما را می‌میراند و به روز شما را زنده می‌نماید. هرکاری که بروز انجام می‌دهید، می‌داند، این مرگ دادن به شب و زنده کردن به روز برای به سر رسیدن مدت عمرتان است که نزد خدای متعالی تعیین شده است. پس از آنکه مدت عمرتان در دنیا به پایان رسید و مرید بازگشتان به زنده کردن تان تا بعد از مرگ به سوی خدا است. آنگاه است که شما را به کردارهای تان خبر می‌دهد تا در برابر اعمال تان به شما ثواب و یا عقاب بدهد. بنابراین خواب مرگی ناقص است و بیداری بعد از خواب و زندگی روز، زندگی ناقص است، برای این که دوام ندارد. چندین دلیل برای زندگی پس از مرگ وجود دارد. خواب: مرگ و بیداری، بعد از آن زندگی پس از مرگ را نشان می‌دهد، زنده شدن زمین مرده و خشک، به آب باران و این که خدای توانا که زمین مرده و خشک را به آب باران زنده و سرسبز می‌سازد، مردگان را نیز زنده می‌گرداند، بیداری پس از خواب، که خواب خود مرگی ناقص است، بیداری خود زندگی پس از مرگ است، بنابراین آن در هر شبانه‌روزی قضیه مرگ و زندگی تازه و تکرار می‌شود.

درختان در زمستان خشک اند، با آب باران زنده و سرسبز می‌شوند. خشکی درختان به منزلت مرگ آنها است. سرسبزی آنها به منزلت زندگی پس از مرگ آنها است.

همه این حالات همیشه در معرض دید آدمی است، آن را می بیند و تکرار می شود، همین تکرار آن باعث غفلت افراد بی ایمان و منکر می شود.

آن وقت اگر آخرت، قیامت، بهشت و دوزخ نبود، وجود این دنیای بدون آخرت، بازی بیهوده بود: آقا محمدخان قاجار بیست هزار نفر را در کرمان کور کرد در برابر جا ندادن به لطفعلی خان زند؛ هیچ آسیبی ندید و مرد. اگر آخرتی نبود که در آنجا قصاص ببیند، حق همه آن بیست هزار نفر پایمال شده بود، بدون این که ثواب بی گناهی خود و عقوبت زشت کرداری آغا محمدخان قاجار را ببیند. چه بسیار مردم مؤمن نکوکار که زندگی را به سختی می گذرانند عمر خود را در خدمت به خلق به پایان می رسانند بدون آن که ثواب آن را در این جهان ببینند، چه بسیار جبارانی که از سرهای بیگناهان برج می سازند و بدون آن که عقوبت آن را ببینند به گور می روند. پس یقیناً روزی هست که ثواب نکوکاران و عقاب تبهکاران در آن به ثبوت می رسد. ثواب نکوکاری، خوشیهای بهشت و عقوبت تبهکاران عذابهای دوزخ است که خواهند دید، وعده به بهشت برای مؤمنان و وعید دوزخ برای کافران در قرآن دهها بار تکرار شده است. قرآن، کلام الله مجید، قیامت را به عنوان امر یقینی که هیچ شکی در آن نیست می آورد. آیه ۵۹ سوره غافر: ﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾: قیامت به یقین می آید و هیچ شکی در آن نیست، ولیکن بیشتر مردم ایمان نمی آورند. برای این که در آثار قدرت خدا نمی نگرند و با خود نمی اندیشند که اگر ترس از قیامت نباشد هیچ قدرتی جلوگناه را نمی گیرد، زیرا ایمان به قیامت و حساب و بازجویی است که موجب جلوگیری مؤمن از نابکاری میشود و همیشه ترس از آن در دل مؤمن وجود دارد. وقتی که این ترس نباشد هیچ قوه دیگری جای آن را نمی گیرد؛ برای این که میتوان از نیروهای دیگر سرپیچی نمود و از غفلت آنها استفاده کرد. در احادیث پیامبر ﷺ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ». مرتباً تکرار می شود: هر کس ایمان به خدا و روز جزا دارد.

قرآن کلام الله مجید آن چنان از یقینی بودن آخرت و ثواب و عقاب آن یادآوری می کند که گویا هم اکنون دوزخیان در دوزخ و بهشتیان در بهشتند. در آیه ۴۷ سوره غافر:

موقعی که گمراه شدگان با گمراه کنندگان در دوزخ به دشمنی و مجادله برمی خیزند و می گویند ما پیروان شما بودیم آیا ممکن است عذاب دوزخ را از ما دفع نمایید؟ جواب گمراه کنندگان این است که ما و شما همه باید بسوزیم (نه مافکر روز قیامت راداشتیم و نه شما، و گرنه دچار چنین روزی نمی شدیم). حسرت آنان را به ما یادآوری می فرماید و در آیه ۵۰ از سوره اعراف: موقعی که دوزخیان از بهشتیان می خواهند تا از آب گوارا و از روزی خوش و نعمتهای شان چیزی به کفار بدهند، جواب بهشتیان این است که خدا آب و خوراک بهشتی را بر کافران حرام فرمود در آیات ۳۳ و ۳۵ سوره فاطر از بهشتهایی که مؤمنان در آنها داخل می شوند و زر و زیورها و لباس ابریشمین که به آن آراسته می شوند و سپاس گذاری شان بر این که خدا همه انواع اندوه را از ایشان دور کردن و آنان را به بهشتهایی داخل نمود که هیچ گونه زحمت و مشقت و خستگی در آن نیست تادر آن نعمتها جاویدان بمانند، سخن می فرماید. در آیات ۳۴ و ۳۷ سوره فاطر از دوزخی یاد میکند که دوزخیان در آنند نه می میمیرند که راحت بشوند و نه عذابی از آنان برداشته می شود، و فریاد و فغانی که از اندوه و بی کسی و آتش سوزی دارند می گویند: «ای پروردگار! ما را از آتش دوزخ بیرون بیاور، که رفتار خود را تغییر می دهیم. جواب می شنوند که: مگر نه عمری دراز و عقل و هوش داشتید؟ و مگر نه پیغمبران یادآور، به سوی شما آمدند آیا سخن شان را شنیدید. اکنون هم جزای کردارتان را بچشید که کافران نه یاری دهنده ای دارند و نه از عذاب رهایی می یابند. بنابراین از عقوبت کردارتان برای همیشه بچشید. در آیات سوره مطففین از آیه ۳۶: از نامه شقاوت شیطانها و کافران که اعمال شان را ثبت نموده و در کتابی جامع به نام «سِجِّین» جمع شده، از هلاکت و نابودی و عذاب جاویدشان سخن می گوید، که چگونه جزای تکذیب پیامبران را برای خود روا داشته اند. از نامه سعادت که اعمال خیر انبیاء و ملائکه و مؤمنان را دارد و در کتاب جامعی به نام «عِلِّیین» ثبت شده بیان می فرماید که چگونه نیکوکاران مؤمن بر تختها مانند شاهان تکیه زده اند و به خوشیهای خود نظر می افکنند، اثر خوشیها شان در رویشان پیدا است. خنده و ریشخند ابوجهل و هم قطارانش به مؤمنان و رفتارشان با مؤمنان در دنیا و خنده و

ریشخند مؤمنان به آنان در آخرت و این که مؤمنان بر تختهای عزت نشسته و بر حال زار کافران می‌نگرند را نشان می‌دهد. قرآن دستورالعمل سعادت است. کسی می‌تواند پشتوانه سعادت را برای خود ترتیب دهد، که به قرآن و دستور آن رفتار کند. افسوس که مسلمانان به این کتاب عظیم که نامه خدا به بندگان است، نمی‌نگرند و از آن در غفلتند. قرآن را نمی‌خوانند. آن عادت خواندن قرآن را در دل شب و بعد از نماز صبح و تأمل در معانی آن را از دست داده‌اند. اگر وقتی بخوانند هم در معنی آن تأمل نمی‌کنند. با این که قرآن به زبانهای متعدد ترجمه و تفسیر شده آن تفاسیر را مطالعه نمی‌کنند و راه غفلت را پیش گرفته‌اند. چنان که در آیه ۳۰ سوره فرقان: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ پیغمبر خدا که محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم گفت: «ای پروردگارم! اتم این قرآن را ترک کرده‌اند» گویی فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم بر مسلمانان امروز صدق می‌کند. محال است که مسلمانان روی خیر ببینند و عزت خود را باز یابند مگر وقتی که از نو به دستورهای قرآن عمل کنند. امید است روزی بیاید و مسلمانان در آن بیدار می‌شوند و کتاب و سنت را برای اجراء احکام آن احیاء کنند.

مسلمانان می‌توانند در قرآن هر مثلی را که باعث سعادتشان باشد بیابند. خدای متعال فرمود: ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾^(۱) برای مردم در قرآن از هر مثلی که باعث بیداری و راهنمایی و اندرزگیری شان باشد آورده‌ایم با این حال بیشتر مردم از آن خودداری می‌کنند و نمی‌خواهند مگر کفران نعمت و کفر آوردن. جمهور علماء امت از مفسرین و محدثین و فقهاء علیهم‌السلام درباره علوم قرآن و چگونگی استفاده از آن را در صدها هزار تألیفات ارزنده شرح داده‌اند و فراگرفتن همه علوم را برای ما آسان ساخته‌اند. خداوند پاداش خیرشان بدهد! خدا به ما پیروی‌شان را عطا فرماید، و صلی الله و سلم علی سیدالأنبیاء و المرسلین و خاتمهم و

على آله الطاهرين و صحبه أجمعين عددَ ما كانَ و ما يكونُ، والحمد لله ربَّ العالمين
حمداً يوافي نعمه و يُكافىءُ فريده و حسبنا الله و نعم الوكيل، و سبحان الله و بحمده و
سبحان الله العظيم و أستغفر الله مَنْ كل ذنب و أتوب إليه.

نوشته: محمد علی سلطان العلماء

(سؤال)

بسم الله الرحمن الرحيم

به حضور محترم معظم استاد بزرگوار و علامه دانا جناب مولانا حاج شیخ محمد علی خالیدی سلطان العلماء دام العزّة، با عرض سلام و ارادت خدمت آن جناب و ابراز تأسف و تأثر عمیق خود و دوستان از درگذشت بسیار اسف انگیز حاج شیخ محمد ضیایی رابه حضورتان تسلیت عرض نموده و از خداوند می خواهیم روان آن مرحوم راقرین رحمت فرماید. غرض از مزاحمت این است که (حدیث مردی از بنی اسرائیل صد نفر را کشت و قصد توبه کرد الی الخ...) برای شخصی به نام زنگنه که شاید می شناسید یا نامش راشنیده اید نقل نمودم. ایشان از شنیدن این حدیث به شدت ناراحت شدند و بحث و جدل بسیاری کردند و منجر به نوشتن نامه های متعدد گردید. چون در صلاحیت خود ندیدم جواب بنویسم، نامه های ایشان را به ضمن حضورتان تقدیم می کنم. استدعا دارم آن طور که خود مصلحت می دانید جواب ایشان را بنویسید و یا ارشاد فرمایید، چگونه جواب بنویسم تا مستمسکی برای آنان نباشد. درخاتمه طول عمر و عزّت برای آن جناب از درگاه ایزد متعال مسألت می دارم.

جواب نامه

بسم الله الرحمن الرحيم، والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله وصحبه أجمعين.
باعث تعجب این است که در امور دینی هر کسی که درسی از دروس دین نخوانده است به خود اجازه فتوا و اظهار نظر میدهد. عجیب تر این که هر کسی با عقل خودش مسأله ای را ندانست آن را مردود می خواند. اینان نمی دانند که علماء این امت چه خدماتی

به قرآن و حدیث نموده‌اند. بیشتر علومی که پایه‌گذاری کرده‌اند همه برای خدمت به قرآن، کلام‌الله و حدیث و سنت رسول‌الله ﷺ انجام داده‌اند. در هر علم کسانی حق اظهار نظر دارند که خود از علماء آن علم باشند. در عادت مردم هم همین رایج است که در مورد آنچه که در آن اطلاعی ندارند تسلیم افرادی می‌شوند که دارای اطلاع‌اند. وقتی که طبیب نسخه‌ای برای بیمار می‌نویسد بیمار آن را می‌خرد و می‌خورد و نمی‌اندیشد که با طبیب بحث و مجادله نماید که این دوا از کجا معلوم است که به کار او بخورد. بلکه به طبیب اعتماد دارد و تسلیم امر او می‌شود. در هر علمی هم واقعیت همین است، فرموده پروردگار متعال: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ هم به همین معنی است، و به این ترتیب اگر بخواهیم شواهد و مثال بیاوریم سخن را به درازا میکشد. بنابراین وقتی که حدیثی از رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و صحبه و سلم وارد شد و علماء حدیث گفتند: حدیث صحیح است، مسأله تمام است. برای این که فرموده‌های سرور کاینات همه وحی است و قابل چون و چرا نیست. حدیثی که دلالت دارد بر این که یکی از بنی اسرائیل نودونه نفر را کشته بود و سؤال کرده که چه کسی دانشمندترین افراد است، وقتی که به او گفتند فلان عالم است نزد او رفت و از او پرسید که با کشتن نودونه نفر آیا توبه‌اش قبول می‌شود؟ گفت نه: مرد اسرائیلی او را هم کشت، که صد نفر را کشته باشد. باز پرسید که چه کسی دانشمندترین مردم است؟ به او گفتند: فلانی است. نزد او رفت و از او پرسید که یکصد نفر را کشته است آیا توبه دارد؟ آن دانشمند گفت: توبه دارد و چه کسی می‌تواند جلو توبه کنندگان را بگیرد؟ بهتر است که از محل خود بیرون بروی که مردمش مردم بدی هستند و همنشین با آنان تو را به این روز انداخته. به فلان شهر برو که مردمش مردم خوبی هستند. با آنان همنشین شو تا تو را مانند خود به طاعت و تقوی وادارند. اما نرسیده به آنجا درگذشت. ملایکه رحمت و عذاب درباره او اختلاف پیدا کردند که آیا با این توبه مستحق رحمت است تا ملایکه رحمت او را ببرند و یا توبه‌اش قبول نیست تا ملایکه عذاب او را ببرند. خداوند ملایکه‌ای فرستاد تا میانشان داوری کند که به هر شهری نزدیکتر است او را در حکم مردم آن شهر حساب کنند. به شهر نکوکاران نزدیکتر بود و

ملایکه رحمت او را بردند.

اولاً در حدیث نیامده که وقتی توبه‌اش قبول شد قتل صد نفر بدون عقوبت می‌ماند،^(۱) ثانیاً مقصود حدیث این است که در رحمت خدا به روی همه گشوده است و هر کس در هر حالی باشد از رحمت خدا ناامید نشود. ثالثاً معین نشده که این مرد در بین قوم و جماعت خود چه مرتبتی داشت.^(۲)

حجاج بن یوسف ثقفی و ابومسلم خراسانی هر کدام یک صد و بیست هزار نفر کشته‌اند. مگر کشته شدگان قوم و خویشی نداشتند؟ یا ورثه‌ای نداشتند؟ داشتند. اما کاری از دست‌شان بر نمی‌آمد. واقعاً عجیب است در کشورهای شرقی مردمی را بدون محاکمه به زندان می‌برند و بدون محکومیت آنها رابه دیار دیگر می‌فرستند، آنها قوم و خویش ندارند؟ دارند ولی چه می‌توانند بکنند. حدیثی که یاد شد کاملاً صحیح است و در صحت آن تردیدی نیست. در حدیث کلمه غُفِرَ لَهُ: آمرزیده شد دلالت ندارد بر این که همه گناهانش آمرزیده شد، بلکه گناهان کوچکش آمرزیده شد یا قسمتی از گناهان کبیره‌اش آمرزیده شد، وقتی که علمای بزرگ حدیث بر صحیح بودنش صحه گذاردند دیگر مطمئن است، برای این که هر نوع کنجکاوری و انتقادی که بوده انجام داده‌اند و مجالی برای اعتراض در آن باقی نگذاشته‌اند. مرد نامبرده اسرائیلی است و رسول الله ﷺ فرمود: «حَدِّثُوا عَنِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ»: از بنی اسرائیل آنچه نقل کنید مشکلی نیست. خداوند متعال درباره‌شان فرمود: «كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ، فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ»^(۳)

در سنگدلی و عناد به گونه‌ای بودند که هر پیغمبری که به سوی آنان مبعوث می‌شد گروهی از آن پیغمبران را تکذیب می‌کردند و گروهی دیگر از آنها را می‌کشتند به خاطر

۱- جواب آن کسی که گفته: مگر می‌شود درباره قتل سؤالی از او نشود و یا عقوبتی نبیند؟ (ناشر).

۲- جواب آن کسی که گفته: مگر کسی نبود جلو آن مرد را بگیرد؟ (ناشر).

این که بر خلاف دل به خواه ایشان بودند. مردمی که از کشتن پیمبران باک نداشتند حتماً از کشتن غیر پیمبران هم امتناع نمی کردند. به فساد و حرام خواری عادت کرده بودند، و در آیه ۷۹ سوره مائده ﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ﴾ می رساند که جلوگیری از زشتی را از دست داده بودند. هر مردمی که عادت به زشتی داشتند عادت، معمولاً قبح و زشتی را از میان می برد. مردمی که همه جانی بودند انتشار جنایت در میان شان از غرابت می افتد. ملایکه رحمت و ملایکه عذاب در وجود هر انسانی همیشه موجودند. ملایکه رحمت دستور به صبر می دهند تا شاید شخص توبه نماید و پشیمان شود و آن را جبران کند. این اختلاف به دستور پروردگار برای مصلحت بندگان است، نه اختلافی که مایه کشمکش و زد و خورد باشد. قصد از حدیث چنان که گفته شد، یکی این بود که در رحمت پروردگار همیشه باز است و تا روح به غرغره نرسیده توبه تا یب قبول می شود. نمی شود گفت که حجاج بن یوسف و ابومسلم خراسانی به سبب سفاکی از اسلام بیرون شده اند. بنابراین آن مرد اسرائیلی به سبب قتل از دین خود بیرون نرفته است. مغفرتی که شامل حال او شده او را از قصاص حقوق کشته شدگان باز نداشته است. اضافه بر همه اینها هیچ کس نمی تواند مغفرت و آمرزش خدا را مقید بسازد. خدای متعال، فعال ما یشاء است و اراده او مطلقه و بدون قید است. می تواند گناه کار را با راضی ساختن طلب کاران بیامرزد. کار خدای متعال را نمی توان به عقل قاصر عوام سنجید. این گونه احادیث برای مثل زدن از گستردگی رحمت خدا است،^(۱) هیچ کس نمی تواند بر آن قیاس بگیرد که اگر اسرائیلی مرتکب قتل شد و آمرزیده شد من که مسلمانم مرتکب می شوم و آمرزیده می شوم. برای این که اولین عقوبتی که می بیند قصاص است. در حدیث آمده است که نودونه انسان را کشت، نفرموده که نودونه مؤمن را کشت و نفرمود که به چه طریقی آنها را کشت؛ در

۱- همچنین دلیل برای این است که شرط نیست برای نجات یافتن از عذاب کفه گناهان از گناه خالی باشد ولیکن باید کفه حسنات زیاده تر باشد. چنانکه غزالی فرموده، (به این شرط که گناهانی نباشد که حسنات را از بین ببرد، بلکه حسناتی باشد که سبب ترک سیئات باشد و آنها را از بین ببرد)، (ناشر)

جنگ و جدال و یا در دشمنی و نزاع و یا در جهاد در حدیث فرمود که همه نودونه نفر را از روی قصد و ظلم و زور کشت. گفتیم که حدیث برای بیان بازبودن در توبه و نشان دادن عظمت رحمت خدای متعال است و نشان دادن این که چنین جُرمِ عظیم و جنایت زشتی در اسرائیلیان پیش می آمده. در حدیث اندرز گرفتن است که مسلم هیچ گاه مانند اسرائیلی نمی باشد که به آن سیه روزگاری برسد که باید از خانه و کاشانه دست بشوید و از دست خویشاوندان فرار کند تا از آن بدبختی رهایی یابد،^(۱) اکنون متن حدیث:

قال أبو سعدي الخُدري رضي الله عنه: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله و صحبه وسلم: كان في بني إسرائيل رجلٌ قتل تسعةً و تسعين إنساناً ثم خرج يسأل فأتى راهباً فسأله فقال ألي توبة؟ قال: لا فقتله فجعل يسأل، فقال له رجلٌ أنت قريّة كذا وكذا، فأدركه الموت فنأى بصدري نحوها فاختصمت فيه ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب، فأوحى الله إلي هذه أن تقرّبي، و أوحى إلي هذه أن تباعدني، و قال قيسوا ما بينهما فوجداهُ إلي هذه أقرب بِشبرٍ فغفر له» حدیث صحیح متفق علیه.

رسول الله صلى الله عليه وآله و صحبه و سلم فرمود: «در بنی اسرائیل مردی بود که نودونه انسان را کشته بود، آنگاه برای پرسیدن این که آیا توبه‌ای دارد؟ بیرون آمد. به همین منظور، نزدیکی از عبادتکاران بنی اسرائیلی آمد و از او پرسید که آیا در برابر جرم عظیم خود توبه‌ای دارد؟ راهب که عبادت‌کار نادان بود گفت توبه‌ای نداری. او آن راهب را نیز کشت و باز در صدد سؤال برآمد که راهی بگیرد که از این منجلا ب بیرون آید. مردی به او گفت: محلی که تو در آن اقامت داری محل بدی است و خویشاوندان بد باعث جرم و جنایت تو شده‌اند. به فلان روستا برو که مردم آن روستا مردمی نیکوکارند و

۱- همچنین دلیل بر این است که اگر شخصی بخواهد به خدای متعال خود برسد، باید دوستان بد را رها کند و به دنبال دوستانی باشد که او را به خدا برسانند، که هر که با بدان نشیند نیک نبیند، اگر چه طبیعت بدان در او اثر نکند، به طریقت ایشان متهم می گردد. مگر نه این است که تکه ابری جلواشعه خورشید را می گیرد؟ پس شرط اساسی برای نجات، دوری جستن از دوستان بد می باشد. چنان که اصحاب کهف با دین و عقیده خود از شهر بیرون رفتند. (ناشر)

همنشینی با آنان باعث نیکوکاری تو می‌شود. او به قصد آن روستا بیرون آمد. در راه مرد کوشش کرد تا سینه‌اش به طرف آن روستا باشد که قصد آن را نموده. فرشتگان رحمت خواستند نام او را نزد خود بنویسند و فرشتگان عذاب نیز خواستند نام او را نزد خود بنویسند. بر سر این مسأله اختلاف شد. خدای متعال به روستایی که مردمش نکوکار بودند دستور داد به او نزدیک شود و به آن روستایی که از آن بیرون آمده بود دستور داد از او دور شود آنگاه به فرشتگان دستور فرمود که اندازه بگیرند، تابیینند به کدام یک از آن روستا نزدیک‌تر است. دیدند به روستایی که مردم آن از خوبان‌اند یک وجب نزدیک‌تر است. همین نزدیک بودنش به روستایی که مردمش خوبند باعث شد آمرزیده شود. بنابراین، در اسرائیلیان همه جور آدم بود. در آنها کسی بود که نودونه انسان را کشت و باز هم از توبه و رجوع به درگاه خدای متعال خود را محروم نمی‌دانست. حدیث نشان داد که روستایی که مردمش بد و مجرم و جنایتکار هستند، باید شخص از میان آنها بیرون برود که همنشین بد گرچه پاکی، تو را پلید کند، شخص بکوشد تا در روستایی جایگزین شود که مردم آن خوب و نکوکارند،^(۱) نبینی که نزدیک شدن به روستای آنها باعث شد که برکت‌شان شامل حال آن مجرم شود؟ هر کس در هر حالی که باشد باید از رحمت خدا نومید نشود، زیرا خدای متعال رحمتش به همه می‌رسد،^(۲) در حدیث فرمود که چنین چیزی در اسرائیلیها پیش آمده و توبه مجرم او را به آمرزش رسانید. نفرمود از عقوبت آن جنایتها رهایی یافته است و نفرمود آن اسرائیلی از طبقه حکام بود یا از افراد عادی، بلکه حدیث سخن از چند چیز فرمود:

- دور شدن از محل جرم و جنایت و مسکن گزیدن در محل نکوکاران و اهل طاعت.

- ترسیدن برای پشیمانی از جرم و رسیدن به توبه و انابت.

۱- ترک مردم بد و فاسق از شهر و یا مجلسی در عرف بزرگان هجرت به سوی خدا می‌باشد (ناشر عفی عنه).

۲- به شرط عمل صالح و یا توبه صحیح که با این حال شخص از محسنین می‌باشد و رحمة الله قریب من المحسنین.

- نشان دادن عظمت رحمت خدا

- این که دست از بدی کشیدن و رو آوردن به خوبی ممکن است به عاقبت خیر بیانجامد^(۱) واللّه سبحانه و تعالی أعلم و صلی الله و سلم علی خاتم النبیین و المبعوث رحمة للعالمین و آله الطاهرین و صحبه أجمعین

تمام علماء اسلام بر آنند که توبه قاتل، قبول می شود، آیه ۹۳ سوره نساء: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾ را حمل بر معرض زجز و تنفیر نموده اند. چه برای این که در آیات دیگر آمده: ﴿وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾^(۲) چه کسی است که از رحمت پروردگارش نومید شود بغیر از گمراهانی که راه راست اسلام را از دست داه باشند. نزد علماء نومیدی از رحمت خدای تعالی کفر است، ﴿وَأَخْرَوْنَ أَعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ﴾^(۳) و دیگران که به گناهان خود اعتراف کردند عمل صالح و کاربرد را در هم آمیختند، امید است که خدای تعالی توبه شان را قبول فرماید، هم این قول را تأیید می کند. هر کسی که درباره او نظر شود غالباً اگر عملی بد دارد کار خوبی هم دارد. فرمود: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^(۴) یا رسول الله به بندگان مسلمان بگو که خدای متعال می فرماید: ای بندگان من، ای آنانی که بر خود اسراف نمودید و گناهان بسیار کردید بگو به آنان که از رحمت خدا نومید نشوید برای این که خدا همه گناهان را می آمرزد و او آمرزگار بسیار مهربان است. کسی که دست از شرک بر دارد و راه ایمان و توحید را در پیش بگیرد خدای متعال با او بسیار آمرزگار و مهربان است.

با همه این تفصیلی که یاد شد خواندن آن حدیث برای عوام مناسب نیست. باید

۱- برای نجات خود از خشم خدا و عذاب دوزخ پرسیدن و سؤال کردن از علمای معروف و دانا و اطاعت کامل از ایشان اگرچه به خلاف هوی و هوس باشد، زیرا اطاعت از خدا و رسول است. (ناشر)

۳- توبه: ۱۰۳

۲- حجر: ۵۶

۴- زمر: ۵۳

فرموده علی بن ابی طالب علیه السلام را در نظر گرفت: «ما کلمَ رجلٌ قوماً بما لمْ تَبْلُغهُ عقولُهم إِلَّا كَانَ فَتْنَةً عَلَيْهِمْ». چنین حدیثی اگر چه صحیح است، خواندن آن بر عوام مایه فتنه آنان و انحراف شان است، متأسفانه وعظ وارشاد هم به دست مشتی نادان افتاده که نمی دانند برای ارشاد مردم، کدام آیه و یا حدیث را باید بخوانند. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

به قلم محمد علی بن شیخ عبدالرحمن سلطان العلماء